

آنگاه كه

بزرگ می شویم

اثر

بیه نخبوانی

## محتوای این کتاب

### مقدمه

کودکان چه کسانی هستند؟

### فصل اول

نسل سایه روشن

ماهیت زمانی که در آن زندگی می‌کنیم؛

تنگنای ما بهائیان، مواجهه با معضلات این دوران

و حفظ آرمانهای امر حضرت بهاءالله؛ اطمینانی که آن حضرت به ما می‌دهند.

محل تلاقی دو دریا

ماهیت انسان و استعداد بالقوه کودک؛ تفاوت بین تربیت و تعلیم؛ دانش مادی و روحانی

### فصل دوم

قوانین عالم وجود

قوانین مدنیت مادی و روحانی حاکم، و خطرات پرورش اطفال در حال غفلت از آنها

انتخاب‌ها

نمونه‌ها و داستان‌های گویا از اشتباهاتی که هنگام پرورش کودکان در چنین حالت غفلتی

مکرراً رخ می‌دهد، و نتیجه‌گیری‌های منطقی موقع بزرگ شدن آنها

تکامل صبورانه

قانون عمومی تکامل، که بنیان رشد جسمی و روحانی است؛

اصل شکستیایی که باید بر جمیع کوشش‌ها و تلاش‌ها حاکم باشد.

### فصل سوم

عهد و میثاق

وحدت بین اطفال و والدین در اثر پیوند عهد و میثاق، و معنای آن به طور اعم. آغاز راه:

حصول آمادگی برای ازدواج و دعا برای کودکی که هنوز پای به جهان ننهاده.

دو طریق موازی

رابطه متقابل دعا، خدمت، انضباط و اطاعت بین نسلها؛

مسئولیت‌های مشترکی که ما را به هم و به

عهد و میثاق پیوند می‌دهد.

## ابناء متولد در روح

میراث روحانی؛ ماهیت ابدی پیوند کودک/والد؛ اهمیت مربی به عنوان والد روحانی و مفاهیم ضمنی فرزند روحانی بودن.

## فصل چهارم

### محافل به عنوان والدین

نقش پدری تشکیلات نظم اداری: والدین کنار گذاشته نمی‌شوند؛

محافل نقش مشخص پدر را در جامعه ایفا می‌کنند.

### جامعه به عنوان کودک

مشورت به عنوان زبانی جدید، در سطوح محلی، ملی و بین‌المللی؛

حقوق آحاد اعضاء خانواده؛

همکاری جهانی به عنوان کلیدی برای درک اتحاد و اتفاق داخلی.

### آیات الهی

قوة خلاقه کلمة الله؛

چگونه کودک می‌تواند دعا کردن را بیاموزد؛

مشرق‌الاذکار به عنوان مؤسسه این قوه خلاقه در سطح بین‌المللی؛

تأثیر آن بر مدنیت آینده.

ختم کلام

اهل یقین

## مقدمه

### کودکان چه کسانی هستند؟

همه ما کودک بوده‌ایم. شاید همه ما والد نبوده باشیم یا هرگز نشویم، اما همه ما تجربهٔ کودک بودن را داشته‌ایم. از هر طبقه، یا نژاد، از هر فرهنگی که بوده باشیم، همه ما آن کوچکی و خردسالی خاص را احساس کرده‌ایم. همه ما بزرگسالان را دیده‌ایم که می‌آیند و می‌روند. سعی کرده‌ایم معنای زندگی کوچک خود را در مقابل حرکات عجیب و غریب و نامتعادل و غالباً متناقض آنها بسنجیم.

همه ما تا حدی بزرگ شدن و رشد کردن را تجربه کرده‌ایم. همه ما این احساس غریب را داشته‌ایم وقتی که متوجه شده‌ایم که کفش‌هایمان برای ما کوچک شده، و شلوار ما کوتاه شده، و فرضیات پذیرفته شده گذشته‌مان کوتاه‌بینانه‌تر از آن است که زمان حال را در خود جای دهد. مهم نیست که چه زمان و در کدام محل برای اولین بار متوجه این تجربه شده‌ایم، و اهمیتی ندارد چه قدر ناراحت‌کننده یا دردناک بوده، اما به هر حال وجد و شعفی را با خود برای ما به ارمغان آورده است.

این کتاب در تلاش نیست که احساسات کودکی را دیگر بار زنده کند یا مسائل والد بودن را حل و فصل نماید. کودک بودن و بزرگسال بودن فرایندی نسبتاً مشابه را شامل می‌شوند؛ این کتاب طالب بررسی وحدت بین اطفال و والدین است. تنها از چنین محور وحدتی است که می‌توانیم امیدوار باشیم جزئی از فرایندی را که همه ما درگیر آن هستیم درک کنیم.

بنابراین این کتاب درباره پیوند مشترک بین اطفال و والدین است. همچنین دربارهٔ مسئولیت مشترک ما نسبت به کودکان آینده است، به طوری که آنها بتوانند جهانی را به ارث ببرند که چنین وحدتی در آن مورد حمایت و حراست قرار می‌گیرد. بالاخره، این کتابی دربارهٔ آرمانهای مشترکی است که ما اعضاء جامعهٔ بهائی خود را نسبت به آن متعهد ساخته‌ایم، و حضرت بهاءالله، بانی و شارع آن، آن را تعیین کنندهٔ خصیصهٔ دنیایی تعیین کرده‌اند که اطفال ما به ارث خواهند برد.

از این رو، برای آن که آرمانهای خود را در زمینه‌ای منطقی قرار دهیم، لازم است ابتدا بینیم هدف ما بهائیان که تأسیس نظم جهانی و وحدت عالم گیر است چگونه بر اقدام ما برای تعلیم و تربیت اطفال اثر می‌گذارد. ما باید مشاهده کنیم که دیدگاه تاریخی که ما بهائیان داریم چگونه بر ثقل انتظاراتی که از اطفالمان داریم تأثیر می‌گذارد. همچنین باید بفهمیم تعلیم مندرج

در آثار بهائی در خصوص ماهیت انسان و استعدادهای او چگونه بر تعلیم و تربیت اطفال توسط ما مؤثر خواهد بود. وقتی که مفاهیم ضمنی و دلالات این آثار مبارکه را مورد بررسی قرار می‌دهیم خود ما مانند اطفالی هستیم که در ساحل اقیانوسی عظیم ایستاده‌ایم. و موقعی که نیروهای بالقوه و مندمج نظم اداری را درک می‌کنیم، متوجه می‌شویم که جامعه بهائی بنفسه در مراحل اولیه طفولیت است. بنابراین، هیچ کلام قاطعی وجود ندارد که بتوان در مورد روش‌های پرورش کودک در این زمان بیان کرد و کاتب حضرت ولی امرالله از طرف ایشان به یکی از افراد چنین نوشت، امر مبارک تدریجاً نفوسی را به وجود خواهد آورد که این نیازها را تأمین خواهند کرد. حصول مقصود فقط مستلزم مضي زمان است. آنچه که ما باید در اجرای آن تلاش کنیم برانگیختن افراد گوناگونی است که دارای استعداد و قابلیت لازم برای ایفای این وظیفه هستند. (ترجمه - *Compilation 1*، ص ۲۹۹)

اگر این کتاب افراد مختلفی را که دارای استعداد و قابلیت هستند به استغراق هر چه بیشتر و عمیق‌تر در وظیفه تعلیم و تربیت خود و فرزندان برانگیزد، تا حد بسیار زیادی توفیق یافته است. ما این وظیفه را به ارث برده‌ایم و نمی‌توانیم از آن اجتناب کنیم، گو این که ممکن است همیشه از مبادرت به آن آگاه نباشیم. ما به کودکی مشترک خود مقیدیم، و این ریسمان ما را به یکدیگر پیوسته است. ما در هر مرحله‌ای که باشیم، جمیع ما در حال رشدیم. بهائیان به این نقطه وحدت به عنوان عهد و میثاق اشاره دارند، و عهد و میثاق مانند حافظه مشترک کودکی در قلوب ما حقایقی حکم و خدشه‌ناپذیر را مجدداً تثبیت می‌نماید؛ حقایقی مانند وحدت نوع بشر، عظمت و جمال قوای مکنونه آن؛ و این که حقارت ما یکی از طرفی است که می‌توانیم در مکشوف شدن عظمت خالق، موجد و خدای خود به آن پی ببریم.

## فصل اول

### نسل سایه روشن

ماهیت زمانی که در آن زندگی می‌کنیم؛

تنگنای ما بهائیان، مواجهه با معضلات این دوران و حفظ آرمانهای امر حضرت بهاءالله؛

اطمینانی که آن حضرت به ما می‌دهند.

حضرت بهاءالله به ما می‌فرمایند که "عالمین" (لوح دنیا، مجموعه الواح، ص ۲۸۹) باشیم، و با این کلام آن حضرت ما را از درون خودمان و از تعاریف محدود و کوتاه‌بینانه خود رهایی داده اعتلاء می‌بخشند. ایشان ما را از درِ جلو خارج کرده، به خیابان می‌کشند و به بالاترین بنای شهر فرا می‌برند و از آنجا، با نفثات موهبت و عنایت خود، ما را به اعلیٰ مدارج می‌رسانند که از آنجا بتوانیم بلافاصله مسکن خود را که کرهٔ ارض باشد، شهر خود را که مدنیت انسانهای پراکنده در طول قرن‌ها بر وجه ارض باشد، و کلیهٔ پیچیدگی‌های افکار و رؤیاهای خصوصی خود را که شعاع کورسویی است در کنار انواری که از لابلای تمدن‌های مزبور برون می‌تابد، بشناسیم.

اما ایشان ما را در آنجا رها نمی‌کنند، زیرا معلق ماندن در میان زمین و آسمان چه سودی می‌تواند داشته باشد؟ بلکه در عوض، ایشان ما را دیگر بار به جایگاه خود برمی‌گردانند، ما را در مسیری قهقرایی از همان خیابانها عبور داده به آستانهٔ منزل خود مراجعت می‌دهند، و بر سر میز غذا می‌نشانند. کودک ما شیرش را ریخته، تلفن زنگ می‌زند، و سر ما گیج می‌رود، گویی از حالت بیهوشی تازه به هوش آمده‌ایم.

این وضعیت دوگانگی است که ما در آن زندگی می‌کنیم، و لزوماً اینگونه است. اگر، حتی برای لحظه‌ای، از چنین وسعت و گستردگی دیدگاهی محروم گردیم، شیر ریخته‌شده و کارهای روزمرهٔ تمیز کردن خانه چون باری سنگین، نامفهوم و فرساینده بر شانه‌های ما سنگینی می‌کند. اگر ما در میان ستارگان همچنان مصون و ایمن باقی بمانیم و هرگز به تلفن جواب ندهیم، دیدگاه‌های ما از بی‌فایده و ثمر بودن هم بدتر و نامطلوب‌تر می‌شود. ما همیشه بین سایه و روشن گرفتار بوده‌ایم، و اگر تنگنا در این عصر و زمان شدیدتر به نظر می‌آید به این علت نیست که ما به امری که اساساً بی‌مثیل است روبرو شده‌ایم؛ بلکه به این سبب است که ماهیت روشنی اینک بسیار قوی‌تر است و لذا، تاریکی نیز به همان میزان از عمق و شدت بیشتری برخوردار شده است.

ما، بهائیانمی که در این عصر و زمان زندگی می‌کنیم، هم می‌بینیم و هم نمی‌بینیم. هر قدر در ایمان خود محکم باشیم، هر قدر ثابت قدم و در دیدگاه خود راسخ باشیم، وقتی سعی می‌کنیم دریابیم که هستیم، یا در کجا زندگی می‌کنیم، یا امر بهائی در خصوص چیست، باید چشم خود را از کلّ انوار ساطعه از مفاهیم و دلالات آن حفظ کنیم. آهسته سر خود را بالا می‌گیریم، از گوشه چشم، با چشمی نیمه‌باز، به نوری که رسوخ می‌کند، نوری که رخنه می‌کند، می‌نگریم. حضرت ولی امرالله فرمودند، آنچه را که امروز از آن نظم بدیع دریافت توان کرد به منزله لمحّه بصری بر اولین پرتو فجر موعود است که در میقات مقررّ ظلمات عالم انسانی را محو و زائل سازد (نظم جهانی بهائی، ص ۴۸).

وقتی که ملاحظه می‌کنیم که نور و قوه ظهور امر بهائی مقدرّ است در طول پانصد هزار سال آینده سرنوشت کره ارض را به سرعت در نوردد، این لمحّه بصر چقدر ناقص و ناکافی است. اگر ما نتوانیم بواسطه این بیش خود را به وضوح بشناسیم، چقدر ناچیز و بی‌ارزش است. و با این همه، علیرغم نقائص و دیدگان ضعیف، هم‌اکنون ما بهائیان نکات عالی و فوق‌العاده‌ای را فرا گرفته‌ایم. با درکی که از نظری اجمالی به ظهورات متوالی الهی به دست آورده‌ایم، درمی‌یابیم که حسن نافذی نسبت به تاریخ به ارث برده‌ایم که دیدگاهی جدید را بر دوگانگی ماهیت ما تأثیر می‌دهد. ما برای اولین بار مشاهده می‌کنیم که تنگنای بین نور و تاریکی، بین سایه و روشن، که در انسان به طور ذاتی و فطری وجود دارد، تحت نفوذ ادیان بزرگ گذشته تشدید شده است. در واقع در اثر قوه محرکه این ادیان است که تمدن‌های گذشته متحوّل شده‌اند، نظام‌های سیاسی آنها زیر و رو شده و فرهنگهایشان توسعه یافته است.

با ظهور حضرت موسی، حضرت بودا، حضرت مسیح و حضرت محمد، جوامع جداگانه و مجزا در اطراف و اکناف عالم به طور مشابه تأثیر پذیرفته‌اند. قبلاً تحولات فرهنگ و روانشناسی را مشاهده کرده‌ایم - مانند موردی که در زمانی رخ داد که گروهی از بردگان در کمال اعتماد و اطمینان از درون دریای سازگاری بازدارنده‌ای که تهدید می‌کرد آن گروه را احاطه خواهد کرد، خارج شدند، و تحت هدایت حضرت موسی دستخوش تحوّل بعد از تحوّل دیگر گشتند تا آن که از آمادگی لازم برای ورود به ارض موعود بهره‌مند گردیدند. ما انتقال قدرت از نظام‌های متزلزل امپراطوری روم به تشکیلات جدید مسیحی را به تماشا نشسته‌ایم، و مشاهده کرده‌ایم که چگونه معدودی تعالیم ساده الهی نسلها را الهام بخشید تا به نام حضرتش به برپا داشتن ابنیه رفعت و موهبت اقدام کنند. ملاحظه کرده‌ایم که معضلاتی را که حضرت محمد اعلام فرمود توانست

ملت پراکنده‌ای از جنگ‌جویان را به هم پیوند داده متحد سازد و از آن میان فلاسفه، شعرا و دانشمندانی را برانگیزد که بزرگترین متفکرین عالم غرب آنها را به رسمیت بشناسند.

بنابراین، انقلاب برای نوع بشر آشنا است، و همانطور که برای ما معلوم شده، پویایی نور و ظلمت، آرمانگرایی و نومی‌دی از جمله خصلت‌های انقلاب و برای ما امری غریزی هستند. اما در این قرن ما دیگر جوامع منزوی و از لحاظ زمان و مکان پراکنده در اینجا و آنجا نیستیم که دستخوش آشوب و تحول گردیم؛ ما کلیت جهان هستیم که با هم انقلاب را تجربه می‌کنیم. ما وجوه مجزا و مستقلی از تحول را هم تجربه نمی‌کنیم، بلکه تمامی جنبه‌ها را با هم می‌بینیم. در یک زمان و در آن واحد اطراف خود نژادهای مقهوری را می‌بینیم که بعد از سالهای طولانی گمنامی سر بر می‌آورند، می‌بینیم که به نحوی فزاینده لازم می‌شود که سلاح‌های جنگ با زنجیرهای صلح مقید و محدود شوند، و می‌بینیم که تدریجاً و به کندی در قلوب انسانی ساختاری از پاکی و محبت و اعتماد به ظهور می‌رسد که باید به نحوی اجتناب‌ناپذیر جایگزین بناهای در حال فروریختنی شود که هم‌اکنون در آنها به دام افتاده‌ایم.

وقتی برای اولین مرتبه درباره امر بهائی مطلبی می‌شنویم، در عالم وجود احساس راحتی می‌کنیم و می‌بینیم که ویژگی‌های خلوص، عدالت و محبت در ما سر تسلیم فرود می‌آورند. مانند کودکان با اعتماد سر خود را بالا می‌گیریم، اما مانند بزرگسالان، از بیم آن که مبادا به ما خیانت شود، به سختی جرئت می‌کنیم چنین اعتمادی را داشته باشیم. و شاید تا وقتی که سیمای فرزندانمان را نبینیم که با احترام و اعتماد به ما نگاه می‌کنند، کاملاً درک نکنیم که این اعتماد تا چه حد در خطر است. با گوش دادن به اخبار جهان، دست و پنجه نرم کردن با تردّد اتومبیل‌ها در شهر، و نگاه کردن به فیلم نیمه شب در تلویزیون، تکانی می‌خوریم که، هنگامی که نگاه و انتظار اعتماد را در چهره‌های کودکان جهان مشاهده می‌کنیم، عمیق‌ترین ارزش‌هایمان را مورد تجدید نظر قرار دهیم. برای یک لحظه توقف می‌کنیم و از خود می‌پرسیم مایلیم کودکان ما از خبرها، از شهرها، از فرهنگ پیرامون ما چه چیزی را به ارث ببرند.

طبق تعالیم بهائی، هدف بنیادی دیانت الهی، در سراسر طول تاریخ و در جمیع مظاهرش، محبت بوده است. محبت مبنا و اساس مدنیت ما است؛ محبت مرکز و قطب منزل را به محیط وسیع و عظیم جهان اتصال می‌دهد. شارعان ادیان بزرگ جهان در گذشته ما را دعوت کرده‌اند که در سطوح بسیاری محبت خود را نشان دهیم، و اکنون در این عصر و زمان ما باید تمام اینها را در هم ادغام کنیم، زیرا در جهان به وحدت نیاز داریم. سادگی زمینه آنها در داستانی که در مورد

حضرت عبدالبهاء، فرزند شارع امر بهائی، گفته می‌شود، به تصویر کشیده شده است. می‌شنویم که حضرت عبدالبهاء موقعی که در امریکا تشریف داشتند، روزی در حال ترک محل سکونت خود بودند تا در جلسه مهمی به ایراد خطابه پردازند. ایشان دستورالعمل‌هایی را در مورد مهمانانی که ایشان انتظارشان را داشتند، دادند و رفتند. ایشان فرمودند که باید از آنها استقبال شود، هر گونه ادب و احترام در مورد آنها رعایت شود و از آنها خواسته شود که لطفاً صبر کنند تا حضرت عبدالبهاء مراجعت نمایند. ایشان فرمودند به هر قیمتی که شده باید مهمانان بمانند تا ایشان برگردند. خادمین تصور کردند که مهمانان افراد بسیار مهمی هستند و منطبق با فرضیه پذیرفته شده خود به تهیه و تدارک پرداختند. بعد از مدتی صدای در به گوش رسید. خادمین در را باز کردند و خانواده‌ای را دیدند که دم در ایستاده‌اند: پدری و مادری و چند کودک، فقیر، ناقابل، بی‌اهمیت و بسیار متفاوت با آنچه که آنها انتظار داشتند. وقتی حضرت عبدالبهاء مراجعت کردند، چنان محبت و ادب و احترامی را در مورد آنها رعایت کردند که خدمه سخت متحیر شدند. گویی حضرت عبدالبهاء کل خانواده انسان را دعوت کرده بودند که به منزل ایشان بیایند و آنها آمده بودند. ما فقیر و ناچیزیم، با این همه ایشان با ما چنان با ادب رفتار می‌کنند که گویی سلطان هستیم. کودکان ما نامرتبند، شاید شیطان و سرکشند، با این حال به آنها نیز احترام گذاشته می‌شود و به همان نسبت مورد استقبال قرار می‌گیرند. موقعی در آستانه درک و برداشت خود از این امر بهائی ایستاده‌ایم، متوجه می‌شویم که آمده‌ایم تا از مهمانی باشکوهی نصیبی ببریم و سهمی را از آن خود کنیم. و با قدری درنگ و تأمل، با چشمان ناباور، قدم در متعالی‌ترین و عالی‌ترین خانه خود می‌گذاریم.

چگونه است که چنین خانواده ناچیز و ناقابلی می‌توانند در مقابل دری که به سرعت به روی آنها باز می‌شود، دعوت شوند و میهمانان محترمی به حساب آیند؟ موقعی که در ظل امر وارد می‌شویم، کاملاً ممکن است به گیجی و آشفتگی به یکدیگر نگاه کنیم - ما حتی لباس‌های مناسبی برای چنین افتخاری به تن نداریم؛ گرد و خاکی هستیم؛ کفش‌های ما مندرس است. حتی ممکن است از محدودیت‌ها و نقائص یکدیگر شرمنده باشیم. با نگرانی فزاینده‌ای مشاهده می‌کنیم که فرزندان ما روی اثاثیه خانه می‌خزند و بالا و پایین می‌روند، گویی میمون‌هایی در باغ وحش هستند. سعی می‌کنیم آنها را ساکت کنیم، تحت تسلط بگیریم، و وقتی که آنها شدیداً در مقابل ما مقاومت می‌کنند، اضطراب ما افزایش می‌یابد. ما با صحبت کردن، آن هم به صدای بلند، درباره اوضاع دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم، در مورد سیاست، در مورد اقتصاد و بحران

انرژی، شرمندگی و دستپاچگی خود را سرپوش می‌گذاریم. گاهی اوقات احساس می‌کنیم، "اوه، نمی‌بایست می‌آمدم؛ اینجا جایی برای امثال من نیست. دیگر نمی‌توانم این وضع را تحمل کنم؟" و می‌خواهیم به طرف در برویم و راه برگشت را در پیش بگیریم.

در آن لحظه نگاهمان به حضرت عبدالبهاء می‌افتد که به سوی ما می‌آیند، با آغوش گشاده و دستهای باز از ما استقبال می‌کنند، چشمانشان با برق تأیید می‌درخشد گویی از ازل ما را می‌شناختند. در همان یک نگاه تمام نقائص و محدودیت‌های خود را فراموش می‌کنیم. گرد و خاک از کفش‌های ما پاک می‌شود، صفات کمرنگی که داریم به نظر می‌رسد با حضور ایشان پررنگ‌تر و درخشان‌تر می‌شود. می‌گوییم، "بله، ما بهائی هستیم، زیرا می‌خواهیم به این امید کمک کنیم؛ می‌خواهیم این محبت را انتخاب کنیم و از این عهد و پیمان اطاعت نماییم." زیرا بسته به این انتخاب ما است که عالم وجود به محلی بیگانه یا آشنا تبدیل می‌شود و فرزندان ما جهانی را به ارث خواهند برد که منزل و مأوای آنها خواهد بود یا مکانی غریبه برای آنها. باید انتخاب کنیم که آیا در دسترس محبتی ابدی قرار گیریم که در طول قرون و اعصار بی‌شمار توسط دین تأسیس شده و تثبیت گردیده، یا از آن دوری گزینیم:

یا ابن الوجود احببني لأحبيك إن لم تُحِبني لَن أُحِبك أبدأ فاعرف يا عبد (حضرت بهاء‌الله، کلمات مکتونه)

وقتی حضرت باب، مبشر به ظهور حضرت بهاء‌الله، در مورد ظهور "مَنْ يظهره الله" با حواریون خود صحبت می‌فرمود، به آنها گفت، "حقیرترین و جاهل‌ترین فرد در آن ظهور در درک مطالب درجه‌اش از فاضل‌ترین و قابل‌ترین علمای این روز بالاتر." (مطالع‌الأنوار، ص ۸۱) از آن مهم‌ترین که ایشان مرقوم فرمودند که، "طفل تازه‌متولد آن روز مقامش از حکیم‌ترین و محترم‌ترین بالغین این امر ارجمندتر است (همان). بنابراین، آیا تعجبی دارد که گاهی اطفال در این مرحله از رشد جمعی ما روی کرهٔ ارض ما را حیران و سرگردان می‌کنند؟ آیا تعجبی دارد که ما بهائیان به نحو فزاینده‌ای، به طور انفرادی، در جوامع و در تشکیلاتمان، نسبت به موضوع تعلیم و تربیت کودکان دچار مشغله ذهنی می‌شویم؟ زیرا زمان زمان رشد و نمو است؛ فصل برداشت مسرت‌بخش محصول است<sup>۱</sup> و این اطفال هستند که، مطمئناً، در این فصل رشد می‌کنند، مقدر است که ثمره و حاصل این فصل باشند.

<sup>۱</sup> ترجمه - بیان حضرت عبدالبهاء مندرج در جلد سوم *Tablets of 'Abdu'l-Baha*، ص ۶۴۱

بنابراین با این اعتماد و اطمینان است که بهائیان با این تنگنای نور و تاریکی دست و پنجه نرم می‌کنند. نشستن بر سر میز ناهارخوری محلّی عادی برای به خاطر آوردن ستارگان است. اگرچه گرفتار اضطراب و تشویشی هستیم که حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "ظهر الانقلاب فی الارض و السماء و اضطربت أركان الأشياء" (مناجاة، ص ۱۹۷)، اما باز هم ما را متذکر می‌دارند که:

قل يا حزب الله اياكم أن تخوفكم قدرة العالم او تضعفكم قوة الأمم او تمنعكم ضواء اهل الجدل او تخزنكم مظاهر الجلال. (بیان حضرت بهاءالله - ظهور عدل الهی، ص ۱۶۸)

وقتی که با ترس و وحشت به خانواده‌هایی که از هم جدا می‌شوند، یا به مشاغلی که به نحوی فزاینده اضافه بر سازمان هستند تأمل می‌کنیم، هنوز می‌توانیم به خاطر آوریم که، "اگر در این ایام مشهود و عالم موجود فی الجمله امور بر خلاف رضا از جبروت قضاء واقع شود، دلتنگ شوید." (مجموعه الواح، ص ۳۲۹) حتی وقتی دلسرد می‌شویم که فرزندانمان هرگز مؤذّب یا موقر نخواهند شد، حتی وقتی حسن شکست و کوتاهی را به آنها تلقین می‌کنیم که نور عالم نیستند، خمیرمایه عالم نیستند، آب جاری و روانی نیستند که توجیه والد بودن ما مبتنی بر آن است، حضرت بهاءالله ما را متذکر می‌دارند که:

حوادث عالم کون شما را متأثر نسازد و تالله الحقّ دریای سرور مشتاق لقای شماست؛ زیرا هر امر خیری برای شما خلق شده و به مقتضای زمان بر شما ظاهر و هویدا خواهد گردید. (نقل ترجمه از صفحه ۱۶۸ ظهور عدل الهی)

این نکته حیاتی است که، موقعی که می‌نشینیم و کودک در حال گریه کردن است و شیر روی میز ریخته، ما این تأیید را با کودکان در اطراف خود در میان می‌گذاریم. آنها باید مطالبی درباره دریای سرور بدانند؛ آنها باید از خارستان ذلت (مجموعه الواح، ص ۳۳۴) نیز که غالباً منبعث از تقبیح و نکوهش ما است، خلاصی یابند. آنها باید راهی را تجربه کنند که ما سعی داریم بدان وسیله تنگنای نور و تاریکی را از بین ببریم تا که آنها نیز بتوانند از دوره‌های ناآرام و پر آشوبی که در آن به دنیا آمده‌اند، جان سالم به در ببرند.

ما، چه بهائی باشیم چه نباشیم، (اگر خود را از این احساس محفوظ نگاه نداریم) ممکن است احساس کنیم که زندگی ما و زندگی اطفال ما "گاه به گاه در ظلمات حاله‌ای که عالم بشریت را احاطه نموده مختفی و مغطوء" (ظهور عدل الهی، ص ۳۴) می‌شود. این ظلمات را به هر طریقی که تعریف کنیم، و به هر نحوی که زندگی خود و خانواده‌هایمان را سازماندهی کنیم که از روزی تا روز دیگر بقا یابیم، وقتی ملاحظه می‌کنیم که فرزندان ما "به مرور زمان و به نحوی غیر قابل احترازی

در مسائل و غوامض متنوعه که عالم بشریت را به شدت احاطه نموده کشانیده<sup>۱</sup> (همان، ص ۱۸۵) می‌شوند، احساس بیچارگی و درماندگی می‌کنیم.

بهایان، تقریباً به طور طبیعی، مانند هر کس دیگری، مستعداً آنند که اسیر و گرفتار عادات و نظریه‌های سرزنش‌آمیز شوند: اگر ناهماهنگی و تعارضی در جوامع ما وجود دارد، حتماً تقصیر کسی است؛ اگر کودک ناراحت است، قهر است، گناهکار است، پس باید دشمن مشترکی وجود داشته باشد که بتوانیم انگشت اتهام را به سوی او نشانه برویم. در این دنیای پُر دردسر و وحشتناک، کودکان، و نیز بزرگسالان، غالباً حالتی از جنگ و ستیز را تحمل می‌کنند، و اگر این حالت جنگ بمبها و شبه قهرمانان نباشد، در این صورت جنگ دهشتناک داخلی اختلافات والدین، گرسنگی فکری و عقلانی و نینایی و بیهوشی عاطفی است. بنابراین ما به جستجوی دشمن می‌پردازیم. باید عیب و نقصی نفرت‌انگیز در پرورش یا در غذا باشد که علت شکست درسی، مسائل جنسی و رفتار ضد اجتماعی فرزندان ما می‌شود. باید تمام آن فیلم‌های وحشتناک تلویزیونی مقصّر باشد. باید این جامعه سرمایه‌داری باشد. باید این نظام درسی و مدرسه‌ای ما باشد. و اگر اینها نباشد، پس باید محیط خانه باشد. و اگر هر چیز دیگری قابل ملامت نباشد، پس مادر، اولین مظنون در تمام این ماجرا است که نمی‌تواند از سرزنش در امان بماند. و طبیعتاً اگر مادر مقصّر باشد، این بدان علت است که خود مادر در اوان کودکی از نظام مدرسه، از جامعه پدرسالار، از محیط خانه یا از مادر خود، که قابلیت او را برای مادر خوب بودن از بین برده، لطمه دیده است.

اما، در گرماگرم اتهامات و اعتراضات ما، دیگر بار ندای حضرت بهاء‌الله را می‌شنویم که ما را متذکر می‌دارند، و حتی به ما هشدار می‌دهند که بیش از حد در دریای این نگرانی‌ها غوطه‌ور نشویم و خود را در اثر این مسائل درمانده نکنیم:

ایاک أن لایحزک شیءٌ عما خلق بین الأرض و السماء عرّ نفسک عن کلّ الإشارات و دع عن ورائک کلّ الدلالات من اهل الحجابات. (منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۱۹۵)

سرزنش و نکوهش واکنشی منفی نسبت به محدودیت‌هایی است که ما در زندگی روزمره خود با آن دست و پنجه نرم می‌کنیم؛ از آن جمله است شک و تردید، که شالوده و بنیان تقلای روزمره را تضعیف می‌سازد؛ این عادت ذهنی است که کودکان گریان و بزرگسالانی نالان حاصل آن است. لزومی به انکار یا توجیه محدودیت‌ها نیست، زیرا آنها صرفاً مظاهر رشد نسبی ما هستند. ما نمی‌توانیم کودک را سرزنش کنیم که چرا موقعی که گرسنه است یا احساس سرما می‌کند، فریاد گریه و زوزه‌اش بلند می‌شود؛ و اگر در شش ماهگی خودش را خیس می‌کند،

نمی‌توانیم به طور جدی در قابلیت او در حفظ کرسی پارلمانی شک کنیم. به همین ترتیب همانقدر که ضرورتی ندارد قابلیت فرزندانمان برای شهروند جهان شدن را در دنیایی که تحت سلطه شهروندان نفس و خودخواهی است زیر سؤال ببریم یا مورد ملامت قرار دهیم، لزومی هم ندارد محدودیت‌های خود به عنوان والدین را توجیه کنیم یا علت ضعف بدانیم.

بعلاوه، حضرت ولی امرالله بیش از آنچه که خود ما می‌توانستیم برای خویشتن باشیم، مدافعی فصیح و حساس برای ما بودند. ایشان هرگز عظمت و وسعت وظیفه و تکلیف ما را دست کم نگرفتند، بلکه ما را برای تنگنای خود آماده ساختند؛ ایشان فرمودند که ما با مسائل و وظائف متنوعه خطیره دائم‌الاتساع مواجهه (ظهور عدل الهی، ص ۱۳۸) خواهیم شد و الزاماً تحت فشار عظیم قرار (همان) خواهیم گرفت. هیکل مبارک مدتها قبل از آن که ما متوجه باشیم به ماهیت سهمناک این وظیفه اشاره فرمودند و در کمال وضوح پیش‌بینی کردند که در اطراف ما، "اوضاع و حوادث عالم تیره و شدید گردد" (ظهور عدل الهی، ص ۱۵۱) و بحران و اضطراب ما را حیران و سرگردان خواهد ساخت. ایشان از قبل دریافتند که اگر ما چنین "حمل ثقیل و مسئولیت عظیمی" (همان، ص ۱۳۳) را بر عهده می‌گیریم باید چنین انقطاع و از خود گذشتگی (همان) را نیز به منصفه ظهور برسانیم. ایشان همه چیز را در مورد دنیای مرموز و پرابهام امروز می‌دانستند و بر انقلابات و التهابات، احزان و آلام و شدائد و اسقام و خوف و دهشت و انزجار و نفرت و عصیان و طغیان و اسف و حسرت و روح ناآرام حاکم بر آن کاملاً وقوف داشتند (همان، ص ۱۰۱).

اما در حالی که هرگز عظمت این وظیفه و تکلیف را حقیر نشمردند، قابلیت‌هایی را که چنین وظیفه‌ای می‌طلبد نیز قلیل نشمردند: "در این دوره سایه روشن ... وظیفه سنگینی بر دوش ما نهاده‌اند که نه قدر و منزلتش را کما هو حقّه ادراک توانیم کرد و نه قادریم از سختی و ثقلش باخبر باشیم" (نظم جهانی بهانی، ص ۱۰۹). وقتی ایشان از معضل زمانی که در آن زندگی می‌کنیم، یعنی آیامی که مشحون از مخاطر و مفاصد قویّه و در عین حال آستن آتیه بس درخشان و عظیم است (ظهور عدل الهی، ص ۹۱) صحبت می‌کنند، کاملاً امکان دارد مقصود ایشان مخاطرات و در عین حال وعود مربوط به والد بودن ما، عظمت و در عین حال فساد احتمالی فرزندان ما، و جهانی باشد که میراث آنها خواهد بود.

## محل تلاقی دو دریا

ماهیت انسان و استعداد بالقوه کودک؛

تفاوت بین تربیت و تعلیم؛

دانش مادی و روحانی

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید که "هر طفلی ممکن است که سبب نورانیت عالم گردد و یا سبب ظلمانیت آفاق شود" (منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۲۷). بنابراین وضعیت "سایه‌روشن" که چنین دقیق در این زمان به نسل ما اطلاق می‌گردد، وضعیتی است که به ماهیت انسان در این عالم امکان مربوط می‌شود.

انسان در نهایت رتبه جسمانیات است و بدایت روحانیات؛ یعنی نهایت نقص است و بدایت کمال؛ در نهایت رتبه ظلمت است و در بدایت نورانیت. این است که گفته‌اند که مقام انسان نهایت شب است و بدایت روز. (مفروضات عبدالبهاء، ص ۱۷۷)

بنابراین، فقط بزرگسالانی که در این دوران خطیر زندگی می‌کنند، پایان شب را تجربه نمی‌کنند و تنها آنها نیستند که سعی می‌کنند بارقه‌گذرای آغاز روز را حفظ کنند. کودکان نیز هستند. ما، به عنوان والدین، هر روز، با کودکان خود، دقیقاً و عمیقاً این دوگانگی را تجربه می‌کنیم. گاهی اوقات آنها غیر قابل تحمل هستند: حرص و آز آنها، تقاضاهای همراه با لجبازی و پافشاری آنها، ناسپاسی آنها در راهروهای خانه‌های ما همچون هیولا آهسته حرکت می‌کند و ما با قلبی مغموم کلام حضرت ولی امرالله را به خاطر می‌آوریم که:

طفل پس از تولد از سرحد کمال بسیار دور؛ یعنی نه تنها ضعیف و بیچاره است، بلکه عملاً ناقص و حتی بالطبع متوجه شرور و مفساد می‌باشد. (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۱۰۲)

و بعد، در سایر مواقع وقتی کودک با چهره‌ای چون گل در پرتو آفتاب به سوی ما می‌دود، ما مبهوت می‌مانیم، زیرا چه زمانی ما با چنین عشق عمیقی به نیازهای دیگران جواب داده‌ایم؟ و زمانی که کودکی، کاملاً جدی، روی زمین می‌نشیند و جورابها و شلوارها و پیراهن‌هایش را جداگانه روی هم می‌گذارد، و توضیح می‌دهد که اگر حضرت عبدالبهاء عبا و ردای خود را می‌بخشیدند پس ما هم باید به ایشان تاسی کنیم، ما از لطافت چنین جوابی که با پیرایه منطقی و استدلال سادگی خود را از دست نداده و به تیرگی شک و تردید آلوده نشده، حیران می‌مانیم؛ و به متانت و استحکام کلام حضرت عبدالبهاء پی می‌بریم که فرزندان ما را نهالان بی‌همال چمنستان هدایت (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۷۹) توصیف می‌فرمایند. لذا، در پرتو این آثار مبارکه مشهود می‌گردد که فرزندان ما می‌توانند "علف خودرو" (همان، ص ۳۶) شوند یا "گل و ریاحین"

(همان، ص ۴۴) گردند. آنها ممکن است ظلمت ارض شوند و به طور بالقوه نور عالم هم هستند.

حضرت عبدالبهاء به نحوی خستگی‌ناپذیر این موضوع را تکرار می‌فرماید:

حقیقت انسانیّه خطّ فاصل بین الظلّ و النور و مجمع البحرين و نهایت قوس نزول است لهذا استعداد

جمیع مراتب را دارد. (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۴۶ / منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۲۷)

در تاریخ آراء و نظریه‌های مربوط به کمال یا فساد، خیر یا شرّ در کودک، عقاید و افکار،

چون حرکت آونگ، از یک نقطه افراطی به نقطه افراطی مقابل حرکتی تند و بی‌امان داشته است.

مفهوم "گناه اولیه"<sup>۱</sup> قرن‌ها است که مصیبت نفرت و انزجار را بر لطافت و طراوت کودک اثر داده

است؛ از طرف دیگر، نظریه‌های معصومیت و بی‌گناهی و کمال ذاتی، ما را به دریای هرج و مرج

سهل‌انگارانه سوق داده است؛ دریایی که ما هم‌اکنون از آن سر برمی‌آوریم. وقتی به خودمان به

عنوان والد، به عنوان وراثت آونگ، نگاه می‌کنیم، مشاهده می‌کنیم که واکنش‌های ما نسبت به

فرزندانمان معمولاً، به جای آن که از تعادل برخوردار باشد، تحت تأثیر و سلطه یکی از این دو

حالت افراطی است. بعلاوه، ما این دو حد افراطی را، نه تنها در مورد فرزندانمان، بلکه در مورد

خودمان نیز به کار می‌بریم. یا یقین داریم که راه و رفتار ما دقیقاً روش بهائی است، یا احساس

اضطراب داریم که همیشه در حال ارتکاب اشتباهات هستیم. آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله،

حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله، ما را از هر دو حد افراطی حفظ می‌کنند. هدف از دیانت

الهی تشویق ما، قادر ساختن ما به تلاش، به القاء اشتیاق به ترقی و "اصلاح عالم" (منتخباتی از آثار

حضرت بهاء‌الله، ص ۱۴۰) در خودمان است. وقتی متوجه می‌شویم که ماهیت "حقیقت انسانیّه" عبارت از

انتخاب کردن است، به حلّ چه معضلی فرا خوانده می‌شویم؟ می‌توانیم یا به فرایند سازنده و

حیات‌بخش خدمت کنیم یا بخشی از فساد و تباهی گردیم: می‌توانیم فرزندانمان تربیت کنیم که

سبب شوند سایه‌ها و تیرگی‌ها قد علم کنند، یا بر شدت نورانیت بیفزایند. بهائی باشیم یا نباشیم،

در جایی ایستاده‌ایم که "مجمع‌البحرین"<sup>۲</sup> است و باید این انتخاب صورت گیرد، زیرا اجتناب از آن

هم فی نفسه انتخاب است.

---

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: اشاره به اعتقاد مسیحی در مورد گناهی است که حضرت آدم مرتکب و از بهشت رانده شد و در

نسل او باقی بماند. لذا باید خداوند تدبیری برای رستگاری بشر بیندیشد که با مبعوث کردن تنها پسر خود این

امکان را فراهم آورد.

<sup>۲</sup> توضیح مترجم: این عبارت که در مناجات ازدواج نیز به صورت "مرج البحرين" آمده، اشاره به آیات متعدّد

قرآنیّه است. فی‌المثل در سوره‌القرآن (۲۵)، آیه ۵۵ می‌فرماید، "و هو الّذی مرّج البحرین هذا عذب فرات و هذا

ملحّ أجاج و جعل بینهما برزخاً..." یا در سوره‌الفاطر (۳۵)، آیه ۱۳ می‌فرماید، "و مایستوی البحران هذا عذب فرات"

این عصری است که کلیه راه‌های آن مبهم و سنگلاخی است، و لذا وقتی بیان حضرت عبدالبهاء را زیارت می‌کنیم که می‌فرمایند، "اگر در این صراط مستقیم قدم نهی نسبت به اطفال، هم در مراتب روحانی و هم در شئون جسمانی مادر حقیقی به شمار خواهی رفت" (نقل ترجمه از صفحه ۷۵ مجموعه نصوص تربیتی)، به آسانی ممکن است مرعوب شویم و احساس تنهایی کنیم. به فرمان خطور می‌کند که هیچ کس دیگری در مجموعه شرایطی که ما قرار داریم و باید سخت تلاش کنیم، قرار ندارد. احدی همان مسائل را ندارد، یا کاملاً با همان موانع و مشکلات مواجه نیست. هیچ کس دیگری قادر نیست چنین راه و روشی را به ما دیکته کند، و موقعی که نگرانیم، معترضیم یا صرفاً با خود قهریم و عُتق می‌شویم، از گوشه چشم به دیگران که اطراف ما هستند نگاهی می‌اندازیم. آیا "صراط مستقیم آن است؟" آیا باید همان کاری را انجام دهیم که دیگران انجام می‌دهند؟ و در امیال و آمال خود برای یافتن "صراط مستقیم" به سر در ورطه مقایسه فرو می‌افتیم و غالباً از فرزندان خود به عنوان مقیاس اندازه‌گیری استفاده می‌کنیم که به وسیله آن درک و برداشت یکدیگر را مورد قضاوت قرار دهیم. به رفتار آنها نگاه می‌کنیم و وسوسه می‌شویم که در مورد نوع والدی که دیگران هستند فرضیاتی را پیروانیم. و البته یکی از ظالمانه‌ترین کارهایی که می‌توان انجام داد این است که آنها را بسط و تعمیم نفس اماره خودمان مشاهده کنیم.

تعجبی ندارد که تنوع البسه، تنوع فرهنگ‌ها و زبانها و انتظارات اجتماعی که همیشه در جامعه بهائی وجود دارد عمل ما به موجب "وحدت در کثرت" را در رابطه با فرزندانمان قویاً زیر سؤال ببرد. در نتیجه، نحوه رفتار فرزندان یا نحوه درک آنها ممکن است زمینه فوق‌العاده حساسی از اختلافات بالقوه در جامعه‌ای کوچک بشود.

یک پسر کوچک موقع تلاوت مناجات در ضیافت نوزده روزه متین، جدی و کاملاً ساکت می‌نشیند. دست به سینه و بدون هیچ حرکتی باقی می‌ماند و، وقتی از او خواسته می‌شود، کاملاً مطیع، مناجاتی فوق‌العاده طولانی را بدون ادنی تأمل و درنگی از حفظ می‌خواند. دیگری مانند عروسک خیمه‌شب‌بازی بالا و پایین می‌پرد، حواس همه را پرت می‌کند، و در هنگام تلاوت ادعیه با صدای بلند از هر گونه همراهی خودداری می‌کند. اما بعداً، همین کودک ممکن است کاملاً در بخش مشورت ضیافت مشتاقانه به بیان نظریه پردازد و مثلاً مطرح نماید، "دوست من در

---

سائغ شرابه و هذا ملح أجاج... یا در سورة الرحمن (۵۵)، آیات ۱۹ الی ۲۵ می‌فرماید، "فبأی آلاء ربکما تکذبان مرج البحرین يلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان فبأی آلاء ربکما تکذبان یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان فبأی آلاء ربکما تکذبان".

مدرسه میل دارد مطالبی در مورد حضرت بهاءالله بدانند اما حال و حوصله بیت تبلیغی را ندارد." او در مورد پرداخت تبرّع به صندوق بسیار مشتاق است، و با سادگی و بی‌ریایی و شهامتی که خصیصه جوانان است ملاحظاتی را مطرح خواهد کرد که اعضاء محبوب‌تر و کم‌روتر جامعه بحث از آن به میان نمی‌آورند. و در تمام این مدت کودک اول، با انضباط نفس نمونه، کلامی سخن نخواهد گفت، اگر نظرش را جویا شوند، با شرمندگی و دستپاچگی به خود خواهد پیچید و به آشپزخانه دویده خود را پنهان خواهد کرد.

حال، کسی که جدا از این جامعه و ناآشنا با خانواده‌ها باشد فوراً متوجه می‌شود که هر دو کودک دارای صفات و سجایایی هستند که بسیار منطبق با امر بهائی است. احترام در حین تلاوت ادعیه و مشارکت در مشورت هر دو در مسیر "صراط مستقیم" است. ما نباید خود را با یکدیگر مقایسه کنیم، بلکه با معیارهایی که حضرت بهاءالله در آثار مبارکه در مقابل ما قرار داده‌اند باید خود را بسنجیم. این آثار کاملاً روشن می‌سازد که تربیت فرزندان کار آسانی نیست. بعلاوه، ما می‌خوانیم که تربیت بعضی از اطفال به مراتب مشکل‌تر از سایرین است. حضرت ولی امرالله، در مکتوبی که کاتب هیکل مبارک نوشته، به ما می‌فرمایند که تعلیم و تربیت در محیطی بهائی مؤسس بر این نظریه است که پاره‌ای نواقص طبیعی در هر طفل، ولو هر قدر صاحب استعداد باشد، موجود است که مرئیان وی اعم از والدین، استادان، و یا رهنمایان و معلمین روحانی باید در علاج آن سعی و مراقبت موفور مبذول دارند." (نقل ترجمه از صفحه ۱۰۲ مجموعه نصوص تربیتی)

منشی هیکل مبارک در ادامه تأیید می‌کند که ایفای چنین وظیفه‌ای در مورد اطفالی "بالطبع ناملاّیم و شدیدند" بسیار حائز اهمیت است. حضرت عبدالبهاء کلّ جریان تعلیم و تربیت را مستمراً با رشد و توسعه گیاهان مرتبط می‌سازند، "تعلیم این اطفال مثل نهال‌های تازه‌ای ... است که دهقان مهربان به تربیت آنها مشغول." (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۴۰ / منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۳۹)

کودکان می‌توانند رشد کنند و شکوفا شوند، شاخه‌های استعداد و قابلیت از خود برویاند. آنها باید تربیت هم بشوند تا مستقیم رشد کنند، عادات خودمحرانۀ آنها هرس شود، از سرگردانی نجات داده شوند چه که، "خیر و شر ندانند و فضائل را از رذائل تمیز نتوانند." (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۳۶)

زیرا حضرت بهاءالله هشدار می‌دهند که اگرچه انسان دارای آن قابلیت هست که به انجام دادن کلّ خیر نائل آید اما

عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده. به یک کلمه خلق فرمود و به کلمه آخری به مقام تعلیم هدایت نمود و به کلمه دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود. (لوح مقصود، ص ۳)

بنابراین اصل علم و معرفت که تعلیم و تربیت، اعم از مادی و روحانی، باید از آن نشأت گیرد، مستقیماً از بیانات مظاهر ظهور الهی منبث می‌گردد. در اثر عرفان الهی، خشیه‌الله و اطاعت از احکام او ما به امنیت حقیقی نوع بشر واصل می‌گردیم و قادر خواهیم بود به سوی سرنوشت خود رشد کرده پیش برویم:

این است حکمت بعثت انبیاء به جهت تربیت بشر تا این زغال سنگ دانه‌الماس شود و این شجر بی‌ثمر پیوند گردد و میوه‌ای در نهایت حلاوت و لطافت بخشد. (مفاوضات، ص ۱۷۸ / نصوص تربیتی، ص ۲۲)

با این یادگیری - که شامل معرفت و خشیت الهی مبتنی بر اطاعت محبت‌آمیز ما از او است - ماهیت اخلاقی ما تأثیر پذیرد، شخصیت ما تعلیم گیرد و رفتار ما متحول شود. زیرا، تربیت، بنا به بیان حضرت عبدالبهاء، "تأثیرش تأثیر آفتاب در شجر و ثمر" است. (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۳۶)

با بهره گرفتن از نور این خورشید، و کسب حرارت از اشعه این منابع الهی معرفت، در مجامع محبت که از خانواده ما سرچشمه گرفته به کل خانواده بنی نوع انسان گسترش می‌یابد، ما، اعم از والدین و فرزندان، توان رشد می‌یابیم. زیرا فقط در اثر چنین تحوّل‌ی که مرّیان الهی میسر می‌سازند، می‌توان امیدوار بود "که شاید نفاق و اختلاف از مابین امم به اسم اعظم محو شود" (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۹ / منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۲۱۴)

بنابراین، وقتی به وظیفه تربیت فرزندان مبادرت می‌کنیم، نمی‌توانیم، به عنوان بهائی، آن را از هدف تأسیس صلح جهانی و ایجاد نظم جهانی جدا سازیم. حضرت بهاء‌الله این حقیقت ساده را به ما تعلیم می‌فرمایند که اگر ما به عنوان مدنیت قرار است به طور مداوم در مسیر آزادی، صلح و سعادت برای نوع بشر پیشرفت کنیم، در این صورت ابتدا باید یاد بگیریم چگونه همت عالی داشته باشیم و طبع ما بلند باشد. ما باید میل به ترقی را بیابیم، و نیاز به دانستن را یاد بگیریم. رمز بهره‌مند ساختن نواحی توسعه نیافته عالم به تکنولوژی، و راز حل بحران‌های اقتصادی که پیش رو داریم، در پیشرفت‌های هرچه بیشتر فنون و نظریه‌های اقتصادی نهفته نیست؛ بلکه در پرورش نسل جدید است که مشتاق به کار بردن نظریه‌های مزبور برای ارتقاء نوع بشر خواهد بود، و میل خواهد داشت تکنیک‌های مزبور را برای سعادت نوع انسان و نه برای انهدام آن مورد استفاده قرار دهد. بنابراین، مطالعه اخلاقیات و رفتار، سلوک و اخلاق مقدم بر مطالعه علوم و فنون در تعلیم و تربیتی است که حضرت بهاء‌الله پیش‌بینی فرموده‌اند.

مدارس علوم باید دبستان تعلیم و ادب باشد و در آداب و اخلاق بیش از علوم و فنون اهتمام نمایند؛ زیرا ادب و نورانیت اخلاق مرجح است. (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۵۷)

تعلیم و تربیت روحانی باید همراه با آن نوع آموزش و پرورش مادی باشد که مدارس ما قویاً فراهم می‌آورند. این پرورشی است که به نظر می‌رسد ترقیات اخلاقی و رفتاری را با بررسی حقایق روحانی توأم می‌سازد

تا کل در دبستان عرفان چشم و گوش باز نموده و به حقائق کائنات پی برده کشف رموز و اسرار الهی نمایند و به انوار معرفت و محبت حضرت احدیت منور گردند. (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۵۶)

و همچنین تربیتی است که اثراتش را مستقیماً و به سادگی نشان می‌دهد:

طفل طیب ظاهر و خوش‌طینت و خوش‌اخلاق، ولو جاهل باشد، بهتر از طفل بی‌ادب کثیف بداخلاق، ولو در جمیع فنون ماهر گردد. (منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۳۲ / مجموعه نصوص تربیتی، ص ۶۵)

و بالاخره تربیتی است که اولین حلقه ارتباطی بین کودک و میثاق را ایجاد می‌کند. آثار مبارکه تأکید دارند که در زمره اولین مواردی که کودک باید یاد بگیرد تمسک بر دین الله و ثبوت بر شریعة الله<sup>۱</sup> است (مکاتیب عبدالبهاء، ص ۴۰۶ / مجموعه نصوص تربیتی، ص ۶۴). ابتدا باید دین الهی به طفل آموخته شود و سپس بعد از تعلیم دیانت و انعقاد قلوب اطفال بر محبت حضرت احدیت به تعلیم سائر علوم پرداخت (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳۰۱ / مجموعه نصوص تربیتی، ص ۵۳) حضرت عبدالبهاء در لوحی به طور اخص خطاب به نفوسی که "قابت بر پیمان" هستند، این رویه را مورد تأیید قرار می‌دهند:

تربیتی که در تعلیم قرار دادید که از بدایت اثبات الوهیت و وحدانیت رب قدیم و نبوت انبیاء و مرسلین و بیان آثار و آیات و عجائب کونیه گردد، بسیار موافق. (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۵۹)

وقتی وسائل تعلیم و تربیت مادی را برای فرزندانمان فراهم می‌آوریم، آیات و عجائب کونیه<sup>۲</sup> را به آنها آموزش می‌دهیم. ما مراقبیم که تعلیم امر مبارک در قلوب و افکار اطفال جوان<sup>۳</sup> القاء شود (نقل ترجمه بیان حضرت ولی امرالله از صفحه ۱۱۴ مجموعه نصوص تربیتی) و این که "انوار روشنی‌بخش عقل و درایت"<sup>۴</sup> به عنوان ابزار قدرت عقل و هشیاری که فرزندان ما بتوانند برای خدمت به عالم انسانی از آن سود جویند، در اختیار آنان قرار گیرد. حضرت عبدالبهاء الهام می‌فرماید که فرزندان را تعلیم و تربیت نماییم تا به "وقوف حقایق امور کلیه و دقائق لوازم عصریه" (رساله مدنیه، ص ۱۲۹ / مجموعه نصوص تربیتی، ص ۲۳). هیکل اطهر حتی به طور اخص نیاز به ایجاد لغتی غنی را بیان می‌کنند تا توفیق این کار حاصل شود، زیرا در حال حاضر به بیان مبارک "اکثر اهالی از قلت معارف، زبان و بیانی که تفهیم مقاصد خویش نمایند ندانند" (رساله مدنیه، ص ۲۴ / مجموعه نصوص تربیتی،

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: قسمتی از مناجات حضرت عبدالبهاء است که نویسنده برگرفته و در میان جملات جای داده است و لاجرم برای انطباق با جمله مزبور، ترجمه آن آورده شد. اصل بیان مبارک چنین است، "واجعلهم ... انوار النهی المتلئنة فی هذه النشأة الاولى" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۲۹ / مجموعه نصوص تربیتی، ص ۱۸)

ص ۲۳). تعلیم و تربیت مادی می‌تواند ذهنی روشن به انسان ببخشد، او را به شناخت مسائل و مشکلات، تحقیق و تحلیل اصول و آشنا شدن با الگوهای رفتار اجتماعی، معرفت علمی و مهارت فنی که بر وجود روزمره ما بر وجه کره ارض حاکم است، قادر سازد. می‌تواند او را با علوم و فنون آشنا سازد تا به هر فنی آشنا گردند و بر آنچه لازم زندگانی انسان ... است اطلاع یابند و پرورده گردند" (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۷۱)، تا "کمالات و فضائل صوری و مادی" (همان، ص ۱۱۵) را فرا گیرد و "در علوم و مبادی و فنون عصریه" (همان، ص ۹۱-۹۰) مهارت تام حاصل نماید. این نوع تعلیم و تربیت، طبق بیان حضرت ولی امرالله، تحوّل جسمانی و عقلانی انسان<sup>۱</sup> را انتقال می‌دهد (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۹۱). و، همانطور که فرزندان ما با سؤالات جستجوگر و جوابهای پیچیده خود هر روزه نشان می‌دهند، این شکل تعلیم و تربیت در یک قرن گذشته<sup>۱</sup> به نحوی چشمگیر متحوّل شده و توسعه یافته است. شکی نیست که در بسیاری از موارد، تا آنجایی که به انبوه اطلاعات و دانش و فنون تخصصی مربوط می‌شود، اطفال به مراتب از والدین خود پیشی گرفته‌اند.

اما تا آنجا که تجربه ما نشان می‌دهد، ما به عنوان والدینی که توسط عقول تحلیل‌گر فرزندانمان مورد قضاوت قرار گرفته‌ایم و به عنوان کودکانی که خودمان مکرراً چنین انتقادهای منفی گریانه‌ای را به کار برده‌ایم، واقفیم که تعلیم و تربیت مادی مانند چاقوی بدون دسته است که می‌تواند خطرناک باشد. هدف از تعلیم و تربیت بهائی توأم ساختن تربیت مادی با روحانی است؛ مقصد این است که تضمین شود که نحوه استفاده همزمان از عقل و قلب به طفل آموزش داده شود.

حضرت بهاءالله به ما توصیه می‌فرماید، در تحصیل کمالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمایید چه که ثمره سدره انسانی کمالات ظاهریه و باطنیه بوده (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۱۰). حضرت عبدالبهاء این کمال آرمانی را بیشتر توضیح می‌فرماید:

اگر اخلاقش رحمانی و صفاتش نورانی و مسلکش ربّانی و انجذابش سبحانی و علوم سائره را تحصیل نماید آن وقت نور علی نور است؛ ظاهرش روشن و باطنش منور؛ قلبش سلیم و فکرش عظیم و ادراکش سریع و شأنش جلیل. (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۶۳)

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: باید توجه داشت که این کتاب در سال ۱۹۷۹ چاپ شده است.

## فصل دوم

### قوانین عالم وجود

قوانین مدنیت مادی و روحانی حاکم، و خطرات پرورش اطفال در حال غفلت از آنها

طبق تعالیم بهائی، قوانین حاکم بر عالم وجود دو قسمند. قوانین بدیهی و آشکار عالم جسمانی - مانند قوه جاذبه، نسیت و تکامل. و قوانین روحانی، قوانین پنهان عالم وجود. همانطور که وقتی عمل ما توأم با غفلت تمام از قوانین عالم عنصری است، زندگی ما دچار مخاطره می شود و عملکرد ما به پایین ترین سطح خود می رسد، ممکن است در نتیجه غفلت از قوانین عالم روحانی نیز به نفوس عاجز و فلج تبدیل شویم. اگر ما با ندیده گرفتن اصول قوه جاذبه زمین بر بالای ساختمانی بلند قدم برداشته خود را در فضا رها سازیم، این عمل عواقب منطقی در بر خواهد داشت، همینطور اگر قوانین انکارناپذیر عالم روحانی را ندیده بگیریم کیفیت زندگی ما منعکس کننده پیامدهای منطقی آن خواهد بود. ما به درکی واضح و روشن از احکام اولیه حاکم بر عوالم روحانی و جسمانی نیاز داریم تا مدنیت ما بتواند پیشرفت کند.

در این فصل، ما تلاش خواهیم کرد بعضی از اصول ابتدایی مدنیت روحانی را بشناسیم. زیرا، ما به عنوان افراد بهائی، و نیز به عنوان والدین به طور مداوم، با آزمون و خطا، در حال جستجوی مواردی هستیم که حضرت بهاءالله در این بیان مبارک به آن اشاره می فرماید:

طراز اول و تجلی اول ... در معرفت انسان است به نفس خود و به آنچه سبب علو و دنو و ذلت و عزت و ثروت و فقر است... (مجموعه اشراقات، ص ۱۴۹)

آیا من به نفس خود معرفت دارم؟ آیا می دانم چه امری سبب علو من یا دنو من می شود؟ آیا می توانم مشاهده کنم که چه امری فرزند مرا به عزت می رساند و چه کاری سبب ذلت او می شود؟ آیا مقصود حضرت بهاءالله این است که من در شغل خود توفیق یابم، رئیس محفل روحانی محلّی شوم، دارای فرزندی باشم که در هر ضیافت بدون آن که او را مجبور کنند، به تلاوت مناجات پردازد؟ آیا وقتی از آگاهی خودم نسبت به نقطه ضعف دیگری استفاده کردم تا فهم و شعور خودم را در مقابل دیگران به رخ بکشم، احساس ذلت کردم؟ در آن نمایش تلویزیونی که مردم را طوری نشان می داد که گویی دستگاههایی هستند که لباس های نرم، گرانبها و زیبا در بر دارند، آیا احساس فقر کردم؟ پسر هشت ساله من چگونه باید یاد بگیرد که عزت و

احترام با آنچه که مردم درباره او می‌اندیشند هیچ ارتباطی ندارد، و ثروت در واقع به میزان بخشش و سخاوت او مربوط می‌شود نه به مقداری که به دست می‌آورد و از دیگران می‌گیرد؟

از لحظه‌ای که فرزندان ما یاد می‌گیرند که بایستند، تلاش خود برای حفظ تعادل بدن در رابطه با قانون جاذبه را شروع می‌کنند. ممکن است در این مسیر آنقدر پیش بروند که بندباز شوند و رقص بیاموزند؛ آنها ممکن است هرگز کاری بیش از راه رفتن هم انجام ندهند، و شاید وقتی که کاملاً ضرورت داشته باشد، بدوند. اما وقتی با درنگ و تأمل از حالت خزیده بلند شده روی پای خود می‌ایستند و اولین قدم‌های لرزان خود را بر می‌دارند ما برای آنها کف می‌زنیم، و با مدح و ستایش مسرت‌آمیز تشویقشان می‌کنیم. اگرچه آنها اصل جاذبه در عالم عنصری را درک نمی‌کنند، اما در ابتدای راه هستند که بر آن غلبه یابند.

والدین به طور غریزی مشتاقند که فرزندانشان در عالم روحانی نیز بر پای و مستقیم بایستند. گو این که ممکن است آنها همیشه از قوانین حاکم بر جاذبه سعادت و احساس رضایت اطمینان نداشته باشند، اما مایلند فرزندانشان قیام کنند نه آن که فرو افتند، پیشرفت کنند نه آن که فرصت‌ها را هدر دهند. والد به طور غریزی می‌خواهد کودکش عزیز باشد نه ذلیل، از عزت و احترام برخوردار شود نه آن که خوار و بی‌مقدار گردد، ثروتمند باشد نه فقیر و محتاج. حتی اگر ما در مورد معنای واقعی چنین بیانات مهمی اطمینان نداشته باشیم، بهترین‌ها را در این کلمات برای فرزندان خود می‌خواهیم.

ما می‌گوییم که کودکان فاقد قوهٔ تخیلند و با قوانین ظاهره آموزش می‌بینند. آنها باید دسترسی پیدا کنند، ببینند و لمس کنند. آنها به محبتی که ملموس باشد، عدالتی که مشهود باشد و حقیقتی که محسوس باشد نیاز دارند. مفهومی مانند "برابری" برای آنها نامفهوم است مگر آن که کودک بتواند به اطراف اطاق نگاهی بیندازد و ببیند که او تنها کسی نیست که از او می‌خواهند لباس گرمی به تن کند، و کلیه افراد دیگر نیز باید همان کار را انجام دهند. واژه "همکاری" صرفاً یکی از واژه‌های بی‌معنی آدم‌های بزرگ است تا وقتی که ناگهان کودک اسباب‌بازی محبوبی را به چنگ آورد و در آن حالت چون نمی‌خواهد همکاری کند و آن اسباب‌بازی را در اختیار دیگری قرار دهد ثبات و پایداری جهان مورد تهدید واقع می‌شود.

در سراسر دوران طفولیت جمعی انسان نیز، از اولین دوران رشد تمدن، نوع بشر نیاز داشت که، قبل از درک اصول انتزاعی، دربارهٔ تأثیر قوانین ظاهری عالم وجود نیز مطالبی بدانند. (همانطور که حضرت عبدالبهاء تأیید می‌فرمایند، تعلیم و تربیت مستلزم آن است که از محسوسات

استدلال و انتقال به معقولات شود (مفاوضات، ص ۷ / مجموعه نصوص تربیتی، ص ۲۵). بنابراین، ما، مانند کودکان، ابتدا باید محبت، عدالت و حقیقت را از طریق حکایات و تمثیلات فرا بگیریم. حکایتی را روحیه خانم تعریف می کنند که گویای راه و روشی است که ما در طول قرون و اعصار به تدریج اصول مدنیت روحانی را چون قطعات پراکنده ای کنار هم گذاشته ایم و به اینجا رسیده ایم. حکایت مزبور چنین بازگو شده است:

روزگاری، شاهزاده جوان دمدمی مزاجی زندگی می کرد که میل نداشت سر و سامانی بگیرد و ازدواج کند. مادرش، ملکه کشور، خیلی نگران بود، زیرا زمان مناسب فرا رسیده بود که او عروسی انتخاب کند و به آینده کشور بیندیشد. بنابراین، مادر نزد مادرخوانده خود که از پریان بود رفت و از او راه و چاره ای خواست و هدایتی که چه کند. مادرخوانده اش گفت، "نگران نباش. من همه چیز را مرتب خواهم کرد." روز بعد، وقتی شاهزاده به باغ کاخ رفت تا قدم بزند، دوازده شاهزاده خانم زیبا را در باغ مشاهده کرد؛ هر کدام از آنها ویژگی اخلاقی خاصی داشت که آنقدر چشمگیر و متمایز بود که او می توانست برای هر یک نامی بگذارد. بنابراین یکی را حقیقت نامید، و دیگری را جمال نام گذاشت، و سومی را فضیلت خواند، و چهارمی را به خرد تسمیه نمود و غیره و غیره. او آنقدر مجذوب هر یک از آنها شد که نمی توانست تصمیم بگیرد که با کدام یک ازدواج کند. ملکه بسیار مکدر شد و مجدداً نزد مادرخوانده اش رفت و گفت، "اوضاع بدتر از بد شد. حالا او آنقدر عاشق دوازده دختر شده که هرگز ازدواج نخواهد کرد! صبح روز بعد، وقتی شاهزاده به باغ رفت شاهزاده خانم دیگری یافت، شخصی غریب و جدید؛ هر دوازده شاهزاده خانم پیشین ناپدید شده بودند. تدریجاً، او متوجه شد که این دختر به تنهایی دارای اخلاق و ویژگی های هر دوازده دختر دیگر است و عاشق او شد و تصمیم گرفت با او ازدواج کند. مادرخوانده، این شاهزاده خانم دوست داشتنی را از کشور همسایه آورده و از هر یک از صفات و سجایای او شاهزاده خانمی پدید آورده بود؛ وقتی قلب شاهزاده جوان کاملاً مجذوب شد، او کلیه صفات او را به وجود واحدی برگرداند و آنها از آن پس به خوبی و خوشی زندگی کردند. (امه البهاء در مندوستان، اثر ویولت نخجوانی، ص ۸-۸۷)

پرده های بیان که حضرت بهاء الله در نهایت زیبایی در کلمات مکتونه مطرح کرده اند، همیشه بر وجه محبوب وجود داشته، و از طریق صفات و سجایای حضرتش ما لمعاتی اجمالی و مختصر از عظمت شمس جمالش دریافت داشته ایم که از "وجود واحدی" ساطع شده است. انسان، مانند شاهزاده مزبور، در حرکتی کورمال به سوی درک و فهم آنچه که در فراسوی پرده بیان و کلام وجود داشته و دارد، اندک اندک آموخته، مرحله به مرحله عشق ورزیده است. و در طول قرون و اعصار این زحمت به عهده مظاهر ظهور الهی بوده که مستمراً ما را نسبت به واقعیتی که فراسوی پرده وجود دارد، یعنی آنچه که در ورای ظواهر مکنون و مستور شده، متذکر دارند. سبت [شنبه تعطیلی آیین یهود - م] برای انسان به وجود آمد نه انسان برای سبت: "تو را به حضور من خدایان دیگر نباشند؛ به جهت خود صورت تراشیده یا هیچ تمثالی از آنچه بالا، در آسمان، یا از آنچه پایین، در زمین، یا از آنچه در آبهای زیر زمین است، مساز" (عهد عتیق، سفر تثیبه، باب ۵، آیه ۸ / سفر خروج، باب

۲۰، آیات ۴-۳؛ حضرت مسیح به پیروانش فرمود، نان را بخورید و شراب را بنوشید؛ این را به یاد من به جا آرید" (انجیل لوقا، باب ۲۲، آیه ۱۹). و حضرت بهاءالله تأیید می‌فرمایند، "أنتَ الْأَعْظَمُ مِنْ أَنْ تُدْعَى بِالْعَظِيمِ لِأَنَّهُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَائِكَ ... (مناجاة، ص ۱۰۷)

بسیاری از آثار حضرت بهاءالله به ما می‌آموزد که خداوند ظاهرتر از هر ظاهری و باطن‌تر از هر باطنی است.<sup>۱</sup> آن حضرت صریحاً به ما می‌فرمایند که مقصود از بعضی از موارد مذکور در آثار مبارکه ایشان مفهوم ظاهری و تحت‌اللفظی آن است مانند؛ نوشیدن مسکرات حرام است زیرا عقل را زایل می‌کند؛ رضایت والدین قبل از ازدواج لازم است؛ ادای نماز واجب است و نمازها ادعیه خاصی هستند. اما، ایشان توجه ما را به حقایق دیگری نیز جلب می‌کنند که هرگز نمی‌توان درک کرد یا به طور کامل به آن پی برد:

يا أبناء الهويّة في الغيب سَمِعْتُمْ عَنْ حَبِّي وَ تَضَطَّرَبُ النَّفُوسِ مِنْ ذِكْرِي لِأَنَّ الْعُقُولَ لَنْ تُطِيقَنِي وَ الْقُلُوبَ لَنْ تَسْعَنِي. (کلمات مکتونه عربی، فقره ۶۶؛ مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۱)

ما، مانند کودکان، همیشه به صورت دلایل ملموس، طالب تأیید "غیب منیع لایدرک" بوده‌ایم، و کودکان ما باید دریابند که ما بزرگسالان نیز این دو را با هم اشتباه گرفته‌ایم و بین آنچه که مشهود و آنچه که مستور است سرگردان گشته‌ایم. بنابراین، آیا تعجیبی دارد که حضرت ولی امرالله تأکید می‌فرمایند که کودک را باید در اوائل طفولیت به "آداب و شئون روحانی و معنوی" (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۱۰۴) تعلیم نمود، و اگر می‌خواهیم آنها به "معرفت و تجلیل کامل روح امرالله" (همان، ص ۱۰۵-۱۰۴) نائل گردند، باید در مقابل تعلیماتی که تعبیّرات کاملاً تحت‌اللفظی و ظاهری است حفظ و حراست نماییم زیرا اینها باعث اختناق اذهان و قلوب آنها خواهد شد. در هدایات مکرر حضرت ولی امرالله در باب تعلیم و تربیت اطفال، ما این نکته را در می‌یابیم که از ما می‌خواهند خشک و انعطاف‌ناپذیر نباشیم، خود یا فرزندانمان را از گستره دریاماند این آثار مبارکه محروم نکنیم. زیرا اگر ما مؤکداً و سفت و سخت به تعابیر یا روش‌هایی متشبث شویم که ناشی از محدودیت‌های اذهان خود ما است نه تنها درک خود از امر بهائی را تنزل می‌دهیم، بلکه فرزندانمان را از پی بردن به وسعت آن، به جامع‌الشمولی آن، و گستره مدارا و تساهل آن محروم می‌کنیم. کاتب حضرت ولی امرالله از طرف ایشان می‌نویسد:

شما باید خود را ... آماده و مهیا سازید؛ یعنی جهد نمایند مفهوم حقیقی تعلیم الهیه را درک کنید؛ نه آن که صرفاً به عنوان مطلبی که به شما تعلیم داده شده است بپذیرید... راجع به سؤال شما ... بیان

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: اشاره نویسنده به این بیان حضرت بهاءالله در مناجات "قلباً ظاهراً فاخلق فیّ یا الهی... است که می‌فرمایند، "یا ظاهر فوق ظاهری و الباطن دون باطنی" (مناجاة، ص ۱۶۷)

حضرت عبدالبهاء ... نباید بیش از حد تحت اللفظی و به معنای ظاهره تلقی گردد... این بیانات مبارک حضرت عبدالبهاء هر چند در اساس کامل و مقرون به حقیقت است ولی نباید هرگز آنها را تحت اللفظ تعبیر و تفسیر نمود. هر وضعیتی پیش آمد نماید، بر عهده آموزگار کلاس است که نسبت به حل آن اقدام نماید. هیچگونه فرار و قاعده‌ای در اینگونه موارد نمی‌توان وضع کرد. (نقل ترجمه‌ها از مجموعه نصوص تربیتی، صفحات ۱۰۸/۱۰۹/۱۰۲/۱۱۳)

زیرا امر مبارک، که برای نسلهای متعدد که در طول هزار سال به وجود می‌آیند ظاهر شده، وسعتی از واکنش معنوی و روحانی را برمی‌انگیزد که برای ذهن انسان کاملاً غریزی نیست. طبق بیان حضرت ولی امرالله ما در برداشت‌ها و ادراکات خود به طور طبیعی به انعطاف‌ناپذیری و تفکر محدود تمایل داریم و با "غریزه راحت‌طلبی" (حصن حصین شریعت‌الله، ص ۱۹۵) به دنیا می‌آییم. باید تعلیم ببینیم که بتوانیم پرواز کنیم، چنگال‌های درک و فهم خود را باز کنیم و به کُنه بیانات المنزهة عن همهمة الحروف و الکلمات، المقدسة عن دمدمة الألفاظ و الأصوات (مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، ص ۱۱۹) پی ببریم. با داشتن حق انتخاب و محروم از تعلیمات لازم، ما مکرراً در دام تعبیر تحت اللفظی افتاده‌ایم. همه ما طالب خدایی هستیم که مرجحاً سیمای زیبایی داشته باشد.

ما، در این فصل، بعضی از آشکالی را مورد بررسی قرار خواهیم داد که در اثر خشک‌مغزی و محرومیت از قوه تخیل و تجسم ممکن است در رابطه با تعلیم و تربیت فرزندان به وجود آید و آنها را با معدودی از قوانین جاذبه روحانی مرتبط خواهیم ساخت که دین مکرراً به ما یادآوری می‌کند. زیرا این قوانین، مانند غذا، برای پیشرفت و ارتقاء روح ما لازم و اساسی است. اگر ما فرزندان خود را در خلأ پرورش دهیم و با محروم کردنشان از مائده‌های امر مبارک، از لحاظ روحانی آنها را گرسنه و تشنه بگذاریم، آنها، مانند هر کس دیگری، به هر آنچه که در دسترس خود بیابند متشبث خواهند شد. و وقتی که ما آثار گرسنگی را در کودک به وضوح تشخیص ندهیم، و اجازه دهیم او آنچنان که می‌خواهد و با هر چه که دم دست او قرار می‌گیرد خود را اقناع نماید، نه تنها پیشرفت او را دچار مخاطره ساخته‌ایم، بلکه سلامت او را نیز با تهدید مواجه کرده‌ایم:

مثلاً خدا جمیع بشر را چنین خلق کرده و چنین قابلیت و استعداد داده که از شکر مستفید شوند و از سم متضرر و هلاک گردند. این قابلیت و استعداد فطری است که خدا به جمیع نوع انسان یکسان داده است. اما انسان بنا می‌کند کم‌کم استعمال سم نمودن؛ هر روزی مقداری از سم می‌خورد، اندک اندک زیاد می‌کند تا به جایی می‌رسد که ... استعداد فطری به کلی منقلب می‌گردد. (مفاوضات، ص ۱۶۳ / مجموعه نصوص تربیتی، ص ۳۲)

استعاره‌ای که حضرت عبدالبهاء برای توصیف این آسیب‌پذیری استفاده می‌کنند محکم و قاطع است.

تربیت را باید بسیار مهم شمرد زیرا امراض همچنان که در عالم اجسام به یکدیگر سرایت شدید دارد، به همچنین اخلاق در ارواح و قلوب نهایت سرایت دارد. (مفاوضات، ص ۱۶۲ / مجموعه نصوص تربیتی، ص ۳۱)

تشویق و تنبیه، وعد و وعید، بخش مهمی از تربیت کودک است، اما اگر بیش از حد ذهن خود را به تجلی ظاهری آنها مشغول کنیم، فرزندانمان را دچار آشفتگی کرده، آنها را کوتاه‌فکر بار می‌آوریم، و هر روزه به نوعی سمّ عادت می‌دهیم. این سمّی است که قوه دید و بینش آنها را کاهش داده نوعی نزدیک‌بینی و کوتاه‌بینی ایجاد می‌کند. فی‌المثل، مطیع بودن صرفاً به معنای لذت بردن از بستنی قیفی نیست، گو این که گاهی اوقات تشویق ممکن است چنین صورتی به خود بگیرد. همینطور، تمرّد و سرکشی کردن صرفاً به معنی ناراحتی محرومیت از بستنی نیست، گو این که مشابه بودن تنبیه در نگاه اول به نظر می‌رسد دقیقاً به همان معنی است. اما، کودک که از نبوغ طبیعی برای پیدا کردن راه خود برخوردار است، ممکن است از اوضاع و احوال به نفع خود به نحوی استفاده کند که کاملاً سرکش و نافرمان باشد، بستنی را هم دریافت کند، و از احکام روحانی مربوطه هم بالمرّه جاهل و بی‌خبر بماند. در این صورت باید بداند که بستنی عبارت از تجلی رضایت والدین است؛ تلخی محرومیت از رضایت مزبور را هیچ مقداری از بستنی قادر نیست شیرین سازد.

در داستان‌هایی که ما در امر بهائی از حرکات مکرر و ملموس حضرت عبدالبهاء که حاکی از محبت بی‌شائبه ایشان است، می‌شنویم، همیشه حلاوتی پنهان وجود دارد که تا مدت‌ها بعد از آن که داستان به انتهی رسیده، در مذاق ما باقی می‌ماند. داستان معروفی را هاوارد کلبی آیوز در کتاب درگه دوست از گروهی از پسران محله تعریف می‌کند که از خیابان برای ملاقات با حضرت عبدالبهاء وارد می‌شوند. در میان آنها پسرکی سیاه‌پوست نیز وجود دارد. موقعی که حضرت عبدالبهاء ظرف شکلات را دور می‌گردانند، در کنار او توقف می‌فرمایند و با نوعی مسرتی نهانی، شکلات زیبایی را از ظرف برمی‌دارند و آن را در کنار گونه طفل می‌گیرند تا اولویت محبت‌آمیز خود را نشان دهند. پسران دیگر متحیر می‌مانند. وقتی آنها از حضور ایشان مرخص می‌شوند، گونه‌های آنها از شکلات‌هایی که از هیکل اطهر گرفته بودند، مملو بود. ما این

تأثیر را می‌گیریم که در ورای شیرینی‌های مادی حرکت و پیامی از سخاوتمندی پنهان بود/ که بی‌نهایت شیرین‌تر و گواراتر بود.<sup>۱</sup>

در داستان دیگری، محمد تبریزی واقعه‌ای را از زمان چهارسالگی خود نقل می‌کند که وقتی در قصر بهجی در حالی که دو مشت کوچکش را که مملو از شکر دزدیده شده از انبار بود، سخت می‌فشرد با حضرت بهاء‌الله روبرو شد. حضرت بهاء‌الله در حالی که به دستهای فشرده او نگاه می‌کردند لبخندی زدند و کودک مبهوت را که زبانش بند آمده بود به سوی میزی که در وسط تالار بود هدایت کردند. روی میز ظروفی مملو از انواع و اقسام شیرینی‌ها قرار داشت. و بعد، باز هم لبخند بر لب، جمال مبارک ظرفی مملو از شیرینی گردویی به او تعارف کردند. تبریزی به خاطر می‌آورد که یک لحظه نمی‌دانست چه کند، زیرا دستهایش از قبل پر از شکر بود. اما، نمی‌توانست از آنچه که به او تعارف شده بود صرف نظر کند و لذا تصمیم گرفت تا آنجا که می‌تواند از آن بردارد؛ پس خم شد و یک شیرینی به دندان گرفت. حضرت بهاء‌الله، با مسرت تام، دو شیرینی دیگر هم روی دستهای به هم فشرده‌اش نهادند و او را مرخص فرمودند.<sup>۲</sup>

اظهارات ناگفته در هر دو داستان، به کودک احساسی می‌بخشد که به مراتب بیش از آنچه که کلام قدرت انتقال دارد، مطلب بیان می‌کند. حضرت عبدالبهاء می‌توانستند درسی در مورد تعصب نژادی به بچه‌ها بدهند؛ شکی نیست که ما به عنوان والدین و مربیان غالباً این کار را می‌کنیم، اما ایشان چنین کاری نکردند. حضرت بهاء‌الله می‌توانستند در خصوص ماهیت انقطاع از ماسوی‌الله سخنها بگویند، یا از چنین فرصتی استفاده کنند زیرا همیشه چنین فرصتی فراهم نمی‌آید، اما چنین کاری نکردند. بزرگسالان غالباً حتی بیش از فرزندانشان فاقد قوه تخیل هستند و چنین

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: این داستان نسبتاً مفصل اواخر فصل چهارم کتاب درگه دوست مندرج است.

<sup>۲</sup> توضیح مترجم: این داستان در مأخذی که نویسنده ذکر کرده به نحوی متفاوت نقل شده است: آقا محمد تبریزی حکایت کرده که کودکی چهار پنج ساله بوده ... یک روز گرم تابستان عین ظهر که بزرگترها در حجره‌های خود استراحت کرده بوده‌اند، محمد از اطاق بیرون آمده ... در اثنای تفحص به یکی از اطاقها که از قضا انبار آذوقه بوده سر می‌زند و در آنجا کیسه‌ای پر از شکر می‌بیند و به ساقه طبیعی مستی از شکرها را به دهن می‌ریزد و هر دو مشت خود را نیز پر کرده از انبار بیرون می‌رود و بگتّه متوجه می‌شود که جمال مبارک در طالار به قدم زدن مشغولند. بر جای خود خشک می‌شود. جمال قدم آهسته و آرام به او نزدیک می‌شوند و با تبسم و ملاحظت به دستهای او می‌نگرند و او را با خودشان به طرف میز بزرگی که در وسط طالار قرار داشته می‌برند و از بشقابی که روی میز بوده یک عدد قرایبه به او تعارف می‌کنند. او با مچ‌های بسته خود قرایبه را می‌گیرد. جمال مبارک می‌فرمایند، «معلوم می‌شود تو خیلی شیرینی دوست داری؛ نوش جان. فی امان‌الله.» (داستانهایی از حیات عنصری جمال اقدس ابهی، ص ۴۳)

داستانهایی را با تعابیر و تفاسیر خود سنگین و بی‌رمق می‌سازند، در حالی که کودک، به نحوی کاملاً ساده، می‌تواند از آنها دریابد که مطالبی به مراتب بیشتر از اعطای شیرینی در آن حرکت وجود داشته است، و در چنین برداشتی از اصول حاکم بر عالم روحانی آگاه می‌شود.

اگر ما کودک را طوری تربیت نکنیم که به وجود قوانین پنهان در عالم عنصری بی‌ببرد، وقتی بزرگتر شود به عنوان تنها مفرّ به بدینی روی خواهد آورد. زیرا پاداش‌ها، داستانها و واقعیت مادی، اگر با مفاهیم ضمنی روحانی تقویت نگردد، مانند شیرینی عنصری، به زودی گیرنده آن را دلزده می‌کند. ما به او توصیه کرده‌ایم مؤدّب باشد، اما او فقط از فرایند ظاهری آگاه شده و لذا فرض خواهد کرد که ادب به این معنی است که دور و بر کسانی که نمی‌شناسد و دوست ندارد بپلکد، و به کلماتی مانند "سلام، حال شما چطور است، من خوبم" تکلم کند، که البته بدیهی است دوست ندارد چنین بگوید. ما در مورد کفّ نفس به او آموزش داده‌ایم، اما فقط از لحاظ حرکات منفی، و لهذا خشمگین می‌شود و می‌خواهد خود را از شرّ آن محدودیت‌ها رها سازد و می‌گوید که کفّ نفس یعنی احساسات خود را سرکوب کردن، یعنی همیشه دچار خفقان شدن، یعنی حالت تصنّعی به خود گرفتن. او انضباط و اطاعت را نیز با شواهد ظاهری آن مورد قضاوت قرار خواهد داد، و فرض خواهد کرد که آنها به طور طبیعی به کسانی که از لحاظ جسمی و ذهنی ضعیف هستند مربوط می‌شود؛ یعنی کسانی که نمی‌دانند واقعاً چه می‌خواهند انجام دهند و لهذا آنچه را که به آنها گفته می‌شود انجام می‌دهند چون بهتر از آن را نمی‌دانند. اگر شما عقیف باشید، پرهیزگار باشید، او شما را استهزا می‌کند؛ این نشان می‌دهد که دچار مشکل هستید؛ اما در مورد تواضع البته دیگر استهزا برقرار نیست - این شعاری سیاسی است که برای مقهور ساختن توده‌های مردم ابداع شده، و به هر حال مگر شما نمی‌دانید این نوعی نخوت و تکبر است که وارونه شده است؟

#### انتخاب‌ها

نمونه‌ها و داستان‌های گویا از اشتباهاتی که هنگام پرورش کودکان در چنین حالت غفلتی مکرراً رخ می‌دهد، و نتیجه‌گیری‌های منطقی موقع بزرگ شدن آنها

کلّیه این صفات، اگر به نحوی کوتاه‌بینانه تعبیر شود و صرفاً در مقابل زیانها و منافع خودخواهانه سنجیده گردند، جنبه مالی به خود گرفته بی‌ارزش می‌شود. با توجه به این نکته، نوجوان به وضوح مشاهده می‌کند که تاریخ اعصار گذشته جز زیان‌تدریجی و رو به وخامت

نبوده: به نظر می‌رسد که دین مکرراً خیانت کرده و ما را فریب داده است. اما وقتی در مقابل معیار آثار مبارکه و سرمشق و الگوی حضرت عبدالبهاء قرار می‌گیریم متوجه می‌شویم که اگرچه تهدید فریب خوردن همیشه وجود دارد، و فشار آن همانطور که تجربه کرده‌ایم تضعیف‌کننده است، اما می‌توانیم راه دیگری را برای مقابله با مسأله انتخاب کنیم. روحیه خانم داستانی را از حضرت عبدالبهاء نقل می‌کنند که به وضوح نشان می‌دهد هیكل مبارک از مصالحه و سازش با دنیایی که صداقت و راستی را می‌توان به سادگی بی‌ارزش ساخت، امتناع می‌فرمایند:

روحیه خانم داستانی را که از حضرت ولی امرالله شنیده بودند نقل کردند. حضرت ولی امرالله موقع وقوع این داستان در مصر شخصاً در حضور حضرت عبدالبهاء بودند. حضرت مولی‌الوری پاشای محترمی را که برای ناهار مهمان ایشان بود با کالسکه به منزل می‌بردند؛ وقتی به مقصد رسیدند کالسکه‌ران مبلغی به مراتب بیش از آنچه که حق او بود مطالبه کرد. حضرت عبدالبهاء از پرداخت مبلغ مزبور امتناع کردند. کالسکه‌چی، که هیكلی تنومند و خشن داشت، کمر هیكل مبارک را گرفت و به نهایت قوت به جلو و عقب تکان می‌داد و فریاد می‌زد آنچه را که مطالبه کرده باید پرداخت شود؛ حضرت عبدالبهاء همچنان امتناع فرمودند و بالاخره کالسکه‌چی ایشان را رها کرد و حضرت عبدالبهاء آنچه را که باید پرداخت می‌شد به او دادند و فرمودند اگر صادقانه رفتار کرده بود، انعام خوبی دریافت می‌کرد اما با این عملش جز کرایه‌ای که حَقش بود هیچ دریافت نمی‌کرد، و بعد از او دور شدند. حضرت ولی امرالله می‌فرمودند که در طول این واقعه درمقابل پاشا به شدت شرمند بودند، اما حضرت عبدالبهاء ابداً مکدر نشدند، اما مصمم بودند اجازه ندهند کسی ایشان را فریب دهد یا مغبون سازد. (امه‌البهاء در هندوستان، ص ۱۲۹)<sup>۱</sup>

وقتی فرزندان ما دریابند که حضرت عبدالبهاء بنفسه، در مراعات موازین امری، چنین تمسخر و سوء رفتاری را تحمل فرمودند و ابداً متزلزل نشدند یا صورت منطقی به آن ندادند یا مصالحه‌ای را جایگزین آن نکردند، نسبت به اصولی که در معرض خطر هستند هشیار خواهد ساخت. و وقتی که مشاهده می‌کنند که حضرت ولی امرالله در اوان نوجوانی همین حالت شرمندگی و خجالت را که بسیار آشنا است داشته‌اند، به عنوان جوان ممکن است آنچه را که احساس می‌کنند بپذیرند و آن را، مانند حضرت ولی امرالله، با آرامش حضرت عبدالبهاء تطبیق دهند. آنها درخواهند یافت که با چنین نحوه رفتاری به مفهوم صداقت خدشه وارد نیامده و خشونت، وقاحت، بی‌ادبی و فریبکاری فرد خارج از حیطه انسانیت قرار می‌گیرد نه درون محدوده‌ای که منبعث از قوت ابدی انسانیت است.

---

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: این داستان را روحیه خانم در گوهر یکتا نیز آورده‌اند. به صفحه ۳۸ مراجعه شود.

انتخاب‌هایی که ما مکرراً در آثار مبارکه مشاهده می‌کنیم، و عزم راسخی که در آنها مشاهده می‌شود که در حیات حضرت بهاء‌الله و سلوک و منش حضرت عبدالبهاء منعکس می‌گردد، توجه ما را به وجه تمایز بین کوتاه‌بینی و وسعت دید جلب می‌کند. این انتخابی است بین مشاهده دو بُعد یا سه بُعد. این تفاوت بین استفاده از قوه تخیل و تجسم است وقتی که به تجربه‌ای دست می‌یابیم، یا صرفاً ثبت و ضبط در ذهن خود که آیا سفت است یا نرم، گرد است یا پهن. زیرا از بسیاری جهات ما در زندگی با دیدی عقب‌مانده حرکت می‌کنیم، و خود را از حق خداداده مشاهده‌ورای موارد سطحی محروم می‌نماییم.

تمایز بین دریافت و برداشت فوری ما و دید درازمدت و گسترده‌ما که امتیاز ما انسانها در مقابل حیوانات است، در داستانی که روحیه خانم نقل کرده‌اند، و در ارتقاء درک و فهم ما نسبت به وحدت حقیقت کمک می‌کند، به تصویر کشیده شده است. ما غالباً به علت گستره محدود ادراکات خود، آن را تحریف می‌کنیم، و مظاهر ظهور الهی مجبور شده‌اند بارها و بارها ما را متذکر دارند که نسیب در قابلیت‌ها و استعدادها ما است، نه در حقیقت.

پادشاهی سه پسر داشت و وقتی که آنها بزرگ شدند آنها را به اطراف و اکناف جهان فرستاد تا کسب شهرت و ثروت نمایند و به آنها گفت زمانی نزد او باز گردند که برای خود مکانی در جهان کسب کرده باشند. یکی به شرق رفت و دیگری راهی غرب شد و سومی به شمال رهسپار گشت. بعد از سالهای دراز هر یک از این پسران باهوش در نقطه‌ای دوردست پادشاه سرزمینی شد و هر یک از آنها، بدون خبر دیگران، به این نتیجه رسید که زمان رفتن به وطن رسیده که به پدر نشان دهد که چه شده و به چه مقامی دست یافته است. لذا، هر یک از آنها سپاهی عظیم فراهم آورد و به سوی قصر پادشاه پیر روانه شد. سه شاه جوان، که هر یک از جهتی می‌آمدند، در یک زمان به مقصد رسیدند. وقتی یکی را چشم بر لشکریان دیگری افتاد که به سوی کاخهای پادشاه می‌آیند نسبت به امنیت پدر نگران شد و بلافاصله لشکریانش را به سوی میدان نبرد هدایت کرده آماده مصادف شد. هر یک از سه پسر چنین کردند و جنگی عظیم در گرفت. پادشاه پیر، که سه پسرش را در رأس سه سپاه شناخته بود، بانگ بر آنها برآورد که، "آیا یکدیگر را نمی‌شناسید؟ شما برادران همید، پسران من هستید، دست از جنگ و نزاع با یکدیگر بردارید." وقتی آنها ندای پدر را شنیدند و درنگی نموده به یکدیگر نگاه کردند، برادران خود را باز شناختند و متحد و مسرور به سوی پدر خود رفتند. (امه‌البهاء در هندوستان، ص ۱۰۳)

این واقعیت که برادرها به این سرعت و سهولت رابطه خود با یکدیگر را فراموش کرده بودند، از خصایص جوانی است؛ شخص جوان که بزرگ می‌شود مایل است باور کند که در شانزده سالگی به فردی متفاوت با آنچه که در ده سالگی بوده، تبدیل شده است. گاهی اوقات وقتی حالات کودکی مان را به یاد ما می‌آورند، شرمنده و خشمگین می‌شویم، و با سرزنشی متکبرانانه به تفکرات کودکی خود می‌نگریم. اما این پیامد منطقی تفکر، در دوران کودکی ما

است که فقط یک راه برای انجام دادن کارها و یک راه برای اعتقاد به باورها وجود دارد. اگر فرد جوان این نکته را جذب نکرده باشد که ادراک او از حقیقت همیشه نسبی و در حال تکامل است، معمولاً متقاعد خواهد شد که این آخرین مرحله‌ای که او بدان دست یافته بالاترین مرحله‌ای است که می‌توان به آن نائل شد. بعلاوه، او میل دارد هر آنچه را که قبلاً تصور می‌کرده "تادرست" بداند و مردود شمارد زیرا هنوز پی نبرده که ادراکات کودکانه‌اش صرفاً وجهی از همان حقیقت واحد است که اینک در متنی اندکی وسیع‌تر به آن پی می‌برد. کودکان ممکن است به اشتباه تصور نمایند که حقیقت است که سیر تکاملی را طی می‌کند نه خود آنها، و حقیقت را با جهان‌بینی کودکانه‌ای که پشت سر گذاشته‌اند مرتبط سازند. بنابراین، آنها نتیجه‌گیری می‌کنند که حقیقت "دینی" صرفاً برای ساده‌اندیشان مفید است و چون آنها از لحاظ فکری و عقلی به بلوغ رسیده‌اند، به جای آن به واقعیت "علمی" نیاز دارند. مانند برادرانی که در داستان ذکر شد، آنها حس برقراری ارتباط بین این دو را از دست می‌دهند، و در دام دیرین و قدیمی اعتقاد به برخورد و اصطکاک بین جسم و روح، قلب و ذهن، شرق و غرب، گرفتار می‌شوند. البته، اساساً، باز هم، این انعکاسی از اشتباهی است که ما در برداشت از قوانین پنهان و آشکار خداوند که به طور هم‌زمان در عالم وجود عمل می‌کنند، مرتکب می‌شویم.

فرایند ساختن و فرو ریختن در تمام طول زندگی ما جریان دارد؛ یعنی موقعی که نظریه‌پردازی می‌کنیم و بعد این نظریه‌ها را کنار می‌گذاریم تا ترکیبات جدیدی را جایگزین سازیم. انگیزه تکرار کردن و دوباره تعریف کردن، که بهائیان اینگونه درک کرده‌اند که در قلب آن چیزی است که ما "توالی ظهورات" می‌نامیم، در واقع منبع خلاقیت در فنون و منشأ اکتشافات در علوم است. ما میلی سیری‌ناپذیر به تغییر داریم؛ ما به تفاوت‌هایمان مباهات می‌کنیم. در عین حال در اشتیاق به ثبات و سرسختی مانند کودک هستیم؛ ما به حالت‌های آشنا و مأنوس علاقمندیم. یکی دیگر از قوانین عالم وجود که، وقتی واقعیت مادی را با همتای روحانی‌اش اشتباه می‌گیریم، از سوء تعبیر ما متضرر می‌شود، اصل وحدت در کثرت است. ندیده گرفتن تفاوت بین یگانگی و یکسانی، و اشتباه گرفتن تنوع با دورافتادگی بسیار آسان است. فرزندان ما که در نسل بلوجین بزرگ می‌شوند، نمی‌توانند متفاوت بودن را تحمل کنند؛ مشاهده شدن به عنوان یکی از اعضاء گروهی خلافاکار، یا عضوی از جمعیتی خطاکار، یا انتخاب راهی غلط نوعی بدعت به حساب می‌آید. بنابراین آنها غالباً با رد کردن کلیه ارزش‌های مورد نظر والدین اشتیاق عمیق خود

به تمایز بودن را ارضاء می‌کنند، و با حمایت همه‌جانبه و از صمیم قلب از موازین رفتاری سایر کودکان به میل خود به سازگاری و انطباق میدان می‌دهند.

ما نه تنها مشتاقیم که دیگران ما را تأیید کنند و بپذیرند، بلکه تشنه شناخت خویشتن نیز هستیم. از اوان کودکی می‌خواهیم بدانیم ما که هستیم و چرا به دنیا آمدیم؛ می‌خواهیم توان و استعدادهای خود را بیازماییم و آنچه را که در بزرگسالی خواهیم شد در رؤیاهای خود مجسم سازیم. قوانین عالم وجود که حاکم بر میل ما به تحلیل خصایص متمایز عالمی است که در آن زندگی می‌کنیم، علت دقیق‌ترین، موشکافانه‌ترین و مترقی‌ترین تحقیقات علمی این قرن است. ما، به قوه عقل و تفکر به تحلیل، طبقه‌بندی و بررسی اسرار عالم عنصری پرداخته‌ایم و در روانشناسی انسان نیز رخنه کرده‌ایم تا خود واقعی خویشتن را با وضوحی بیشتر مشخص سازیم. در جریان تحلیل، بسیاری از نکات حیاتی را کشف کرده‌ایم، اما فرضیاتی را نیز درباره قوانین روحانی رقم زده‌ایم که، طبق هدایت پزشک الهی در این یوم، کاملاً صحیح و دقیق نیستند. فی‌المثل، در روانشناسی، انواع اسمها برای ما فراهم آمده، و از جمله مواردی که دریافته‌ایم، این بوده که ما مجموعه‌ای از انگیزه‌های فرهنگی، زیست‌محیطی، تربیتی و جنسی هستیم که عمده منبعث از حرص و آز است. همچنین دریافته‌ایم که چندان مهم نیست که ما چه هستیم زیرا هر چه که هست مطلوب است و همین است که اهمیت دارد. و بالاخره دریافته‌ایم که، به اصطلاح، از کلیه مسئولیت‌های مربوط به اقدامات و تصمیمات شخصی خود معاف هستیم، و گاهی اوقات عملاً، با این نگرش "بی‌تقصیری" نسبت به آنچه که انجام می‌دهیم، خود را از اطلاع بر این که ماهیت ما را چه امری تشکیل می‌دهد، ممنوع ساخته‌ایم.

تردید نیست که این عدم اراده بازتابی کاذب و تصنعی از مفهوم عمیق ناتوانی و وابستگی به رحمت الهی است، که، ما بهائیان دریافته‌ایم، ریشه ماهیت ما انسانی است. حکم حضرت بهاء‌الله در طراز اول از لوح طرازات "معرفت انسان است به نفس خود" و این حکم زمانی کامل می‌شود که ما می‌خوانیم، "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ" (ایقان، ص ۷۶ / مجموعه الواح، ص ۳۵۱).

در اینجا نیز فرزندان ما مفهوم انقطاع را که هم‌اکنون توصیف شد غالباً فرایندی ذهنی برداشت می‌کنند نه اصلی روحانی. نمادهای عینیت روشن‌فکری پیرامون آنها در مدارس و دانشگاه‌ها برای آنها پُر زرق و برق و خیره‌کننده است. آنها فرض را بر آن قرار می‌دهند این عینیت گویای انزوا و تنهایی روح است - یعنی آن وضعیت روح که انسان محدودیت‌ها و وابستگی کامل خود به قوه‌ای که او را خلق کرده پی می‌برد. اگرچه چنین شناختی کاملاً امکان

دارد که نتیجه تحلیل روشنفکرانه باشد، اما همیشه اینچنین نیست، زیرا ما با سهولت تام به نمادهای ظاهری تحقیق خود متشبث می‌شویم و بنابراین یافتن هدف آن را قربانی می‌کنیم.

داستان زیر که حضرت عبدالبهاء بیان فرموده‌اند، گویای تمایل ما به تنزل دادن فرایند شناخت نفس واقعی خویش در سطح فرایند سنجیدن گستره محدود نفس است، که دو امر کاملاً متفاوت است. نماد نفس، یا نفس اماره انسان، در این داستان، که به این ترتیب قابل سنجیدن و تحلیل کردن است، به صورت حمار مطرح می‌شود. انقطاع مرد ثروتمند نشانه‌ای از آمادگی او برای ترک نفس ظاهری است تا حرکتی بیشتر به سوی شناخت نفس روحانی خود انجام دهد. بنابراین، ثروت و مکنت او، گویای نه تنها دارایی مادی بلکه ظرفیت و استعداد روحانی او است.

مردی ثروتمند و مردی فقیر در یک شهر می‌زیستند. یک روز مرد فقیر به مرد ثروتمند گفت، "می‌خواهم به ارض مقدس بروم." مرد ثروتمند گفت، "بسیار خوب؛ من هم می‌آیم." آنها راه افتادند و از شهر خارج شدند و سفر زیارتی خود را شروع کردند. اما شب فرا رسید، و مرد فقیر گفت، "بیا به خانه برگردیم و شب را آنجا بگذرانیم." مرد ثروتمند گفت، "ما سفرمان را به سوی ارض مقدس شروع کردیم، و نباید برگردیم." مرد فقیر گفت، "ارض مقدس بسیار دور است و پیاده نمی‌توان رفت. من حماری دارم؛ می‌روم آن را بیاورم." مرد ثروتمند گفت، "چه گفتی؟ تو خجالت نمی‌کشی؟ من تمام دارایی خود را رها کردم که به این زیارت بروم، و تو می‌خواهی بروی حمارت را بیاوری! من در کمال سرور و رضا تمام ثروتم را وا گذاشتم. تمام ثروت تو همین حمار است و تو نمی‌توانی آن را واگذاری!" (ترجمه - *Divine Philosophy*، ص ۱۳۵)

بالاخره، یکی دیگر از قوانین عالم وجود که دارای هر دو تجلی مادی و روحانی است، اصل ایثار و گذشت است. این قانون با وضوح بسیار در جریان زیست‌شناختی رسیدن به بلوغ و به رو به زوال و نابودی رفتن منعکس است. بذر جای خود را به درخت می‌دهد، گل جای خود را به میوه می‌بخشد. هر سلولی در بدن انسان وقتی به نقطه‌ای می‌رسد که دیواره‌هایش از بین می‌رود تا سلول‌های تازه رهایی یابند و حفظ حیات بدن را استمرار بخشند. و در عالم روحانی نیز همین قانون را می‌بینیم که فعال است. زیرا در اینجا تمایل شدیدی در روح و روان انسانها وجود دارد

---

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: این حکایت از لسان مبارک در بدایع الآثار، ج ۲، ص ۸-۱۷۸ درج شده و اندکی با این متفاوت است: "دو نفر رفیق یکی غنی منقطع بود با یکی فقیر دنیا دار. به خواهش رفیق فقیر چون بگتت مسافر شدند، از جمیع علائق و اسباب گذشته رفتند. شخص فقیر دید واقعاً رفیق غنی ترک جمیع تعلقات نموده و از تمام اموال و اوضاع گذشته می‌رود، خیال مراجعت ندارد، به او گفت، حال که می‌رویم، پس صبر کن تا من برگردم حماری دارم، او را همراه خود بیاورم. رفیق غنی گفت، تو مرد سفر نیستی، زیرا نتوانستی از یک حمار صرف نظر کنی؛ اما من جمیع شوکت و ثروت خود را ترک کرده به گفته تو آمدم و هیچ فکر مراجعت ننمودم با آن که همه چیز داشتم، ولی تو برای مراجعت بی‌قراری با آن که جز یک حمار چیز دیگر نداری. پس، انقطاع به عدم تعلق قلب است نه عدم اسباب."

که اقرار به وجودش تقریباً مایه نازاحتی است. این تمایل با اصول حرص یا میل جنسی انطباق ندارد؛ مایل به مصالحه و سازش با پول و قدرت نیست؛ با آگهی های تبلیغاتی تلویزیونی برانگیخته نمی شود. بلکه کلیه آنها را با اشتیاق شدید به گذشت و ایثار غیرمنطقی و مداومش از اعتبار ساقط می کند. ما علتی آرمانی می خواهیم که بسیار شدید و بی امان باشد - آنقدر بزرگ که خود را برای آن فدا کنیم، آنقدر عظیم که به خاطر آن رنج ببریم، آنقدر جامع که زندگی خود را وقف آن کنیم.

در واقع، اگر مطلبی هست که قرن گذشته به ما نشان داده، این است که حرکت کردن به موازات انگیزه های قدرت طلبانه که موجب جنگ شده؛ اما شور و اشتیاقی به همان میزان نیز در میان ملل و اقوام برانگیخته شده، یعنی وقف کردن خود به امری و تعهدی شدید به آرمانهایی که تقریباً به مراتب بیشتر از قوه انهدامی که آنها را همراهی می کرده، مصالحه ناپذیر بوده است. به نظر می رسد که نوع بشر را، برای هر امری که باشد، می توان الهام بخشید، اغفال کرد، دعوت نمود و برآشفته کرد تا به ایثار و فداکاری دست بزنند. تردیدی نیست حیرت انگیزترین وجه این اشتیاق عدم هر گونه تبعیض در آن است. معلوم شده که ما برای اموری از بسیار عالی گرفته تا بسیار ناچیز و مسخره، خودمان، خانواده مان، پول و وقتمان را فدا می کنیم. حضرت بهاء الله بر این حماقت افسوس می خورند، عباد عالم به تصور موهوم چه مقدار جانها انفاق نموده و می نمایند (منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۲).

بسیاری از مردم به علت اعتقادات دینی خود کشته شده اند؛ بعضی به علت عقاید سیاسی خود به زندان افتاده اند؛ برخی به علت عقاید زیبایی شناختی خود از مردم سرزنش و ملامت شنیده اند؛ بعضی سالها از عمر خود را صرف موضوع غذای سالم کرده اند؛ ساعتها را صرف سازماندهی حراج ها برای امور خیرخواهانه نموده اند؛ و کل ملک خود را برای سکونت سگها و گربه ها به ارث گذاشته اند. مسأله بدان شدت که ما نگرانی های شخصی خود را بالاتر از امری ارزشمند قرار می دهیم، نیست؛ گو این که البته در بسیاری موارد چنین است. بلکه ما با هیچ میزان فطری و غریزی نمی دانیم کدام امر صحیح است که آن را انتخاب کنیم. حضرت بهاء الله یک مرتبه دیگر در کمال وضوح مصیبتی را که ما با انتخاب های اشتباه خود بدان دچار شده ایم توصیف می کنند، و توضیح می دهند که این نتیجه غفلت است، نتیجه میل شخصی است که انتخاب ما غالباً کوتاه بینانه و نارسا است:

فانظروا العالم کھیکل انسان انه خلق صحیحاً کاملاً فاعترته الأمراض بالاسباب المختلفة المتغایرة و مطابت نفسه فی یوم بل اشتد مرضه بما وقع تحت تصرف اطباء غیر حاذقة الذین رکبوا مطیة الهوی

و كانوا من الهائمين و إن طاب عضو من أعضائه في عصر من الأعصار بطبيب حاذق بقيت أعضاء  
اخري فيما كان. (لوح ملكه، كتاب ميين، ص ۶۲)

روحیه خانم نیز داستانی را تعریف می کنند که به حضرت عبدالبهاء نسبت داده می شود و

این نظریه را به صورت مزاح و نیز با ادراکی عمیق مورد بررسی قرار می دهد:

روزی مرد مریضی پزشکی را بر بالین احضار کرد. وقتی بیمار از او پرسید که آیا پزشک حاذقی  
است، او جواب مثبت داده گفت که پزشک بسیار خوبی است و برای نشان دادن مهارت در اطراف  
اطاق به پرواز در آمد. حضرت عبدالبهاء خاطر نشان ساختند که این کار او بسیار جالب بود اما بیمار  
را شفا نداد. پرواز کردن طبیب در اطاق چه حُسنی برای مرد بیمار دارد؟ او فقط به داروی مناسب  
نیاز داشت. (امه البهائیه در هندوستان، ص ۱۳۱)<sup>۱</sup>

جهان مملو از پزشکانی است که در اطاق پرواز می کنند، و فرزندان ما، که طبعاً از چنین  
شگفتی های آشکاری مبهور می شوند، در مقابل تهدید "اطباء غیر حاذقه" آسیب پذیرتر از همه  
هستند.

بنابراین، تنگنای ما این نیست که آیا ما باید زندگی، نیرو و فرزندان خود را فدا کنیم،  
بلکه این است که ما آنها را دقیقاً برای چه باید فدا کنیم. فرزندان ما، با ارواح و نفوس مشتاق و  
نیازمند جذب شدن به امری که بسیار سوزان و بی امان باشد، بزرگ می شوند و اگر ما نتوانیم  
اشتیاق مزبور را به قوه وسیع و جامع الشمول امر بهائی ارضاء کنیم، آنها با همان اشتیاق و تمایل  
بزرگ که هنوز ارضاء نشده، به بزرگسالی می رسند. آنها به نحوی خستگی ناپذیر در هر امر  
دیگری به جستجو خواهند پرداخت تا زمانی که زیر فشار این جستجو از پا در بیایند و تصور کنند  
که با این فداکاری کاری را برای کمک به کسی در جایی انجام داده اند. روحیه خانم رؤیای  
عجیب یکی از اجبای اولیه ایالات متحده را به خاطر می آورند، که به نحو دردناکی تنگنای  
فداکاری و ایثاری را که ما، اعم از بزرگسالان و اطفال، با آن مواجه هستیم به تصویر می کشد:

این خانم سیل وحشتناکی در خواب دید که تمام جهان را احاطه کرده بود و مردم بیچاره و  
درمانده را غرق می کرد. او در کمال اضطراب و هراس همه جا در جستجوی حضرت عبدالبهاء بود  
و بالاخره ایشان را بر بالای تپه ای، آرام و ساکت مشاهده کرد که روی دستگاهی که با آن کار  
می کردند خم شده بودند. ایشان را صدا زد که بیایند و مردم را نجات دهند، اما هیکل مبارک

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: به نظر می رسد این مطلب را جناب ابوالفضائل در فرائد (ص ۷۹) ذکر نموده اند: نزد اهل علم  
ثابت است که در صحت استنتاج قضایا شرط است که دلیل با مدعا مرتبط باشد تا موجب اثبات مطلوب گردد و اگر  
ارتباطی فیما بین مدعا و دلیل نباشد، ابدأ آن دلیل مثبت مطلوب نشود، هر چند دلیل محیر و معجب باشد. مثلاً اگر  
نفسی گوید من طبیبم و دلیل من این است که به هوا طیران می کنم و یا سنگ را به نطق می آورم، نزد عالم، بر  
فرض وقوع، دلالت بر صدق مدعی نکند، زیرا که معالجه امراض و ابراء مریض دلیل صدق ادعاء طب است نه نطق  
حجر یا طیران به سماء؛ چه، فیما بین دلیل و مدعا ارتباطی نیست.

توجهی به او نکردند؛ بالاخره ردای ایشان را کشید و التماس کرد که بیایند و عالم انسانی را که در حال غرق شدن بود نجات دهند. ایشان فرمودند، "عبدالبهاء مشغول کار بر روی دستگاهی است که سیل را فرو بنشانند." (امه‌البهاء در هندوستان، ص ۱۱۳)

اگر ما از قوانین روحانی که در عالم عنصری اطراف ما فعال است، آگاه باشیم، انتخاب کردن آسان می‌شود. حیات، که در برگ و درخت و گل، جریان دارد، و نبضی که می‌زند، آیا هدر می‌رود یا فدا می‌شود؟ آیا ما خود را مکلف می‌سازیم که امری، هر امری، را بیایم - یا به امر مبارک خدمت کنیم؟ ما، والدین بهائی، با این امید به هیجان می‌آییم که فرزندانمان بزرگ شوند و تفاوت را تشخیص دهند و دریابند کدام پزشک پرواز می‌کند و چه کسی طبیب الهی است.

### تکامل صبورانه

قانون عمومی تکامل، که بنیان رشد جسمی و روحانی است؛  
اصل شکیبایی که باید بر جمیع کوشش‌ها و تلاش‌ها حاکم باشد.

وقتی که تدریجاً از قوانین عالم وجود آگاه می‌شویم، یکی از قوانین است که ما برای پرورش خودمان و تعلیم سایر موارد به فرزندانمان باید آن را بفهمیم. این قانون، اصل شکیبایی و صبر است، قانونی که همه چیز با آن به طور طبیعی، و غالباً به کندی، رشد می‌کند. آن قانون آنقدر بنیادی و اساسی است که غفلت از آن گاهی می‌تواند مانع از درک کلیه موارد دیگر شود و ما را اغفال می‌کند که تصور کنیم هر آنچه را که قابل یادگیری است فرا گرفته‌ایم. قانونی است که کلیه مرییان آسمانی، یعنی مظاهر ظهور الهی، موقعی که صبورانه منتظر بودند که ما تا بدانجا تکامل یابیم که شروع به استفاده از این قانون در زندگی خود بنماییم، آن را به نمایش گذاشتند.

متأسفانه، مدنیت ما در حال حاضر چندان از این اصل آگاه نیست. ما مشتاق تأثیرات آنی هستیم، نتایج آنی را می‌طلبیم، در جستجوی راه‌های علاج فوری هستیم. قهوه، ما، وسیله حمل و نقل ما، پوشاک ما، داروی ما، همه تحت تأثیر این جنون تب‌آلوده است. معمولاً کودکان قربانی آن هستند. از بسیاری جهات، از آغاز قرن<sup>۱</sup> تا کنون حساسیت ما نسبت به کودکان به میزان شگرفی وسعت گرفته، و به سادگی مرتکب هتک حرمت و بی‌احترامی علیه آنها که در عهد ویکتوریایی انتظارش می‌رفت، نمی‌شویم، آنها را وادار نمی‌کنیم در متن اجتماع مانند بزرگسالان کوچک رفتار کنند. اما اکنون که دیوارهای محکم خانواده، که بین کودک و جهان قد علم

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: مقصود آغاز قرن بیستم است، زیرا کتاب در سال ۱۹۷۹ چاپ شده است.

کرده بود، فرو ریخته، از آنها انتظار داریم به جای آن، در متن روانشناختی بزرگسالان کوچک شوند. بچه چهارساله می‌تواند در مقابل سریال‌های آبکی و بازاری تلویزیون بنشیند و فرو ریختن بنیاد خانواده و از بین رفتن کانون زناشویی، سقط جنین، زناي پدری با معافیت از مجازات را به تماشا بنشیند. غالباً کودک نیازی به تلویزیون ندارد که اینگونه سریالها را ببیند؛ او این امتیاز را دارد که آن را فوراً تجربه کند و به معنای واقعی کلمه از شرکت کنندگان در این واقعه بشود. سوسیالیزم جدید خانواده مرتباً انتخاب‌هایی را به او عرضه می‌کند که به جهان بزرگسالان تعلق دارد: "جان، پدر جدیدی می‌خواهی؟" بزرگسالان، به نحو فزاینده‌ای در مقابل انتخاب‌هایی که در جهانی در حال متلاشی شدن به آنها عرضه می‌شود سرگردان حیران می‌مانند، کودک را رها می‌سازند تا خود تصمیم بگیرد، و به تنهایی با انتخابش روبرو شود. بعلاوه، مکرراً مشاهده می‌کنیم که بزرگسالان این نگرش را به عنوان روشی جهت تربیت کودک برای روبرو شدن با انتخابها و اتخاذ تصمیم از سنین اولین زندگی، توجیه می‌کنند.

این نظریه هر قدر که در مرحله تئوری منطقی به نظر برسد، نسلی از کودکان را به وجود می‌آورد که بدون حصول آمادگی و غالباً بدون آن که عمیقاً و ناخودآگاه از مواردی ترسانده شده بر حذر داشته شده باشند، به درون بزرگسالی فرستاده می‌شوند. ما آب داغ روی کودکان می‌ریزیم تا فوراً به بزرگسالی برسند. ما "نوع بشر جدید" فوری می‌خواهیم.

چقدر این اشتیاق با صبر و شکیبایی که حضرت عبدالبهاء برمی‌انگیزند تفاوت دارد. هیکل مبارک با تفکری سنجیده و کلامی بردبارانه می‌فرماید:

نطفه انسان در رحم مادر بتدریج نشو و نما نموده به صور و اطوار مختلفه در آمده تا آن که در نهایت جمال به بلوغ رسیده به هیأت مکملیت در نهایت لطافت جلوه نموده. (مفروضات، ص ۱۳۸)

چقدر متفاوت است اشتیاق ما به نتایج خلق الساعه، با شکیبایی لانهایه خالق ما، و کسی که اعصار و قرون بی حد و شمار به تماشا نشست و صبر کرد تا انسان

به تدریج نشو و نما نموده و از صورتی به صورتی انتقال کرده و از هیأتی به هیأتی تا آن که به این جمال و کمال و قوی و ارکان جلوه نموده... (مفروضات، ص ۱۳۹)

حتی قبل از آن که بتوانیم به وضوح به معانی دقیق کلام حضرت عبدالبهاء پی ببریم، از آهنگ یکنواخت و مستحکم بیان ایشان متأثر می‌گردیم. و با همین نمونه و نشانه، کودک، حتی قبل از آن که به طور کامل هدف از زندگی‌اش را، معنای عالم وجود را و جزئیات ایام حیاتش را دریابد ممکن است تحت تأثیر استحکام تعالیم حضرت بهاءالله، وحدت طبیعی آنها، وعده آنها به خیر و سعادت نهایی، قرار گیرد. حضرت عبدالبهاء مکرراً به کودک به عنوان نهال، شاخه تر و

تازه، "نهال تازه" اشاره دارند. هیکل مبارک شاخه‌های سبز، و برگ‌های تر و تازه‌اش را توصیف می‌کنند. ایشان از نیازش به نور خورشید و آب، به خاک حاصلخیز و مراقبت سخن می‌گویند. این نهال نیاز دارد تعلیم ببیند که به طور مستقیم و راست رشد کند. به ما نیاز دارد تا مراقب و مهربان باشیم، و به طور مداوم به او توجه کنیم؛ و نیاز به نظارت و سرپرستی روزمره و در عین حال فضا و آزادی دارد تا در سرحد استعدادش رشد کند. موقعی که کلام حضرت عبدالبهاء را می‌خوانیم از فصلی به فصلی حرکت می‌کنیم، در آفتاب و باران راه می‌رویم، تا به بلوغ این گیاه نزدیک می‌شویم. چقدر این باغبان صبر و بردباری لانه‌ایه دارد! چه معیاری را حضرتش برای ما والدین عنایت می‌کند! چقدر حضرتش مهربان است و چقدر متین و بزرگوار، چقدر مراقب و چقدر مشوق است!

بردباری و شکیبایی فضیلتی نیست که به راحتی بتوان آموزش داد یا آموزش گرفت. از زمانی که کودکی پای به جهان می‌گذارد ما شتابان به ارضاء نیازهایش می‌پردازیم. وقتی گریه می‌کند غذایش می‌دهیم، وقتی خیس می‌کند لباسش را عوض می‌کنیم. چرا جز این عمل نمی‌کنیم، زیرا در مانده و بکلی وابسته به ما است. نفس اماره کودک پنج ماهه نیست که سبب می‌شود موقع تأخیر غذا جیغ و داد راه بیندازد، بلکه ناراحتی جسمی ناشی از گرسنگی است که هنوز نیاموخته به عنوان ناراحتی بشناسد نه به عنوان درد. اما، موقعی که کودک رشد می‌کند و می‌آموزد که این دو را از هم تشخیص دهد، و همچنین یاد می‌گیرد که بین خود و دنیای اطرافش تمایزی قائل شود، اگر همچنان کاری کنیم که دنیا حول خواسته‌های او بچرخد، حالت بچگی‌اش و حرکات بچگانه‌اش را تقویت کرده‌ایم؛ ما در واقع به جای تغذیه کودکان به پرورش هیولاهای پرداخته‌ایم.

فرزندان ما برای این که بردباری و شکیبایی را بیاموزند باید بدانند چه زمانی نسبت به آنها بردباری به خرج می‌دهیم، البته نه به نحوی که فضیلت نمونه ما باری سنگین بر دوش آنها گذارد، بلکه به روشی که به آنها نشان دهد چقدر بردباری نسبت به آنها باید نشان دهیم و چقدر شکیبایی نسبت به ما نشان داده شده است. اگر آنها غافل از این اصل، که در خانواده معمول می‌شود، بار بیابند، یا از دیگران توقعات مسخره و مضحک خواهند داشت یا به شکیبایی و بردباری به عنوان آنچه که از زحمات روزمره زندگی بالمره رخت بر بسته خواهند اندیشید.

حضرت عبدالبهاء در مورد این عمل به ما هشدار می‌دهند، و، وقتی که والدین را تشویق می‌فرمایند، "پرهمت نمایید و متحمل مشقت کنید" (متخاتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۲۶)، اصل انتزاعی را

دقیقاً به زمینی که زیر پای ما است مرتبط می‌سازند. در این جهانِ اثراتِ خلقِ السَّاعه و ارضاءِ نفس، ما به نحوی باید صبر کردن را به فرزند خود بیاموزیم. باید او را تعلیم دهیم که نیازهای فعلی و هراس‌های موجود را تحمل کند، و به راه‌حل‌های زمان مقتضی اعتماد نماید. باید او را پرورش دهیم که در شک و تردیدها و نیز در آمال خود صبور باشد، و به جای آن که انتظار داشته باشد هدف مورد نظرش مانند آرزویی که پریان برآورده می‌کنند به سوی او بیاید، به تنهایی به سوی هدف خود تلاش کند. و در انجام دادن این امور نیز ما او را تعلیم می‌دهیم که به سوی یقین تمام کوشش کند. با این حال، این حکم جهت عادت دادن طفل به تحمل مشقت هیچ وجه مشترکی با اقدام خشکه مقدس‌ها به ترک نفس ندارد. عمل آنها کودک را به دنیایی پرتاب می‌کند که مکانی پست، مهیب و بی‌رحم است که اگر هم چیزی بخواهید باید برای رسیدن به آن رنج و عذاب را تحمل کنید. در حالی که حکم مزبور کودک را به بینش و دیدگاهی از عالم وجود به عنوان مکانی دعوت می‌کند که در آن حتی کوچک‌ترین حرکت حاکی از صبر و بردباری دارای مفاهیم عمیق است و کوچکترین سعی و تلاشی که گویای شکیبایی باشد زبان عشق و محبت می‌گردد. شکیبایی و تلاش نه تنها ترک نفس را تجربه نمی‌کند، بلکه در چنین عالمی تجلی محبت عظیم ما خواهد بود. روحیه خانم داستان دیگری از حضرت عبدالبهاء را در این رابطه نقل می‌کنند:

حضرت عبدالبهاء در گرمای هوا، در حالی که گلدان گل بر شانه حمل می‌کردند، دو مایل پیاده راه می‌پیمودند. ایشان مردی مسن، بسیار مسن، با شعرات و محاسن سفید بودند و این گلدان‌ها را از یکی از حدائق به روضه مبارکه می‌بردند تا نزدیک مرقد والد بزرگوارشان بکارند. در زمانهای قدیم در کنار دیوار مرقد مبارک حضرت بهاءالله تلمبه‌ای وجود داشت؛ یکی از آن تلمبه‌های دستی که باید تلمبه بزنید تا آب جاری شود. شنیدم که حضرت عبدالبهاء، در همان سالمندی، می‌ایستادند و آنقدر تلمبه می‌زدند تا آن که از ایستادن در کنار دیوار و کار کردن بدنشان آنچنان خشک می‌شد که دیگر نمی‌توانستند راه بروند. یک مرتبه احبباء مجبور شدند بیایند و ایشان را بلند کرده از دیوار دور کنند و پاهای ایشان را مالش دهند تا جریان خون به حالت عادی باز گردد. بعد به هیکل مبارک می‌گفتند، "چرا خودتان را اینقدر خسته می‌کنید؟" و ایشان می‌فرمودند، "برای حضرت بهاءالله چکار می‌توانم بکنم؟" (امه‌البهاء در هندوستان، ص ۱۵۹)<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: جناب حبیب مؤید این حکایت را تعریف کرده است، طولی نکشید حضرت عبدالبهاء جلوی تلمبه دستی تشریف برده شروع به تلمبه زدن فرمودند. مدت نوزده دقیقه از روی ساعت تلمبه می‌زدند. مقدار زیادی آب ذخیره شده که بعدش به وسیله باغبان به درختها و گلها داده می‌شد ... سابقاً که چاهی در اینجا نبود، وسیله آبیاری مشکل بود و گلکاری اطراف روضه مبارکه تازه شروع شده بود و نهالها احتیاج به آبیاری مستمر داشتند. حضرت عبدالبهاء اوایل شب با یک عده از ثابتین پیاده از عکا تا بهیجی روضه مبارکه کوزه‌های مسی آب برداشته روی سر برای آبیاری این گلها و درختها می‌بردند و در طول راه احببای خوش صدا به تلاوت اشعار مشغول

کثرت محبت حضرت عبدالبهاء نه تنها ماهیت نامحدود امتنان نسبت به خداوند را به طفل آموزش می‌دهد، بلکه وفور محبتی را که طفل باید به آن محاط باشد نیز به والدین یاد می‌دهد. زیرا حضرت عبدالبهاء تأکید می‌فرماید که طفل باید، نه تنها از لحاظ آنچه که در دسترس او قرار می‌گیرد، بلکه مهم‌تر از همه امکاناتی که می‌تواند او را در مشاهده زندگی تشویق نماید، به فراوانی محاط گردد.

طفل را از سن شیرخواری از ثدی تربیت پرورش دهید و در مهد فضائل پرورید و در آغوش موهبت نشو و نما بخشید، از هر علم مفیدی بهره‌مند نمایید و از هر صنایع بدیع نصیب بخشید. (منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۲۶ / مجموعه نصوص تربیتی، ص ۴۵)

به این ترتیب کودک با حسن عظیم هدفمندی بزرگ می‌شود. او احساس می‌کند توانایی دارد با فراوانی به فراوانی جواب دهد، و با بردباری و صبری که والدینش نسبت به او نشان دادند نسبت به خود شکیبایی به خرج می‌دهد. او قادر است نگاهی به آینده بیندازد، و با بینش وسیعی که خصیصه امر مبارک است، توقعات عالی و منویات متعالی‌اش را در مورد خود و جهان با شکیبایی به کار ببرد:

اطفال را ... پرهمت نمایید و متحمل مشقت کنید؛ اقدام در امور مهمه بیاموزید و تشویق بر تحصیل امور مفیده بنمایید. (منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۲۶ / مجموعه نصوص تربیتی، ص ۴۵)

رؤیای آینده و نسلی از کودکانی که بزرگ می‌شوند تا خود را وقف آن آینده کنند، دقیقاً نقطه مقابل آن چیزی است که تمدن قهوه فوری ما فراهم می‌آورد. فرهنگ یک بار مصرف ما به نظر می‌رسد قادر نیست آینده را بنگرد، و وقتی که به آینده نگاه می‌کند نتیجه حاصله ترس و وحشت است. ما به نقطه‌ای رسیده‌ایم که برنامه‌ریزی برای آینده بنفسه شکلی از فساد و انحطاط است، و با سوءظن به آن توجه می‌شود. چگونه ممکن است شخصی به آینده نگاه کند و سعی نکند از آینده به نفع خود بهره‌برداری نماید؟ چگونه ممکن است شخصی رؤیای آینده را در سر پروراند و از آن برای اهداف شخصی استفاده نکند؟ بنابراین، شکیبایی گسترده که والد بهائی سعی می‌کند در فرزند خود القاء نماید برای کسانی از ما که احساس می‌کنیم کار کردن برای پرداخت اقساط خانه نهایت حدی از آینده است که می‌خواهیم به آن برسیم، تقریباً غیر قابل درک است. ما به نحوی می‌خواهیم کل فلسفه نتایج خلق الساعه را در یک نسل جهت معکوس ببخشیم،

---

می‌شدند. حضرت هم آب را بر سر گرفته از جلو اصحاب قدم‌زنان آهسته و در نهایت خضوع و احترام مناجات‌کنان رو به روضه مبارکه حرکت می‌فرمودند و این کار هر شب آن حضرت بود تا وقتی که چاه کنده شد و دیگر این وسیله آبیاری متروک گشت. (خاطرات حبیب، ص ۱۷۴)

زیرا، همانطور که حضرت ولی امرالله هشدار دادند، فرزندان ما ممکن است در شرایطی زندگی کنند که به مراتب بیش از آنچه که خود ما می‌توانیم به آنها القاء کنیم، لازم باشد صبر و شکیبایی نشان دهند:

آنان در اوقاتی زیست خواهند نمود و با وسائلی مواجه خواهند گردید که هرگز اولیاء آنها با اینگونه مسائل برخورد ننموده‌اند. تنها امر الهی است که می‌تواند آنان را به شرائطی مجهز نماید که احتیاجات آینده‌ی عالم بشریت را که از محاربات خسته و ملول و افسرده و غیرراضی است به نحوی شایسته و مطمئن مرتفع سازند. (نقل ترجمه از صفحه ۱۰۷ مجموعه نصوص تربیتی)

در فصل بعدی به بررسی مسئولیت‌های ما والدین در جهت تعلیم فرزندانمان برای کسب بعضی از قابلیت‌ها خواهیم پرداخت. حضرت ولی امرالله در این خصوص به ما اطمینان داده‌اند:

اطفالی که در دامن تعالیم عالمگیر حضرت بهاءالله تربیت یابند، فی‌الحقیقه فصل جدیدی از اجتماع را تشکیل خواهند داد. هیکل مبارک را امید چنان است که این افراد جوان خود را برای وظیفه‌ی بزرگی که در مستقبل ایام با آن مواجه خواهند گردید، مستعدّ و آماده نمایند و آن مساعدت به تجدید بنای عالم با الهام و تأیید از تعلیمات و اوامر مقدّسه بهائی است. (نقل ترجمه از صفحه ۱۰۶ مجموعه نصوص تربیتی)

## فصل سوم

### عهد و میثاق

وحدت بین اطفال و والدین در اثر پیوند عهد و میثاق، و معنای آن به طور اعم. آغاز راه:

حصول آمادگی برای ازدواج و دعا برای کودکی که هنوز پای به جهان ننهاد.

ما یاد گرفته‌ایم که وقتی بزرگ شده‌ایم در خصوص بسیاری چیزها بدین باشیم، اما هنوز در مورد فرزندان خودمان بدین نیستیم. شاید به این علت که ارتباطات ما با فرزندانمان در عین حال آنقدر صمیمانه و عمومی است که هنوز می‌توانیم به آنها اعتماد کنیم. این اعتمادی در ارتباطات است که عمومی است و ما را به یکدیگر پیوند می‌دهد، و صمیمانه است که درباره نزدیک‌ترین خاطرات ما صحبت می‌کند، رابطه بین کوچکی ما و عظمت عالم را مورد توجه ضمیر آگاه ما قرار می‌دهد، و اعتمادی است که ما بهائیان وقتی در مورد عهد و میثاق صحبت می‌کنیم به آن اشاره داریم.

عهد و میثاق در اجمالی‌ترین و کلی‌ترین معنای خود بسیار ساده است و ما را قرنهایست اسیر خود کرده است. عبارت از ماجرای عشقی است؛ وعده است؛ رابطه بین خدا و انسان است و هدف از خلقت را برای ما باز می‌گوید. درمی‌یابیم که عهد و میثاق پیوندی از اعتماد است که باید دوجانبه باشد. درمی‌یابیم که باید به طور مداوم با عشق و محبت آن را تغذیه نمود و با ارتباط مداوم تقویت کرد. متوجه می‌شویم که همیشه بیش از آنچه که می‌دانستیم در مورد عشق وجود دارد و بیش از آنچه که بتوانیم درک کنیم در مورد ارتباط وجود دارد. می‌فهمیم که قصور ما همیشه با بردباری مشفقانه پاسخ داده می‌شود، با مخالفت و مقاومت ما همیشه با تفاهمی از روی مهربانی مقابله می‌گردد، اما چنین بردباری و تفاهمی با کاهش رنجها و غمهایی که ناشی از بی‌فکری خود ما است، ربطی ندارد. همچنین یاد می‌گیریم که محبت الهی از سازش‌ناپذیری انضباط او نمی‌کاهد، و در می‌یابیم که در بیم و هراس باشیم، زیرا اعتماد، ارتباط و محبت عهد و میثاق، همه، به ما می‌گویند که عدالت هرگز متزلزل نخواهد شد، با مقاومت احمقانه ما مصالحه نخواهد کرد. بالاخره، از طریق عهد و میثاق در می‌یابیم که اشتیاق رضایت الهی را داشته باشیم، زیرا هر چه بیشتر یاد بگیریم که به محبت مزبور اعتماد داشته باشیم، از هر آنچه که آن را تهدید کند بیشتر فرار خواهیم کرد.

در این امر مبارک قدرتی وجود دارد - قدرتی اسرارآمیز - خارج از حد فهم انسانها و ملائکه؛ این قدرت غیبی علت کلیه این اقدامات و فعالیت‌های ظاهره است. قلوب را منقلب می‌سازد، کوهها را

متلاشی می‌کند، امور غامضه امرالله را اداره می‌کند، احباء را الهام می‌بخشد، جمیع قوای مخالف را بالمره متلاشی ساخته قطعه قطعه می‌نماید. عوالم جدید روحانی ایجاد می‌کند. (ترجمه - بیان منسوب به حضرت عبدالبهاء)<sup>۱</sup>

ما بهائیان همین موضوع را، که قبلاً بارها و بارها بیان شده، و یک مرتبه دیگر حضرت بهاءالله آن را مطرح فرموده‌اند، دریافته‌ایم، و میل داریم در مورد دور و تسلسل اعتماد و محبت با فرزندانمان نیز صحبت کنیم. اما چطور باید سر صحبت را باز کرد؟ همانطور که در فصل گذشته پی بردیم، معمولاً از حاشیه و در ملموس‌ترین سطح شروع می‌کنیم. ما می‌توانیم، در غریزه ساده و مشفقانه محبت و تقریباً بدون کلام، و وابستگی بین والد و کودک، اولین نشانه‌های این عهد و میثاق را پیدا کنیم. به این ترتیب، همانطور که ماهیت رابطه بین والد و کودک را در صفحات آینده بحث می‌کنیم، مطالب دیگری را نیز در مورد عهد و میثاق در خواهیم یافت؛ یعنی به چه معنی است و چگونه بر زندگی ما اثر می‌گذارد. حضرت بهاءالله در آثار مبارکه غالباً به لزوم تشبث ما به ذیل مقدّسش اشاره می‌فرمایند. ذیل مزبور، از لحاظی، عبارت از عهد و میثاق است، و ما، والدین و فرزندان، ادراک محدودی از میثاق مزبور به عنوان "ذیل" داریم. تنها با تشبث به آن می‌توانیم تدریجاً جمال ذیل مزبور و عظمت حضرتش را که صاحب ذیل است دریابیم. ما با روابط فیما بین والدین و فرزندان می‌توانیم تدریجاً به درک ماهیت عمیق رابطه بین خانواده و جامعه، فرد و تشکیلات در امر بهائی واصل شویم.

شاید موهبتی است که وقتی ابتدا درباره خانواده داشتن شروع به تفکر می‌کنیم کاملاً متوجه نمی‌شویم تا چه حدی باید آمادگی داشته باشیم. طبیعتاً در ساده‌ترین سطح شروع می‌کنیم؛ با نکات ملموس آغاز می‌کنیم. کودکی قرار است متولد شود، بنابراین در جستجوی تخت بچه برمی‌آییم، به اسمها فکر می‌کنیم، لباس تهیه می‌کنیم. اما کودک به چه چیزهای دیگری نیاز دارد؟ کفش‌های بافتنی که برایش می‌بافیم چند هفته یا چند ماه دوام می‌آورد، اما گرمای حمایت و تشویق که کودک احتیاج خواهد داشت یک عمر دوام خواهد یافت، و ما باید با او متحوّل شویم. در خصوص اسم‌هایی که می‌خواهیم انتخاب کنیم به بحث و مذاکره می‌پردازیم، اما در خصوص هدفمندی، معنای حیات، هویتی که کودک تدریجاً اتخاذ خواهد کرد چه صحبتی

---

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: این بیان که از دفتر یادداشت‌های روزانه میرزا احمد سهراب (تاریخ ۷ ژوئیه ۱۹۱۴) گرفته شده در صفحه ۳۰۴ کتاب *Baha'i Scriptures* درج شده است. اما، مأخذ نویسنده مجموعه‌ای است تحت عنوان *The Covenant of Baha'u'llah: A Compilation* صفحه ۷۰.

خواهیم کرد؟ نگرانیم که مبدا فرزندانمان غذای ناسالم بخورند، مواد شیمیایی و تشعشعات آنها را آلوده و ناراحت سازد، اما اثرات آلوده کننده خودخواهی و غرور ممکن است از لحاظ باطنی بیش از آنها فرساینده و مخرب باشد. بالاخره، هراس داریم که مبدا کودکی مهیب و وحشتناک به دنیا بیاید، و اگر از لحاظ جسمی عقب افتاده باشد غم و اندوه ما را در هم می شکند، وقتی معلول به دنیا می آید عمیقاً محزون می شویم، اما نسبت به نفوس به هم مجاله شده، فلج، و نحیف و تزار که درون بزرگسالان پیرامون ما قوز کرده اند بی اعتنا هستیم.

اولین حلقه در زنجیره ای که خانواده را به حضرت بهاء الله پیوند می دهد مدتها قبل از تولد کودک ایجاد می شود و آخرین حلقه در ورای این حیات ظاهره در این جهان شکل می گیرد. *تَرَوُّجُوا يَا قَوْمِ لِيُظْهَرَ مِنْكُمْ مَنْ يَذْكُرُنِي* (اقدس، بند ۶۳). به ما می گویند ازدواج کنیم تا کسانی از ما پدید آیند که خداوند را در میان بندگانش ذکر کنند.<sup>۱</sup> به عبارت دیگر، هدف کلی از ازدواج عبارت از پرورش فرزندان است که در عالم انسانی شهادت خواهند داد که خداوند ما را خلق کرده تا او را بشناسیم و عبادت کنیم؛ هر روزه از ایام عمرشان به عظمت و قدرت او، و فقر و عجز و ضعف خود گواهی خواهند داد. حضرت عبدالبهاء در یکی از مناجات ها می فرمایند، *ای خداوند مهربان این اقتران را اسباب تولید درّ و مرجان فرما* (مناجات های حضرت عبدالبهاء، ص ۴۵۶). بنابراین، چقدر مهم است به خاطر سپردن تأکیدی که حضرت بهاء الله برای انسان به عنوان طلسم اعظم، معدن احجار کریمه ثمینه قائل می شوند؛ زیرا کودک مانند مروارید فیض هدایت در صدف تربیت، مانند گوهری گرانبها رشد می کند تا روزی *زینت اکلیل عزت ابدیه* گردد (منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۳۰). نهاد ازدواج در جهت حصول این هدف، یعنی خلق این گوهرها، و پرورش این مرواریدها، ایجاد شده است.

این مقصود چقدر با نظریه ها و اعمالی که امروزه برای ما آشنا است، تفاوت دارد! وقتی که ما شریک زندگی خود را انتخاب می کنیم، بیش از هر چیز به سازگاری و انطباق شخصی، تحقق اهداف فردی و آزادی شخصی فکر می کنیم. وقتی به پرورش کودکان به کمک هم فکر

---

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: نویسنده در اینجا به ظاهر بیان متفاوتی را از حضرت بهاء الله ذکر کرده که در واقع همان بیان مذکور در کتاب اقدس است که قبلاً نقل شد، اما ترجمه اش متفاوت است. لذا از تکرار بیان مبارک خودداری شد. اما، بی مناسبت نیست بیان دیگری که خطاب به حضرات رهبه است از لوح ناپلئون نقل گردد، *تَرَوُّجُوا لِيُقَوْمِ* بعد کم أحد مقامکم ... لو لا الإنسان من يذكُرُنِي في ارضي و كيف تظهر صفاتي و اسمائي (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۰۰)

می‌کنیم، غالباً این اندیشه با ارزیابی توانایی همسر آینده ما در سهم شدن در حمل این بار صورت می‌گیرد. این تفکر انقلابی است که وقتی ما شریک زندگی آینده را انتخاب می‌کنیم باید در نظر بگیریم که آیا این شخص، همراه و همگام مناسبی در پرورش فرزندان هست که آنها "در عقل و کیاست و درایت و تبیل و تضرع آیت هدی گردند و در نهایت خضوع و خشوع و وقار و انجذاب تربیت شوند" (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۴۹). نزدیکترین موردی که مطرح می‌کنیم که خودمان را راحت کنیم این است که او "نسبت به کودکان مهربان است" - اما این به همان معنی مهارت و کاردانی در تربیت فرزند نیست، فرزندى که مظهر "یذکرنی بین عبادی" باشد. لذا، این نکته چقدر بارز می‌شود و اهمیت می‌یابد که حضرت بهاء‌الله در مورد ازدواج، رضایت کلیه والدین در قید حیات را لازم می‌شمرند. زیرا، اگر هدف اولیه ازدواج عبارت از فرزندانى باشد که به اطاعت از خداوند و محبت ورزیدن به او روی آورند، در این صورت مطمئناً خود والدین، چون وظیفه تلاش برای حصول این هدف را تجربه کرده‌اند، باید آماده راهنمایی و هدایت فرزندان‌شان برای انتخاب همسر باشند. لهذا، تا بدان حد که بهائیان می‌توانند بالاتر از فرهنگ موجود حرکت کنند، نسلاً می‌توانند در ازدواج بهائی از وحدت هدف برخوردار گردند و آن را گرامی دارند. و مقصود از این که حضرت بهاء‌الله توجه ما را به چنین موقعیتی معطوف می‌دارند صرفاً ارضاء نفس، غرور خانوادگی، استحکام اجتماعی نیست؛ بلکه مقصودی روحانی است - ذکر آن حضرت، حمد و تسبیح آن حضرت در میان بندگانش، و نیز پرورش نسلی جدید برای ذکر او و حمد و ثنای او.

حلقه دوم بین والدین و فرزندان که حضرت بهاء‌الله به ما تعلیم می‌دهند به کودکی که تولد نیافته مربوط می‌شود، و امر هیکل مبارک این است که ما باید برای کودکی که در رحم مادر است دعا کنیم، و مادر، به طور اخص، باید از فکر و روح و نیز جسم خود برای تغذیه و پیشرفت کودک استفاده نماید. این دارای مفاهیم عالی و عمیقی است؛ ما را متذکر می‌دارد که چرا اصلاً متولد شده‌ایم و با همان وضوح موضوع را به مرگ ما ربط می‌دهد. ما در کلمات مبارکه مکتونه در مورد محبت دائمی و جاودانی خداوند می‌خوانیم. می‌فرماید که قبل از خلقت ما "عرفت حبی فیکت". این بدان معنی است که او ابتدا به ما محبت ورزید و خواست که ما به وجود بیاییم. هر ذره‌ای در عالم وجود برای تربیت و تعلیم ما منتظر بوده است، و مدتها قبل از آن که حتی در رحم مادر به وجود آییم، "دو چشمه شیر منیر برای تو مقرر داشتیم و چشمها برای حفظ تو گماشتیم و حب تو را در قلوب القاء نمودم". بنابراین، از ما والدین، بخصوص مادرها، خواسته شده که به سوی معیاری قبل از وجود کودک، یعنی محبت و شفقت، صبر و بردباری، عشق ایثارگرانه

آماده باشیم، که تقریباً حیرت‌آور است. مهم‌ترین و بارزترین خصیصه این محبت این است که بیش از آن که از روی نیاز برانگیخته شده باشد، وجودش همراه با آمادگی برای رفع نیاز است. انعکاسی از رحمت الهی است که "سبقت من فی الأرض و السماء" (مناجاة، ص ۱۷۳). و مقصد اعلای آن همچنان توسعه می‌یابد، زیرا این شرایط اولیه شفقت و محبت از برای آن وجود دارد که، در این جهان و جهان بعد، عوالمی از فیوضات بیشتر را به روی ما بگشاید، و حول مواهب وسیع‌تر گردش نماید.

و مقصود از جمیع این مراتب آن بود که به جبروت باقی ما در آیی و قابل بخشش‌های غیبی ما شوی. (کلمات مکتونه فارسی، شماره ۲۹)

### دو طریق موازی

رابطه متقابل دعا، خدمت، انضباط و اطاعت بین نسلها؛

مسئولیت‌های مشترکی که ما را به هم و به

عهد و میثاق پیوند می‌دهد.

سفر روح طولانی است، سفری که در زمان انعقاد نطفه شروع می‌شود، که روح در بطن ام طائف حول جسم می‌گردد (ترجمه - بیان حضرت عبدالهء Tablets of Abdu'l-Baha ج ۱، ص ۱۵۶). در حالی که هدف آن عبارت از منعکس نمودن نور الهی در کمال امانت و وفاداری است، نور مزبور که ابدی است سفر را نیز بی‌پایان می‌سازد. لذا، یافتن همراهان در طول سفر، و پی بردن به این که این نفوسی که در مراحل اول سفر به آنها سپرده شده‌ایم قدم به قدم با ما همراه خواهند بود، چقدر مسرت‌بخش است. ما، والدین و فرزندان، در پرتو نور الهی حرکت می‌کنیم. سن و تحصیلات ما هر چه که باشد، هر تفاوتی که با یکدیگر داشته باشیم، روح درون ما فارغ از سن و فرهنگ، و آگاه از جهت حرکتش، به سفر خود ادامه می‌دهد. اگرچه نهایتاً جمیع ما در مقابل خدایمان تنها خواهیم بود، اما بازتاب قدم‌های موازی را مستمراً خواهیم گرفت، و از همراهی و همگامی‌ای که بین نسلها می‌یابیم شادمان خواهیم گشت.

در این سفر ما سخنگویان یکدیگر نیز خواهیم بود. در ابتدا والدین هستند که از طرف فرزند دعا می‌کنند، یعنی مادر که کلام حضرت بهاء‌الله را در کنار بستر فرزند غرقه در خوابش دم می‌زند. اما طولی نمی‌کشد، که ما بزرگ می‌شویم، و ما نیز از طرف والدین خود دعا می‌خوانیم، و در کمال خضوع مشترکی که داریم شانه به شانه هم در حضور خداوندگار خواهیم ایستاد؛ برای

یکدیگر دعا خواهیم کرد و فاصله در حال افزایش بین نسله‌ها را بین خود کاهش خواهیم داد. حضرت بهاء‌الله در بشارت نهم دعایی را به عنایت فرموده‌اند که به طور اخص جهت تقاضای بخشش از گناهان است، و در اولین دم از این دعا ما ملتسانه از خداوند می‌خواهیم، "أَنْ تَغْفِرَ لِي وَ لِأَيِّ وَاقِي" (مجموعه الواح، ص ۱۲۰). حضرت باب، از همان آغاز این ظهور، توجه ما را به این پیوند عمیق جلب فرمودند، "قَتَّبَ عَلَيْنَا كَمَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ اغْفِرْ لِي وَ لِأَبْوَى وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتَ مُحَبِّتِكَ..." (منتخبات آیات، ص ۱۴۹). حضرت عبدالبهاء این تأکید این دعا را با شامل کردن معلمین نیز در حیطه این ذکر، آن را توسعه می‌بخشد؛ معلمین که در زمره اولین مرییان روح نوزاد هستند: "روزی آید که این دختران مادران گردند و هر یک در نهایت ممنونیت به درگاه احدیت تضرع و زاری نمایند و این معلمات را نجات و فلاح و رستگاری طلبند و علو درجات در ملکوت رب‌الآیات خواهند" (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۶۶-۶۷). در همان لحظه‌ای که ما خودمان را به عنوان والدین مشاهده می‌کنیم متذکر می‌شویم که فرزندان نیز هستیم؛ در همان لحظه‌ای که خودمان را دختران احساس می‌کنیم درمی‌یابیم که مادران نیز هستیم یا خواهیم شد. و همانطور که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "هرچند حال تلامذه‌اید، امید چنان که [به رشحات سحاب عنایت] اساتذده گردید" (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۷۹).

بالاخره، رابطه ما با والدین از طریق دعا در نهایت سادگی در صلوة کبیر، به وضوح و نورانیت می‌رسد، زیرا در اینجا در می‌یابیم که بخشی از وظیفه روزانه ما در توجه به ساحت حق و شهادت در حضور او عبارت از تأیید این موضوع است که، "أَنَا عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ". ما نه تنها به وابستگی تام و تمام خودمان به او، بلکه وابستگی کلیه انسانها به جبل رحمتش شهادت می‌دهیم؛ حبلی که "بحرکتہ تحرکت الممکنات". نسله‌های لایتناهی انسانی - والد بعد از والد و فرزند بعد از فرزند - به او وابسته بوده و وابسته خواهند بود. ما نه تنها سعی می‌کنیم بندگان حضرتش باشیم بلکه "کلُّ عبادُ له و کلُّ بامرہ قانمون" را تصدیق نماییم، و در اثر چنین تصدیقی به موازات والدین و فرزندانمان، در مسیری واحد و سیلی یکسان قدم برداریم، سیار در مداری واحد حرکت کنیم، بدون این که در عبودیت خداوند از یکدیگر متمایز باشیم.

دو حلقه ارتباطی اول در زنجیره‌ای که ما را به عهد و میثاق پیوند می‌دهد - یعنی ازدواج و ادعیه - به نحو بارز و چشمگیری خصیصه جمیع مواردی است که بعد از این ذکر می‌شود.

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: عبارت "رشحات سحاب عنایت" در متن فارسی در سطر بعد آمده، اما در انگلیسی در همین نقطه گذاشته شده است.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "الیوم قوه محرکه عالم وجود قوه پیمان است که مانند شریان در جسم امکان نابض است و سبب محافظه وحدت بهائی" (منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۲۰۳). هماهنگی این جسم منوط به رابطه و مسئولیتی است که همه ما نسبت به یکدیگر داریم - والد و فرزند؛ خانواده و جامعه، فرد و تشکیلات. در ذهن فرد بهائی واژه‌های "رابطه" و "مسئولیت" در چنین زمینه‌ای، از لحاظ شگفتی و تأکیدی که ظهور حضرت بهاءالله برای آنها قائل است، دارای اهمیتی بس عظیم است. ما در مقابل واژه "مسئولیت" که در حال حاضر استفاده می‌شود، خود را پس می‌کشیم، زیرا جایگزینی بسیار ملالت‌بار و رنگ‌باخته برای "تعهد" شده، و زیر بار مجموعه تکالیف و وظایف جدی و ناخوشایند خشکه مقدّس‌ها کمر خم کرده است. برعکس، واژه "رابطه" از هر گونه معنا و مفهومی تهی شده و به صورت خلأ مناسب و بی‌دردسری، یا سرپوشی مناسب، بی‌رنگ و نیز کسل‌کننده، در آمده که ما همه چیز را، از رابطه خود با همسر شخص دیگر تا رابطه خود با عالم وجود را، زیر آن جای می‌دهیم. اما، در متن امر بهائی، مسئولیت عبارت از نیرویی است برخوردار از شور و حرارت، قدرت و شدت؛ دارای عناصر اطاعت فوری، دقیق و کامل<sup>۱</sup> است؛ نبض حیاتش با تعهدی ادامه دارد که سبب می‌شود فرد بهائی "مياه جاریه‌ای شود که حیات کلّ معلق به آن است" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۲۹). همچنین، رابطه ما با امر الهی مشحون از وعده، و مملو از امید است؛ ریشه و اصلش را در میثاقی می‌یابد که خداوند از ازل‌الآزال با انسان منعقد ساخته و در پرواز پروانه‌وار ما حول شمع وحدت منعکس می‌گردد و وظیفه ما بهائیان را یادآور می‌سازد که باید دم حیات را در جسم عالم انسانی بدمیم.

به یقین مبین بدان که الیوم قوه نافذۀ در شریان عالم انسانی قوه پیمان است. جسم امکان جز به قوه میثاق به حرکت نیاید ... روح میثاق مرکز حقیقی محبت و مجلی اشعه آن به کلیه اقطار کوره ارض است که نوع انسان را حیات جدید بخشد و جان تازه بدمد و سیل ملکوت الهی را منور و روشن سازد. (ترجمه - بیان حضرت عبدالبهاء مندرج در صفحه ۷۱ *Covenant of Baha'u'llah*)

این مسئولیت خیلی زود آغاز می‌شود. بنا به بیان حضرت عبدالبهاء، "باید اّمهات اطفال شیرخوار را در مهد اخلاق تربیت نمایند" (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۳۵). نه تنها باید آنها را در فرایندهای پرورش مادّی و روحانی کاملاً متمایز و متفاوتی تربیت و تعلیم نمایند بلکه باید آنها را تشویق و ترغیب نیز بکنند. آنها نه تنها باید فرصت‌های یادگیری را برایشان فراهم آورند، بلکه

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: نویسنده ظاهراً این عبارت را از مناجاتی که متن انگلیسی آن در صفحه ۱۸۶ *Baha'i Scriptures* (فقره ۲۷۲) مندرج است، اخذ نموده، اما مرکز مطالعه نصوص و الواح در سال ۱۹۹۲ صحت انتساب آن به طلعات مقدّسه را، به علت فقدان اصل بیان، مورد تردید قرار داده است.

باید کمک کنند تا مشتاق شوند در علوم و فنون متبحر و ماهر گردند. آنها نه تنها باید مشاور و معلم آنها در اعمال و اقداماتشان گردند بلکه باید شافی اختلالات روحانی آنها شوند؛ نه تنها آنها را در روش‌هایشان هدایت کنند بلکه انگیزه‌هایشان را تطهیر و تصفیه نمایند. بنابراین، از مادر و پدر خواسته می‌شود که مربی و پزشک و نیز والدین جسم، فکر و روح فرزندشان شوند.

مفاهیم ضمنی و دلالات چنین مسئولیت‌های سنگینی در فصل بعدی، با اشاره به تشکیلات امریه، مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت. اما فعلاً، برای آن که بهتر بفهمیم وقتی به ایفای وظیفه پذیرفتن و جذب این مسئولیت‌ها در زندگی روزمره خود مبادرت می‌کنیم چه نکاتی را باید مد نظر قرار دهیم، ابتدا ببینیم خصلت دوطرفه بودن این وظیفه مستلزم چه امری است.

مسئولیت یک‌جته نیست. از کودک نیز، به لحنی با همان قوت و قدرت، خواسته می‌شود مسئولیتی را نه چندان سبک‌تر، نسبت به والدین خود به عهده بگیرد.

و نیز باره‌ای وظائف مقدسه بر عهده اطفال است که باید در حق والدین مرعی دارند ... ترقی اطفال در این عالم و در جهان ملکوت موقوف به رضایت و مسرت خاطر ابویان است و بدون آن در خسران و زیان محض خواهند بود. (نقل ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء، از صفحه ۷۶ مجموعه نصوص تربیتی)

حضرت عبدالبهاء همچنین تصریح می‌فرمایند که فرزندان، بخصوص دختران، که به نوبه خود در وهله اولی در مقام مادر مسئول تعلیم نسل بعدی فرزندان خواهند بود، باید روز به روز بر خضوع و خشوع بیفزایند و اطاعت و انقیاد به آباء و اجداد کنند و سبب راحت و آسایش کل گردند" (همان، ص ۷۰).

بیت العدل اعظم می‌فرمایند:

در رساله سؤال و جواب که متمم کتاب اقدس محسوب، حضرت بهاءالله خدمت ابویان را وظیفه حتمیه اولاد مقرر فرموده‌اند و نیز به نحو قاطع و صریح بیان می‌فرمایند که پس از عرفان حق جل جلاله اعظم تکلیف اطفال همانا بذل توجه کامل نسبت به حقوق والدین و اعزاز و اکرام آن به حد کمال است. (نقل ترجمه از پاورقی صفحه ۷۶ مجموعه نصوص تربیتی)

تبیین حضرت ولی امرالله در مورد چنین مسئولیت‌های مقدسی واضح و خالی از هر گونه ابهامی است. هیکل مبارک به ما اجازه نمی‌دهند برای اجتناب از به کار بردن این موارد در زندگی خود و، بخصوص، در عکس‌العمل نسبت به فرزندانمان، به درون ابهامات فرهنگی و اجتماعی بلغزیم. در سال ۱۹۴۳ کاتب هیکل مبارک از طرف ایشان به یکی از اجباء مرقوم نمود، در آن کشور [آمریکا] یک حالت و تمایلی برای اطفال به وجود آمده که می‌خواهند از افکار و مآرب والدین خویش به کلی مستقل بوده و تکریم و احترامی را که در خور شأن و مقام آنان است از نظر محو نمایند" (نقل ترجمه از صفحه ۱۰۹ مجموعه نصوص تربیتی). سه سال بعد حضرت ولی امرالله برای توضیح و

تشریح برداشت ما از خوف انسان از خداوند، از رابطه کودک نسبت به والدین استفاده کردند. منشی هیکل اطهر مرقوم داشت، شاید یاران متوجه این حقیقت نیستند که نفوس انسانی برای حفظ انتظام در رفتار و کردار خویش اکثر به خشیه‌الله نیازمندند مگر معدودی قلیل که صاحب ترقیات روحی عظیم بوده و صرفاً عشق و محبت یزدانی محرک اعمال و افعال ایشان است ... یقین است وجود ما باید نسبت به خداوند تعالی مشحون از عشق و انجذاب باشد، ولی خوف الهی را نیز بایستی در قلوب استقرار دهیم به همان نحو که طفل از غضب و تنبیه واقعی والدین در خوف و هراس است (نقل ترجمه از صفحه ۱۰۹ مجموعه نصوص تربیتی).

ما از لحاظ روحانی چقدر از فرزندانمان از کمال بیشتری برخورداریم؟ چرا این نکته باید ما را متحیر سازد که ما، مانند کودکی شش ساله که مدت سه هفته اطاقش را مرتب نکرده، به انضباط نیاز داریم؟ چرا وقتی علیرغم کلیه احتیاطها، مراقبت‌ها، و لباس‌های زیبا، کودکی سه ساله درست به وسط محوطه‌شن‌بازی کودکان می‌رود و مجذوب آن می‌شود ما از کوره در می‌رویم؟ آیا بدین علت نیست که مستمراً درکی روحانی را که مظهر ظهور عنایت فرموده به گلخن فانی ترائی (کلمات مکتونه فارسی) تبدیل می‌کنیم؟ وقتی کلمات مکتونه را زیارت می‌کنیم، ندای حزن عمیق قلب ما، به عنوان والد، را می‌توان شنید که خطاب به کودک نافرمان و سرکش صحبت می‌کند، و درد و اندوه آن تقریباً بیش از آن است که بتوانیم تحمل کنیم:

ای خاک متحرک من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس... در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور. (کلمات مکتونه، شماره ۲۱)

به طور اخص آنچه که سبب حزن والد بهائی می‌شود این است که مشاهده نماید کودکی دعا و مناجات را فرا گرفته، و اصول وحدت عالم انسانی را مطالعه نموده، مانند چراغی که هنوز روشن نشده به سن بزرگسالی برسد.

ای پسر هوی ... تو نادویده به منزل رسیده و ناطلبیده به مطلب واصل شدی و بعد از جمیع این مقام و رتبه به حجاب نفس خود چنان محتجب ماندی که چشمت به جمال دوست نیفتاد و دستت به دامن یار نرسید. (همان، شماره ۲۲)

آنچه که بیش از همه دردناک است ربط و مناسبت این بیان حضرت بهاءالله با آن کودک بهائی است که در دنیای نفس جذب شده به هدر می‌رود:

و تو غافل چون به ثمر آمدی از تمامی نعیم غفلت نمودی و به گمان باطل خود پرداختی، به قسمی که بالمره فراموش نمودی و از باب دوست به ایوان دشمن مقرر یافتی و مسکن نمودی. (کلمات مکتونه، شماره ۲۹)

طعم تنهایی که ما والدین گاهی اوقات که فرزندانمان رو بر می‌گرداند و ما را به خود راه نمی‌دهد تجربه می‌کنیم، سایه ضعیفی از همین حزن است. وقتی ما عظمت حزن حضرت بهاءالله

را احساس می‌کنیم درماندگی خود را در ارتباط با فرزندانمان در می‌یابیم و زمانی که به خاطر می‌آوریم که حضرت عبدالبهاء منتظرند و با کمال صبر منتظرند<sup>۱</sup>، متوجه می‌شویم که پدر یا مادر بودن وضعیتی روحانی می‌تواند باشد. تجربه پرورش طفل که صرفاً مشاهده او باشد که به درون خودشیفتگی و خودخواهی فرو می‌لغزد، یا امر حضرت بهاءالله را رد می‌کند، می‌تواند سبب اندوه و دلشکستگی گردد؛ و با این همه عشق مظهر ظهور نسبت به بندگان آنقدر عظیم است که می‌فرماید، "ستر نمودم و سر نگشودم و خجلت تو را نپسندیدم" (کلمات مکنونه، شماره ۲۷). و به این ترتیب، کل صبر و بردباری، متانت و محبتی که به فرزندانمان نثار می‌کنیم نه تنها تجلی وجد و شعف در محبت و شفقت نسبت به آنها، بلکه برای به ثمر رساندن زندگی آنها، به عنوان افراد بهائی است. زیرا "لفظ بهائی بی ثمر نتیجه‌ای ندارد" (مختباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۳۹). طفل بهائی باید دریابد که "بهائی یعنی انسان جامع جمیع کمالات؛ باید مثل شمع روشن باشد، نه این که ظلمات اندر ظلمات باشد و اسمش بهائی" (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۴۰).

در سراسر کلمات مکنونه ما متوجه می‌شویم که خود ما نیز طفل هستیم، و تدریجاً به ماهیت عمیق رابطه روحان با خالقش پی می‌بریم. این از لحاظی یکی از معانی "قمیص الاختصار" است که این نشانه‌های فارغ از زمان میثاق الهی را در بر گرفته است - میثاقی که "نزل من جبروت العزة بلسان القدرة والقوة على النبيين من قبل" (مقدمه کلمات مکنونه عربی).

اگر کودکی اساس و بنیان‌های میثاق را در اثر ارتباطش با والدینش جذب نماید و در خود تحلیل کند مسلماً به سوی دلالات عمیق‌تر آن پیش خواهد رفت. او به تدریج متوجه خواهد شد که دامنی که او به عنوان کودک - از طریق اطاعت و محبت والدینش - به آن متشبث شده در واقع ردای محبوب آسمانی‌اش است که اکنون می‌تواند "باسمک الأقدس الأنور الأعز الأعظم العلی الأیبهی" به آن متشبث باشد (مناجاة، ص ۱۹۳). به عبارت دیگر، او اندک اندک از طریق ماهیت محبتش به والدینش، از طریق اعتمادی که والدینش به میثاق الهی دارند، از طریق عمق برداشت آنها از آثار مبارکه که در اعمال و رفتار منعکس است، از طریق خشیه الله که در اطاعت از احکام الهی متجلی است، از طریق اتکاء به رضایت الهی که در اشتیاق آنها به خدمت امر الهی بارز و ظاهر است، به ماهیت خداوند پی می‌برد. و با توجه به این امر، او تدریجاً به ماهیت رابطه‌اش با

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: نگاه کنید به بهاءالله و عصر جدید، طبع برزیل، ص ۷۴

کَلِّهِ خَلَائِقَ خَدَاوَنَد، اَز جَمَلَه وَالدِّينِش پِي مِي بَرَد: "أَشْهَدُ بِمَا شَهِدْتُ الْأَشْيَاءَ وَ الْمَلَأُ الْأَعْلَى وَ الْجَنَّةَ الْعُلْيَا وَ عَنِ وراثتها لسان العظمة ... (صلوة كبرى).

ما در مقابل خالق خویش، شانه به شانه یکدیگر می ایستیم، زیرا او برابری کامل جمیع موجودات در ارتباط با خویش را مقدر فرموده است. مانند ذرات غبار در نور آفتابش، پیر و جوان، بزرگ و کوچک، می چرخیم و تنها به این علت که در معرض نور و گرمای او قرار داریم به طلا تبدیل می شویم. وقتی به این سوی و آن سوی نگاه می کنیم، نسل های متوالی، پدر و پسر، مادر و دختر، والد و فرزند، را می بینیم که در همین سفر مشغول تکاپو هستند و در طول همین طریق تلاش می کنند. مشتاقانه متوجه می شویم که احدی از این سفر معاف نیست، "مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ" (مناجات اقتران صادره از قلم حضرت عبدالههء به نقل از قرآن کریم، سورة ذاریات، آیه ۵۶).

### ابناء متولد در روح

میراث روحانی؛

ماهیت ابدی پیوند کودک/والد؛

اهمیت مرتبی به عنوان والد روحانی و مفاهیم ضمنی فرزند روحانی بودن

نکته جالبی است که ما عموماً به مسأله ارث در سطحی روحانی فکر نمی کنیم. وقتی به خصوصیات اخلاقی والدین خود می اندیشیم معمولاً علیه آنها عکس العمل نشان می دهیم، یا تمایلات خود را به این عنوان که از خصایص اخلاقی آنها نشأت گرفته، توجیه می کنیم. می گوئیم مطمئناً جان کوچولو توانایی پول در آوردن و هدر دادن آن را از عمو آلبرت به ارث برده است. اما ردیابی خصایص و خصائل در طول نسل ها، مانند صافی قلب، یا امانت داری یا مهربانی را مشکل می یابیم. البته، همیشه در هر نسلی استثنائاتی وجود دارد، مانند افرادی که صداقت یا قابلیت آنها برای ایثار و فداکاری مانند جواهر می درخشد. اما هرگز در دوران طفولیت تشویق نمی شویم که مانند آنها باشیم و در این درخشش با آنها رقابت کنیم یا از آنها سبقت گیریم. اگر این آرزو در ما وجود داشته باشد که این کار را بکنیم در اعماق وجودمان قرار گرفته و تلویحی و پوشیده است. به زحمت مطلبی است که در برنامه آموزشی مدرسه مان مطرح شود. و با این همه در آثار مبارکه مشاهده می کنیم که فرزندان والدین بهائی تشویق می شوند که، نه از لحاظ مادی، بلکه به عنوان وارثان روحانی مواهب و صفات الهی، "مقام پدران گیرند"

(مجموعه نصوص تربیتی، ص ۷۷). علیرغم احترام و امتیازی که برای والدین حقیقی (طبیعی و هم خون) و مسئولیت صریح آنها نسبت به فرزند، حضرت عبدالبهاء تصریح می فرماید که:

پدر روحانی اعظم از پدر جسمانی است؛ زیرا پدر جسمانی سبب حیات جسمانی است، اما پدر روحانی سبب زندگانی جاودانی. (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۵۰)

این خویشاوندی روحانی است که پیوند جسمانی بین والد و فرزند را روشن می سازد و ما باید به سوی چنین ارتباطی تلاش کنیم. موقعی که مطالعه می کنیم در می یابیم که در اینجا نیز ما به عهد و پیمان ارتباط داده می شویم. وقتی مادری اولین دریافت و محبتش نسبت به عهد و پیمان را در فرزندش القاء می کند، تضمین می کند که نه تنها او در این جهان رشد و نمو خواهد یافت و در جهان بعد شکوفا خواهد گشت، بلکه اطمینانی بیش از آن را حاصل می کند؛ زیرا کودک، که مقدر است به علت میثاق مزبور الی الأبد رشد و ترقی داشته باشد، مطمئناً همیشه نسبت به کسی که آن را به او تعلیم داد امتنان و محبت خواهد داشت. حضرت باب در کتاب بیان به ما می فرماید که، اگر نفسی نفسی را هدایت نماید بهتر است از برای او از این که مالک شود ما علی الأرض کلاً را؛ زیرا که اگر هدایت نمود آن نفس را تا آن که آن نفس در ظلّ شجره توحید است، رحمت خداوند به هر دو می رسد... (منتخبات آیات، ص ۵۲).<sup>۱</sup>

چه امری شیرین تر از این خویشاوندی با فرزندان و والدین است که در ظلّ شجره وحدانیت الهیه با آنها بایستیم و همراه با آنها از عنایات لانهایه الهیه بهره مند گردیم؟ حضرت عبدالبهاء تا بدانجا پیش می روند که بر ماهیت ابدی و لاینقطع این خویشاوندی تأکید می فرماید؛ ماهیتی که با صفت امتنان، که هرگز خاموش و نابود نخواهد شد، نمادین می شود:

اولاد جسمانی ممنون از پدر نیستند؛ پدر را مجبور بر خدمت خود می دانند... اما اولاد معنوی همیشه ممنون پدر مهربان. (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۵۱)

وقتی شعله میثاق از پدر در پسر روشن گردد، و خصائلی که مظهر صفات الهی است با شدتی فزاینده از نسلی تا نسل دیگر لمعان داشته باشد، جز این نخواهد بود که مدنیت همواره در حال ترقی و عالم همیشه در حال اصلاح شدن خواهد بود. بنابراین حضرت عبدالبهاء با این اشتیاق که در قلبشان بود مرقوم فرمودند:

---

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: بیان مشابه دیگری نیز از قلم حضرت اعلی نازل شده که در صفحه ۶۶ همان مأخذ مندرج است، اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از این که مشرق تا مغرب را مالک شود و همچنین از برای مهتدی بهتر است از کلّ ما علی الأرض؛ زیرا که به هدایت بعد از موت داخل جنت می گردد ولی به ما علی الأرض بعد از موت آنچه مستحق است بر او نازل می آید؛ این است که خداوند دوست می فدارد که کلّ را هدایت کند.

ای عزیز عبدالبهاء پسر آن پدر باش و ثمر آن شجر؛ زادهٔ عنصر جان و دل او باش، نه همین آب و گل؛ پسر حقیقی آن است که از عنصر روحانی انسان منشعب گردد. از خدا خواهیم که در جمیع اوقات موفق و مؤید باشی. (مختیاتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۳۶ / در ص ۷۶ مجموعه نصوص تربیتی ترجمه بیان آمده - م)

بنابراین با احساسی دردناک نسبت به محدودیت‌های بشری است که هیکل مبارک در

الواح مبارکه و صایا، در رابطه با جانشین حضرت ولی امرالله مرقوم فرمودند:

شخص معین باید مظهر تقدیس و تنزیه و تقوای الهی و علم و فضل و کمال باشد؛ لهذا اگر ولد بکر ولی امرالله مظهر اولئکد سرّ آیه نباشد، یعنی از عنصر روحانی او نه و شرفِ اعراف با حُسنِ اخلاق مجتمع نیست، [ولی امرالله] باید غُصن دیگر را انتخاب نماید. (آیام تسعه، ص ۴۶۸)

وقتی فرایند تعلیم و تربیت برای کودک بهائی ترکیبی از پرورش اخلاقی و روحانی، عقلانی و عاطفی، و نیز پرورش جسمانی باشد، او می‌تواند نه تنها فرزند عنصری و جسمانی بلکه فرزند روحانی نیز باشد. حضرت عبدالبهاء به چنین وسعتی از تعلیم و تربیت به عنوان «نور علی نور» اشاره می‌فرمایند. و به علت ماهیت ثمربخشی جمعی این عصر، وقتی همه چیز در آن واحد رخ دهد، درخشش این نور به صورت یک روشنی واحد از این عالم به عالم بعد، بین والد و فرزند، نخواهد بود. ما چه فرزند داشته باشیم چه نداشته باشیم، با یکدیگر پیوند یافته‌ایم، و میثاق الهی ما را ملزم می‌کند قلوب را جان تازه بخشیم و نفوس را قوت جدید دهیم؛ دم حیات باشیم و جریان نهری تازه، چه در زمره والدین باشیم چه نباشیم. بنابراین حکم مزبور تنها در مورد مادران یا خانواده‌های دور و مجزاً مصداق ندارد؛ بلکه هر فرد بهائی را شامل می‌شود، و هر جامعه بهائی را در بر می‌گیرد و مبتنی بر کلیه تشکیلات امریه است. تنها وقتی که هر سه سطح تعهد مشغول فعالیت باشند، همانطور که در جوامع بهائی شروع به کار کرده‌اند، ما حقیقهٔ می‌توانیم بگوییم که فرزندان ما از این فرصت برخوردار می‌شوند که طوری تربیت شوند که «فرزندان حقیقی الهی» گردند و سکن باوفا و هشیار ملکوت ابهی به بار آیند» (نقل ترجمه بیان حضرت ولی امرالله از صفحه ۱۰۳ مجموعه نصوص تربیتی).

#### اگرچه تربیت اولیه کودک

مسئولیت اساسی مادر است که یگانه وظیفهٔ وی ایجاد شرائطی در محیط خانه می‌باشد که به نحو اتم و احسن به سعادت و ترقی طفل، هم در عالم مادی و هم در عالم روحانی، مؤدی گردد (نقل ترجمه بیان حضرت ولی امرالله از صفحه ۱۰۳ مجموعه نصوص تربیتی)

معهداً حضرت بهاءالله او را با این وظیفهٔ خطیر تنها نمی‌گذارند و از همه می‌خواهند که به او مساعدت نمایند:

کل را وصیت می‌فرماییم به آنچه که سبب علو و سمو کلمه‌الله است بین عباد و همچنین در اموری که سبب ارتقاء وجود و ارتفاع نفوس است و سبب اعظم تربیت اولاد است؛ باید کل به آن تمسک نمایند. انا امرناکم بذلک ... از حق می‌طلبیم کل را تأیید فرماید و توفیق بخشد بر اجرای این امر مبرم... (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۹)

از جمله نفوسی که ایفای این وظیفه را به طور مستقیم به عهده دارند، مربی و معلم است.

اما در واقع در حال حاضر اولین شکافی که بین والد و فرزند رخ می‌دهد زمانی است که کودک سرپناه خانه را ترک می‌کند و وارد مدرسه می‌شود. گویی مانعی نامرئی بین خویشتن خانه و خویشتن مدرسه او واقع می‌گردد. علیرغم کلیه انجمن‌های معلم - والدین و تلاش‌هایی که جامعه ما برای پر کردن این فاصله به عمل می‌آورد، مشاهده می‌کنیم که یا شخصیت معلم، یا برنامه درسی مدرسه، یا صرفاً جو حاکم بر کلاس و محیط مدرسه، مانند وسیله‌ای برای توسعه این شکاف عمل می‌کند. اهمیت ندارد چه امری علت است؛ چه تخصصی کردن و حرفه‌ای کردن از سوی مدارس و معلمین علت این امر باشد، یا کودکان دیگری که کودک را وادار می‌کنند به شیوه‌هایی معین عمل کنند، یا عدم مراقبت هوشمندانه و هوشیارانه از سوی والدین علت این امر باشد، به هر حال نظریه‌های تعیین مقصر می‌توانند حلقه‌های بی‌پایانی در مورد مسأله بیابند یا پدید آورند. طبق آثار بهائی، در قلب این موضوع عدم اتحاد در تأکید اصلی بر تعلیم و تربیت است که سبب این جدایی می‌شود؛ تأکید بر تربیت روحانی و نیز مادی برای ترقی سالم کودک اهمیت حیاتی دارد:

شماها که معلمید باید بیشتر از تعلیم به تربیت پردازید. (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۶۸)

اساس دبستان اول تعلیم آداب و اخلاق و تحسین اطوار و کردار باشد. (همان، ص ۵۷)

بنا به بیان حضرت عبدالبهاء، وقتی کودکی "به سن تمیز" (همان، ص ۶۰) رسیده باشد، باید به مدرسه فرستاده شود و از محیط تربیتی مادر به محیط پرورشی معلم نقل مکان کند. اگر تمیز دادن به معنای وقوف بر تفاوت بین صحیح از غلط، بین رفتار خوب و بد، باشد، در این صورت در مدرسه است که کودک باید اولین تأیید و تصدیق خارج از محیط خانه را دریافت کند که تمیزی که قائل می‌شود صحیح است. مدرسه و معلم نه تنها سبب اولین شکاف نمی‌شود که جدایی را فزونی بخشد، بلکه باید اولین تقویت اجتماعی برای پیوند مزبور را فراهم آورد؛ مدرسه و معلم باید اولین تجربه اعتماد عمیق به چنین پیوندی و به میثاق الهی را به کودک بدهند. یکی از طرق سنجیدن اهمیت نقش معلم در حمایت از خانواده را می‌توان در میزان حقوقی که در ارتباط با آن خانواده به او اعطاء شده یافت. در تلخیص و تدوین حدود و احکام

کتاب مستطاب اقدس مشاهده می‌کنیم که، طبق احکام ارث، در صورتی که شخصی بدون این که وصیت‌نامه‌ای نوشته باشد این جهان را ترک گوید، حضرت بهاء‌الله مقرر فرموده‌اند که معلم در زمره وراث محسوب شود. به عبارت دیگر، معلم در زمره اعضاء بلافصل خانواده متوفی است و قسمت معینی از میراث را با آنها دریافت می‌کند، مگر آن که شخص قبل از وفات نوع دیگری مقرر کرده باشد. جالب است که حضرت بهاء‌الله اظهار داشته‌اند که در چنین شرایطی معلم باید بهائی باشد، به عبارت دیگر، باید مسئول تربیت روحانی و نیز مادی متوفی بوده باشد. اما اگرچه بیت‌العدل اعظم هنوز تعیین نکرده‌اند که اصطلاح "معلم" به فرد اطلاق می‌شود یا مؤسسه، و اگرچه حکم مزبور هنوز برای ما در غرب به مرحله اجرا در نیامده، اما اشارتی بسیار بارز و مهم برای ما در خصوص نقش دقیق و حیاتی است که معلم و مدرسه باید، در جامعه آرمانی بهائی، در حمایت از خانواده، و بخصوص از مادر ایفا کنند.

ای ثابت بر پیمان ... شکر کن خدا را که موفق به آن گشتی که به تعلیم نونهالان جنت ابهی پردازی و در این ضمن سایر اطفال نیز بهره و نصیب یابند. تعلیم کودکان به نص صریح فرض و واجب؛ لهذا معلمان خادمان حضرت رحمانند زیرا قائم به این خدمت که عبارت از عبادت است. لهذا باید شما هر دمی شکرانه نمایید که تربیت اولاد روحانی می‌نمایید. (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۵۰)

ما با وظیفه‌ای که والدین از طریق عهد و میثاق برای پرورش فرزندان به عهده گرفتند تا بدکونی بین عبادی، شروع کردیم. از مجمع داخلی خانواده به لبه بیرونی حرکتی انجام دادیم، یعنی آنجا که معلم با خود والدین در تعهد پرورش و تعلیم اولاد روحانی که ثابت بر پیمان باشند، سهیم می‌گردد. و اکنون به نقطه‌ای رسیده‌ایم که مسئولیت ما افراد برای پرورش اطفال محاط به تشکیلات امریه می‌گردد که متمرکز بر میثاق مزبور است. از طریق این آخرین چرخ بزرگ مسئولیت است که به اوج درک خود از میثاق واصل شدیم.

## فصل چهارم

### محافل به عنوان والدین

نقش پدری تشکیلات نظم اداری: والدین کنار گذاشته نمی‌شوند؛

محافل نقش مشخص پدر را در جامعه ایفا می‌کنند.

عهد و میثاق درباره پیوستگی و پیشرفت است. صرفاً شامل رشد کودک نیست، بلکه تکامل جسمانی و روحانی نوع بشر را نیز در بر می‌گیرد. سرنوشت کودک در این جهان، طبق تعالیم بهائی، عبارت از رشد کردن جهت به عهده گرفتن نقشی فعال در جامعه جهانی است مرحله بعدی و حیاتی تکامل ما به شمار می‌رود. ما نه تنها باید بتوانیم استعداد فرزندانمان برای تحوّل و تکامل مادی و روحانی را تشخیص دهیم، بلکه باید شروع به ایجاد مؤسساتی در جامعه بنماییم که تحوّل و تکامل مزبور را تشویق نمایند و وسایلی را فراهم آورند نه آن که آن را به تأخیر اندازند. با ظهور و بروز تدریجی میثاق، مشاهده می‌کنیم تشکیلات امر بهائی ایجاد می‌شوند تا گنجینه‌ها را دوباره فراهم آورند، پرچم‌ها را به اهتزاز در آورند، میراث جدیدی برای فرزندان ما در این قرن فراهم آورند. تنها با قوت و قدرت طبیعی تشکیلات بهائی می‌توان از قابلیت‌ها و استعداد‌های بنی نوع انسان حفاظت نمود و آن را مورد تشویق قرار داد. این تشکیلات، طبق تعالیم بهائی، ساختار و نظام مدنیت جهانی آینده را فراهم خواهند آورد.

اولین مورد در زمره خصایص جامعه بهائی آینده این است که ما تنها نیستیم. ما، به عنوان کودکان نمی‌توانیم خود را از نسل‌های پیش منقطع سازیم. به عنوان مادران نمی‌توانیم در مساعی خود برای القاء صداقت و ادب، مهربانی و صمیمیت به کودک، خود را منزوی ساخته در عزلت قرار دهیم. به عنوان خانواده نمی‌توانیم از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم متنوع گردیم. و به عنوان جامعه نمی‌توانیم از چارچوب تشکیلات محلی و ملی - یعنی محافل روحانی - در تمام کره ارض، جدا و مجزاً شویم. آنچه که بر عضوی از هیکل جامعه بشری اثر گذارد بر کل اعضاء اثر می‌گذارد؛ آنچه که ترقی و تعالی یک کودک را به تأخیر اندازد باید کل را نگران سازد. زیرا دریافته‌ایم که، طبق این امر مبارک، ما فقط به عنوان مادران، یا صرفاً خانواده‌ها یا مربیان به تعلیم و تربیت اطفالمان مبادرت نمی‌کنیم. حضرت بهاءالله نظم جهانی را برای ما مطرح فرموده‌اند. ایشان ما را به عصر هویت جمعیت و سرنوشت جهانی وارد ساخته‌اند. شاید اگر ما می‌توانستیم درک و برداشت خود از کیفیت حیات جامعه و نوع اجتماعی را که حضرت بهاءالله به عنوان محیط کمال

مطلوب مجسم فرمودند تجدید نماییم، محیطی که کودک باید در آن رشد و نمو نماید، در این صورت به عنوان مادر تشویق می شدیم و به عنوان خانواده دلگرم می گشتیم که به مساعی خود، هر قدر که به ظاهر ناکافی به نظر برسد، ادامه دهیم.

خیلی سخت است که از آن نوع والد یا مربی باشیم که در آثار مبارکه پیش بینی شده مگر آن که مورد حمایت و تشویق قرار گیریم. ما به کودک می گوئیم که سعادت حقیقی عبارت از مسرور ساختن و خوشبخت نمودن دیگران است؛ او نگاهی به اطرافش می اندازد و هم بازی های خود را می بیند اوقات خوشی را می گذرانند و پیوسته در ارضاء خواسته هایشان می کوشند. ما درباره زیبایی واقعی صحبت می کنیم که عبارت از حبّ الهی است که در سیمای او می درخشد؛ اما او نگاهی به آگهی های تجارتي می کند و می بیند که زیبایی در دنودورانتی (بوزدایی) است که استعمال می کنید، و سیگاری است که بین انگشتان می گیرید. به او می گوئیم که اگر صادق باشد مردم در عوض با او با صراحت و صداقت رفتار خواهند کرد؛ او تلویزیون را تماشا می کند و در می یابد که عکس قضیه است، کسانی که حقیقت را بیان می کنند فریب می خورند و سرشان کلاه می رود و اگر شما از راستگویی اجتناب کنید جمیع امور بر وفق مراد خواهد بود.

در جامعه ای که حضرت بهاء الله پیش بینی فرمودند این فساد و تضعیف ارزش های کودک، آنچنان که امروز متداول است، هنجار اجتماع نخواهد بود. جو خانه ضرورتاً خنثی نخواهد شد، زیرا خانه های زیادی وجود خواهند داشت که دارای معیارهای مشابهی خواهند بود. مساعی فرد مربی الزاماً تضعیف نخواهد شد، زیرا تشکیلات امریه تضمین خواهند کرد که نظام درس و مدرسه هدایت می شود.

در جامعه بهائی، رابطه محافل روحانی، در سطح ملی و محلی، را حضرت بهاء الله مانند ارتباط والد و کودک تعیین فرموده اند. منشی حضرت ولی امرالله در ۲۸ سپتامبر ۱۹۴۱ از طرف هیکل مبارک چنین مرقوم داشت:

این هیأتها دارای وظیفه مقدّس مساعدت، نصیحت، حمایت و هدایت اجباء به هر طریقی که در قدرت دارند در زمان توسل به آنها است... شما باید همانطور که طفلی نزد والدینش می رود، به محافل رجوع کنید... (ترجمه - انوار هدایت، شماره ۹)

همچنین، حضرت ولی امرالله در مجموعه *Baha'i Administration* به نحوی خستگی ناپذیر خصایص و خصائل برجسته و حاکم بر رابطه بین محافل والد و عاقدترین و حقیرترین عضو عائله بهائی<sup>۲</sup> (ترجمه - *Comilation of Compilations* ج ۲، ص ۱۰۸) را به تفصیل ذکر می فرمایند. عدم بلوغ جمعی ما بهائیان، تا حدّی، با نابالغی کودک در ساختار خانواده منطبق

است. بعلاوه، درون این خانواده جهانی مفاهیمی در متون بهائی وجود دارد که نقش محافل را دقیقاً با نقش پدر انطباق می‌دهد:

محفل ملی جدید باید همانند والدی مهرپرور باشد، که از فرزندان مراقبت و به آنها مساعدت می‌کند، نه مانند قاضی عبوس و سختگیری که منتظر فرصت است تا قوای قضایی خود را به نمایش بگذارد. (ترجمه - انوار هدایت، شماره ۱۳۶)

وقتی مشاهده می‌کنیم که در سطح بین‌المللی، قلم حضرت بهاء‌الله در کتاب اقدس این نقش ویژه پدری را به بیت‌العدل اعظم عنایت کرده‌اند، این رابطه واضح‌تر می‌شود:

یا رجال العدل کونوا رعاة اغنام الله فی مملکتہ و احفظوهم عن الذناب الذین ظهروا بالاثواب کما تحفظون ابناکم. (بند ۵۲)

درست همانطور که والدین توسط حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء تشویق و انداز شده‌اند که فرزندان خود را با محبت و متانت و مدارا تربیت نمایند، حضرت ولی امرالله نیز محافل روحانی را به تقویت پیوند محبت‌آمیز بین آنها و اعضاء جامعه توصیه می‌فرمایند:

باید حتی المقدور اعتماد و محبت نفوسی را که بر خدمتشان مفتخرند جلب نمایند ... و احساس تعاون و تعاضد و شرکت در امور و حسن تفاهم و اعتماد متقابل را بین خود و سایر بهائیان تقویت نمایند. (نقل ترجمه از ماده چهارم نظامنامه بیت‌العدل اعظم؛ اصل بیان در صفحه ۱۴۳ *Baha'i Administration* مندرج است.)

از آنها خواسته می‌شود، مانند والدین، استعدادهای مکنونه جامعه را با استفاده از ذکر و بیان و نصیحت و تربیت (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۱۱) فعال سازند تا زمانی که جامعه نیز، مانند آحاد اطفال، در خدمت به امرالله ثمراتی را ظاهر و بارز سازد. آنها باید، مانند والدین، در تعلیم و هدایت افراد جامعه مراقب و هوشیار باشند تا جامعه را از هر آنچه که ممکن است مخالف روح امرالله باشد محافظه نمایند. بالاخره، مانند والدینی که باید "کمال سعی" (همان، ص ۱۲) را بکنند و "جهد بلیغ" (همان، ص ۱۰) نمایند و فکر و اراده خود را به وظیفه مقدس خود در تربیت فرزند معطوف دارند، محافل نیز ملزم هستند از هر وسیله‌ای برای ترویج و پیشرفت مصالح اجتماعی و علمی و روحانی جمهور ملت (نقل ترجمه بیان حضرت ولی امرالله از صفحه ۲۰۴ بهاء‌الله و عصر جدید، طبع برزیل) بهره جویند. این نقشی است که مستقیماً با وظیفه پدر که در کتاب اقدس به اجمال مطرح شده، انطباق دارد: "کُتِبَ عَلَی کُلِّ اَبٍ تَرْبِیةَ اَبْنِهِ وَ بِنْتِهِ بِالْعِلْمِ وَ الْخَطِّ وَ دَوْنَهُمَا عَمَّا حُدِّدَ فِی اللُّوْحِ" (بند ۴۸).

اما، این رابطه فقط استعاره‌ای نیست، زیرا همانطور که در ادامه این بیان آمده، اگر پدر از اجرای این وظیفه در مورد فرزندانش امتناع کند، امنای بیت‌العدل به معنای حقیقی کلمه نقش پدری را به عهده می‌گیرند. پدر موظف است، "اِنْ كَانَ غَنِیًّا" مبلغ لازم برای تربیت آنها را پردازد،

و اگر نمی‌تواند وجه لازم را فراهم آورد، در این صورت حتی مسئولیت مالی به عهده بیت‌العدل است:

والأ [یعنی اگر پدر استطاعت تأمین مخارج را ندارد] یرجع الی بیت‌العدل؛ انا جعلناه مأوی  
الفقر آء و المساکین. (اقدس، بند ۴۸)

عملاً موارد بسیار معدودی در نظم اداری امر مبارک می‌توان یافت که تشکیلی، مانند محفل یا نفس بیت‌العدل اعظم، مستقیماً قدم جلو بگذارند و خود را بین فرد و آمال او قرار دهند. این بدان علت است که تشکیلات خودشان مسئول حراست از حقوق فرد هستند. بنابراین، باید توجه داشت که تنها بعد از انذارات صبورانه، نصایح مشفقانه و هشدارهای مکرر - فی‌المثل مانند قضیه محرومیت از حقوق اداری زمانی که رفتار فرد به طور مداوم موجب هتک حیثیت نفس امر الهی می‌شود - چنین مداخله‌ای صورت می‌گیرد. منشی حضرت ولی امرالله در سال ۱۹۵۱، در این رابطه، از طرف هیکل مبارک خطاب به محفل روحانی ملی آلمان و اتریش مرقوم نمود:

حضرت ولی امرالله مایلند به آن محفل خاطر نشان فرمایند که اگرچه گاهی اوقات سلب حق رأی از فردی به دلایل انضباطی لازم است، اما این اختیار قانونی و انحصاری محفل ملی باید در قضایای بسیار حادّ و افراطی مورد استفاده قرار گیرد. این احساس در آحاد احباء بسیار نامطلوب خواهد بود که محفل آنها در کمال خشونت با آنها رفتار می‌کند، و نتیجه آن تنها می‌تواند چنین باشد که احساس خوب یا بیگانگی یا انزجار در قلوب آنها نسبت به آن هیأت رشد کند؛ آن هیأت باید متوجه و مراقب باشند که باید نه تنها نمایندگان منتخب جامعه، بلکه مساعدين - و شاید بتوان گفت تقریباً والد آنها - باشند؛ یعنی هیأتی که بتوانند در کمال اعتماد مسائل خود را به آن رجوع دهند و به خواسته‌ها و اوامرش احترام بگذارند و بدون ادنی تأملی اطاعت کنند. (ترجمه - *The Light of Divine Guidance* جلد ۱، ص ۱۶۸)

اما، محفل، به عنوان والد، همیشه اختیار و اقتدار نهایی را برای خود محفوظ می‌دارد که در صورتی که موضوعی وحدت امرالله، حسن شهرتش، یا حقوق سایر بهائیان را به خطر اندازد، بخصوص اگر آنها در زمره محتاجان و مظلومین باشند و، به عنوان اقلیت، به سهولت تمام مورد انتقاد و بی‌احترامی قرار می‌گیرند، مستقیماً در قضیه دخالت نماید.

از طرف دیگر، شیوه‌های غیرمستقیمی وجود دارد که محافل می‌توانند تأثیر پذیری خود را در جامعه اعمال کنند. حضرت ولی امرالله در صفحه ۳۸ *Baha'i Administration* توضیح می‌فرماید:

از جمله فرائض توسل به جمیع وسائل ممکنه برای ترقی و پیشرفت جوانان در شئون مادی و معنوی و تدارک وسائط لازمه برای تربیت اطفال و تأسیس معاهد مؤسسات تربیتی در صورت امکان و

اشراف بر امور این مؤسسات به وسائل و اسباب فعاله جهت ترویج و پیشرفت مصالح آنان است. (نقل

ترجمه از صفحه ۲۰۳ بهاءالله و عصر جدید)

از آثار مقدسه بهائی این نکته به وضوح مستفاد می‌گردد که در جامعه آینده برنامه آموزشی مدارس مسلماً موازین بهائی را منعکس خواهد کرد، محققاً توسط محافل روحانی ملی و محلی مورد بررسی و امعان نظر قرار خواهد گرفت، و به طور هم‌زمان با تدریس مهارت‌ها، علوم و ظرائف تربیت مادی، تعلیمات اخلاقی و روحانی را نیز فراهم خواهد آورد. این نکته نیز قابل درک و تصور است که مؤسسات چندملیتی، اگر چنین چیزی وجود داشته باشد، دقیقاً تحت نظارت تشکیلات بهائی خواهند بود تا تضمین شود نسبت به اطفالی که از شهرسازی در اراضی، اشباع بازار از بعضی از کالاها یا سوء استفاده احتمالی از آسیب‌پذیری آنها در فعالیت‌های تبلیغاتی، شدیداً لطمه می‌بینند، به نحوی مسئولانه عمل می‌کنند. آنچه که ما بهائیان معتقدیم این است که اگر بخواهیم اجتماع بشری پیشرفت کند نه آن که از هم بپاشد، نباید هیچگونه انتزاعی بین حقیقت روحانی و واقعیت مادی وجود داشته باشد. علم و دین وجوه متفاوت حقیقتی واحد هستند. درسی در علوم سیاسی در دانشگاه نمی‌تواند آنچه را که از شفقت طبیعت انسانی می‌شناسیم تضعیف نماید زیرا بنا به بیان حضرت بهاءالله، حکیم دانا و عالم بینا دو بصرند از برای هیکل عالم (لوح مقصود، ص ۱۷). آنچه که از این اعتقاد در می‌یابیم این است که تنها از طریق اقتدار مرکزی تشکیلات بهائی، از طریق هوشیاری و مراقبت محافل و هدایت و نصیحت آنها، چنین بینش روشنی امکانپذیر است. این وظیفه با ملاحظات عملی از حمایت محروم نمی‌گردد، زیرا در کتاب مستطاب اقدس پیش‌بینی شده که در آینده صندوق خاصی برای هدایت تعلیم و تربیت توسط محافل تأسیس خواهد شد:

جميع رجال و نساء آنچه را که از اقرار و زراعت و امور دیگر تحصیل نمایند جزئی از آن را برای تربیت و تعلیم اطفال نزد امینی و دیمه گذارند و به اطلاع امنای بیت‌عدل صرف تربیت ایشان شود.

(لوح دنیا، مجموعه الواح، ص ۲۹۲ / دریای دانش، ص ۹۱)

به طور اخص، وظائفی در این زمینه که به عهده محافل قرار می‌گیرد شامل توجه تام به مراقبت و تعلیم و تربیت اطفال یتیم است. حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس (بند ۴۸) اصل زیربنایی این وظیفه را در این بیان مبارک تعیین می‌فرماید، ان الذی رتی ابنه او ابناً من الأبناء کأنه رتی أحد ابنائی. شاید یتیم، با همه آنچه که از لحاظ تنهایی و آسیب‌پذیری تداعی می‌کند، نماد و مظهری از مصیبت کودکان در جهان امروز باشد. آنها به دنیا آمده، و بعد از والدین حقیقی محروم شده‌اند. آنها به این جهان آورده شده و بعد به حال خود رها شده‌اند تا بزرگ شوند. آنها

همه جا در اطراف ما هستند؛ کودکانی که والدین آنها بیش از حد گرفتارند، والدین آنها بیش از حد خودخواهند، والدین آنها هنوز آنقدر رشد نکرده‌اند که خصلت‌های بچگانه خود را ترک گویند. این اطفال درمانده، که در میان ما هستند، در اجتماع سرگردان و حیران ما دچار اشتباه و خطا می‌شوند و در جنگلهای مدینت ما کورمال پیش می‌روند. شاید این بدان علت باشد که بسیاری از یتیم‌های روحانی و نیز جسمانی در جهان آنقدر زیادند که حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: در این امر مبارک مسأله ایتام بسیار اهمیت دارد. ایتام را باید نهایت نوازش نمود و پرورش داد و تعلیم کرد و تربیت نمود ... از خدا خواهیم که اطفال ایتام را پدر و مادر مهربان باشی و به نفحات روح القدس آنان را زنده نمایی تا به بلوغ رسند و هر یک عالم انسانی را خادم حقیقی گردند، بلکه شمع روشن شوند. (منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۳۴ / مجموعه نصوص تربیتی، ص ۶۸)

بنابراین، این نکته که محافل در امر مبارک مسئولیت مستقیمی را در قبال کسانی که از والدین محرومند به عهده می‌گیرند با روح موضوع لزوم رسیدگی آنها به نیازهای جمیع نفوس در جامعه، سازگاری تام دارد. بنابراین در زمره وظایف مهمه محفل روحانی است که، به تمام همت بکوشند تا دست مساعدت به سوی ... ایتام ... از جمیع طوائف و اجناس و قبائل بگشایند (نقل ترجمه بیان حضرت ولی امرالله از صفحه ۲۰۳ بهاءالله و عصر جدید).

### جامعه به عنوان کودک

مشورت به عنوان زبانی جدید، در سطوح محلی، ملی و بین‌المللی؛

حقوق آحاد اعضاء خانواده؛

مهمکاری جهانی به عنوان کلیدی برای درک اتحاد و اتفاق داخلی.

وقتی با دقت بیشتر به نقش پدرانۀ تشکیلات امریه نگاه می‌کنیم، ممکن است تدریجاً به گوشه‌ای از اهمیت مشورت و معاضدت، از سطح فردی گرفته تا سطح بین‌المللی، پی ببریم و از اصل مشورت به رابطه بین فرد و تشکیلات و نیز کودک و والدین واقف گردیم. مشورت زبان تشکیلات امری است. روشی است که از آنها خواسته می‌شود بدان نحو عمل کنند و شیوه‌ای است که مساعی آنها بدان وسیله می‌تواند مؤثر باشد. این خصیصه اصلی فقط به محافل یا بیوت عدل آینده، و خود بیت‌العدل اعظم منحصر نیست. بلکه ابزاری است که دارالتبلیغ بین‌المللی و هیأت‌های مشاورین قاره‌ای می‌توانند به وسیله آن با کلیه آحاد جامعه در تماس باشند. طبق بیان حضرت ولی امرالله لازم است که این دو مؤسسه با یکدیگر معاضدت و معاونت داشته باشند، زیرا هر یک از آنها از خرد و حکمت دیدگاه‌های دیگری بهره‌مند می‌شود؛

آنها باید با یکدیگر مشورت نمایند و از بینش‌های مکمل همدیگر در مورد نیازهای امر مبارک بهره ببرند:

صیانت امر عزیز الهی و حفظ صحت روحانی جامعه و قدرت ایمان و ایقان افراد و انجام صحیح وظائف مؤسسات امریه که به کمال متانت تأسیس یافته و حصول نتیجه و ثمر نهائی مجهودات و مشروعات جهانی و وصول امرالله به ذروه اعتلا و ترقی که در الواح الهی مقدر و مقرر گشته کل به نحو مستقیم موکول و منوط به آن است که مسؤولیت‌های سنگینی که حال به عهده اعضای این دو مؤسسه ... نهاده شده، به نحو احسن انجام گردد (*Messages to the Baha'i World*، ص ۱۲۳-۱۲۲).

نقل ترجمه از صفحه ۱۰۳-۱۰۲ ارکان نظم بدیع، تألیف غلامعلی دهقان، طبع ۱۵۱ بدیع، کانادا).

از لحاظ بین‌المللی، این معاضدت بین بیت‌العدل اعظم و دارالتبلیغ بین‌المللی وجود دارد. در سطح ملی، بین محافل روحانی ملی و مشاورین در سراسر عالم برقرار است. و در سطح محلی، از طریق جریان بیان بینش‌ها بین اعضاء هیأت معاونت و مساعدین آنها از یک طرف، و محافل روحانی محلی از طرف دیگر، عملی می‌گردد. ما در طول چند سال گذشته، تحت هدایت و تهیج مستمر بیت‌العدل اعظم، تدریجاً متوجه وابستگی متقابل و بسیار حیاتی این عصبه‌های نظم اداری شده‌ایم. اما، اگر، در این زمان خاص، با در نظر گرفتن رفاه کودک، به بررسی مفاهیم ضمنی گسترده آنها در سطح داخلی پردازیم، می‌توانیم چنین همکاری‌هایی را بهتر و بیشتر درک کنیم.

همانطور که مجموعه منتشر شده توسط بیت‌العدل اعظم در فوریه ۱۹۷۸ نشان می‌دهد، مشورت ابزاری ظریف است که باید مطمئناً وسیله‌ای همیشگی و معمولی گردد که همه ما، اعم از بزرگسال و کودک، در مورد مسائل خود به آن متوسل شویم. بعلاوه، حضرت بهاءالله آن را به عنوان ثمره جئیه نفس تعلیم و تربیت، تجلی کامل استعدادهای مکنون و بالقوه فرد توصیف می‌فرماید: "بلوغ و ظهور خرد به مشورت ظاهر و هویدا" (مانده آسمانی، ج ۸، ص ۶۰). بنابراین کودک باید درک کند که مشورت وسیله ضروری و حتمی حفظ وحدت خانواده و در عین حال صیانت حقوق تک تک اعضاء آن است. و بدیهی است که کودک تنها در صورتی می‌تواند به نحوی فزاینده این مهارت را جذب نموده به کار ببرد که به طور مداوم بشنود که پدر و مادرش برای حل مسائل خود و اخذ تصمیمات در منزل از آن استفاده می‌کنند. مشورت و معاضدت بین مادر و پدر رفاه کودک، امنیت در منزل و وحدت خانواده را تضمین می‌کند. مشورت با کودک تضمین می‌کند که او در فضای اختناق آور تحکم و استبداد (*Baha'i Administration*، ص ۱۴۳ - نقل ترجمه از ماده چهارم نظامنامه بیت‌العدل اعظم) رشد نمی‌کند. اما ما هنوز باید به طور کامل فرا بگیریم که چگونه از

این ابزار حیاتی اتحاد در خانواده استفاده کنیم تا اطمینان حاصل شود که حقوق و امتیازات همه حفظ می‌گردد.

در حال حاضر، در غرب، ما در مقابل پیشنهاد اصل دموکراتیک که زیربنای اصل مشورت است، بسیار آسیب‌پذیر هستیم. ما نسبت به این نظریه که حقوق افراد باید محفوظ بماند، ندای اقلیت باید شنیده شود، همه باید به طور مساوی ملحوظ نظر واقع شوند، خیلی حساس هستیم. در نتیجه، در دهه‌های اخیر قرن بیستم، سلسله‌ای از حقوق را مشاهده کرده‌ایم که اظهار شده و هیاو و جنجال‌هایی را شنیده‌ایم که به پا شده است، زیرا اعضاء عائله بشری یکی بعد از دیگری قیام کرده و توجهات را به مصیبت خود معطوف داشته‌اند. ما سعی کرده‌ایم موازنه عدالت را مجدداً برقرار کنیم؛ همچنین گاهی تبعیض کامل را ملاحظه کرده‌ایم به طوری که، فی‌الواقع، عدالت کاملاً تضعیف شده است.

در حالی که به پا ایستاده‌ایم، صندلی‌ها را بر زمین می‌کوبیم و قاشق‌ها را در هوا تکان می‌دهیم تا با سایرین "برابر" باشیم، به کودکان اجازه داده می‌شود که آنها نیز در شلوغ‌بازاری که ایجاد می‌شود سر و صدا راه بیندازند. اطفال در این نسل حاضر، معترض به این اهانت که فقط وقتی حق صحبت دارند که با آنها صحبت شود، در بعضی قضایای افراطی، معیارها و موازین را بکلی معکوس ساخته و تنها در صورتی سر میز به بقیه ما اجازه صحبت می‌دهند که آنها را مخاطب قرار داده باشیم. ما احساس می‌کنیم که در مورد همه چیز باید با آنها مشورت کنیم؛ از جزئیات مانند این که آیا تخم‌مرغ آب‌پز می‌خواهند یا نه، تا این مسأله که آیا امروز به مدرسه خواهند رفت یا خیر. ندای ضعیف آنها، در بعضی موارد، آنچنان گوش‌خراش و مبرم شده که حقوق و اختیارات بقیه اعضاء خانواده کاملاً مسکوت مانده و در هیاهوی آنها گم شده است. در چنین مواردی است که والدین بهائی، همراه با هر کس دیگری، غالباً حالت عدم مقاومت نسبت به اطفال خویش در پیش [می‌گیرند، خصوصاً اطفالی که بالطبع ناملازم و شدیدند] نقل ترجمه بیان حضرت ولی امرالله از صفحه ۱۰۳ مجموعه نصوص تربیتی، و در این راه، اصل مشورت را، حتی وقتی که مسلم فرض می‌کنند که آن را به کار گرفته‌اند، قربانی می‌کنند.

در "واحد انسانی" خانواده، طبق تعالیم بهائی، اگر بخواهیم مشورت حقیقی انجام شود، حقوق مسلم و لاینفک پدر، مادر و فرزند باید رعایت گردد. اگر چشم‌انداز جهانی تشکیلات امر مبارک در مقام والد و جامعه در مقام فرزند را مد نظر قرار دهیم، می‌توانیم این حقوق را درک کنیم. طبق آثار بهائی، پدر در سلسله مراتب خانواده مقامی را حائز است که در کلیه امور مربوط

به صیانت، پیشرفت و وحدت خانواده باید از آن اطاعت نمود.<sup>۱</sup> از طرف دیگر، مادر این امتیاز انحصاری<sup>۲</sup> در مورد تعیین شرایط لازم در خانه برای تأمین سعادت و ترقی طفل هم در عالم مادی و هم در عالم روحانی را برای خود حفظ می‌کند. و فرزندان چون ضعیف و معصوم هستند و در نتیجه به سادگی مورد ظلم و بغض واقع می‌شوند، حق دارند که به طور کامل و با بذل کلیه قوا تحت تعلیم و تربیت قرار گیرند و حقوقشان توسط والدین کاملاً محفوظ بماند. تنها زمانی که ما این حقوق متمایز و مکمل را مد نظر خود قرار دهیم مشورت می‌تواند به طور کامل صورت گیرد، زیرا حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

جميع خویشان را همیشه باید مواظبت نمود که روز به روز ارتباط آنها زیاد شود و حقوق آنها معلوم باشد.<sup>۳</sup> حقوق پدر، مادر، هیچیک از آنها نباید مورد تخطی و تجاوز واقع شود، هیچیک از آنها نباید خودسرانه باشد ... جميع این حقوق و امتیازات باید محفوظ ماند، و معهداً وحدت خانواده باید حفظ شود. (ترجمه - خطابه دوم ژوئن ۱۹۱۲ مندرج در صفحه ۱۶۸ *Promulgation of Universal Peace*)

این مفهوم در قضیه معهد اعلی، ریاست جامعه بهائی که به اراده الهی منصوب گردیده، به اوج خود می‌رسد. زیرا این مؤسسه جلیله، بر خلاف سایر پدران در سطح ملی، محلی و فردی، مصون از خطا و در ظل صیانت ذات الهی است و طبق الواح و صیای حضرت عبدالبهاء مصدر کل خیر و مصوناً من کل خطاء است.

جميع محافل مقدسه را در ظل یک بیت العدل و مرکز اعظم الهی خواندند تا مرکز مرکز واحد باشد و جميع در ظل محور منصوص مخصوص حکم یک نفس یابند. (توقعات مبارکه، ج ۳، ص ۳۵)

آنچه که بیش از پیش ضرورت معاضدت بین دو مؤسسه اصلی نظم اداری را روشن می‌سازد این است که دارالتبلیغ بین‌المللی، که حائز موفق و مقام بسیار مهمی بلافاصله بعد از بیت العدل اعظم در سلسله مراتب اداری نظم جهان آرای حضرت بهاء الله حائز می‌باشد (*Messages to*

---

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: نویسنده مأخذ خود را صفحه ۴۸ کتاب حیات بهائی، تألیف عنایت الله سهراب ذکر کرده است. بیان مورد استاد این است، ای کنیزان حضرت بی‌نیاز ... کنیزی درگاه آگاهی دل است و یگانگی خداوند بی‌مانند و محبت قلبی اماء الله آیت عصمت و عفت بی‌منتها و اطاعت و رعایت ازواج و تربیت و مواظبت اطفال و سکون تمکین و قرار و مداومت ذکر پروردگار و نهایت اشتغال و انجذاب.

<sup>۲</sup> توضیح مترجم: در متن انگلیسی unique privilege آورده شده که عیناً ترجمه گردید. اما، در صفحه ۱۰۳ مجموعه نصوص تربیتی، عبارت فوق یگانه وظیفه ترجمه شده است. به نظر می‌رسد نویسنده ناظر به معنای واقعی عبارت باشد که فوقاً در متن ذکر گردید.

<sup>۳</sup> توضیح مترجم: این سطر عین بیان مبارک است که از نسخه خطی در صفحه ۲۷ (بند ۴۸) ترجمه پیام آزادی‌ها و حقوق فردی در نظم جهانی حضرت بهاء الله نقل شده است.

*the Baha'i World* ، ص ۱۲۳-۱۲۲ / نقل ترجمه از صفحه ۱۰۴-۱۰۲ ارکان نظم بدیع، تألیف غلامعلی دهقان، طبع ۱۵۱ بدیع، کانادا، تأثیر و نفوذ تکمیلی تشکیل "مادر" را در رابطه با عالم بهائی دارا است. دارالتبلیغ بین‌المللی، از حضرات ایادی امرالله، که توسط حضرت ولی امرالله به علت توانایی آنها جهت نشر نفعات الله و تربیت نفوس و تعلیم علوم و تحسین اخلاق عموم " (الروح وصایا، ایام تسعه، ص ۴۶۹) منصوب شدند، تشکیل شده و با آحاد مشاورین که این وظائف را در آینده استمرار خواهد بخشید،<sup>۱</sup> تحکیم شده است. این مؤسسه مظهر صفات مراقبت مستمر، محبت و تشویق بی‌دریغ، و یادگیری واقعی<sup>۲</sup> در سطحی جهانی است که برای تغذیه و پرورش امر نوزاد الهی ضروری است. مشاورین، اعضاء هیأت معاونت و مساعدین آنها، به نوبه خود، با صیانت جامعه بهائی و برانگیختن آن در سطوح ملی و محلی همین نقش تغذیه را ایفا می‌کنند تا با برانگیختن این قدرت عمومی و ایجاد قیام عاشقانه<sup>۳</sup>، قوایی را که در بطن جامعه مکنون است آزاد سازند و بتوانند به رشد امر الهی کمک کنند. وظیفه آنها لقاء خشیه الله و محبت الهیه، اطاعت و حمایت از تشکیلات امریه، و میل به ترقی روحانی در احباء، منطبق با مقصد اصلی و توجه کامل<sup>۴</sup> مادر است که سعی می‌کند چنان تربیت روحانی<sup>۵</sup> را به فرزند خود لقاء کند که وی را قادر بر آن سازد که ... مسئولیت و تکالیف حیات بهائی را بتمامه بر عهده گرفته و نسبت به اجرای آن سعی بلیغ مبذول دارد" (نقل ترجمه بیان حضرت ولی امرالله از صفحه ۱۰۴ مجموعه نصوص تربیتی).

این انطباق، که رابطه حیاتی بین دو مؤسسه اصلی نظم اداری را پررنگ نشان می‌دهد، دیدگاه ما درباره سرنوشت آتی امر حضرت بهاءالله، جامعه اسم اعظم و طفل صغیر بهائی را واضح تر می‌سازد.

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: نگاه کنید به "ارکان نظم بدیع"، طبع ثانی، ص ۱۲۲

<sup>۲</sup> توضیح مترجم: ظاهراً نویسنده این عبارت را از پیام اول اکتبر ۱۹۶۹ برگرفته که ترجمه‌اش در صفحه ۱۵۳ به بعد ارکان نظم بدیع مندرج است. عبارت فوق در صفحه ۱۵۴ است.

## آیات الهی

قوة خلاقه کلمه الله؛

چگونه کودک می تواند دعا کردن را بیاموزد؛

مشرق الأذکار به عنوان مؤسسه این قوه خلاقه در سطح بین المللی؛

تأثیر آن بر مدنیت آینده

هیچ اقدامی، هیچ تصمیمی، هیچ برنامه فعالیتی مربوط به تعلیم و تربیت فرزندان - و البته هیچ چیز دیگری در جامعه بهائی - را نمی توان از قوه خلاقه کلمه الله در این یوم جدا و مجزا ساخت. ما، در حالی که در امتداد هر تلاشی در سطح فردی، و هم زمان و همراه هر تحوّل در سطح محلی و ملی حرکت می کنیم، و به نوبه خود، بر تحوّل کره ارض در سطح بین المللی روشنی می بخشیم، متوجه حضور لاینفک و ضروری نصوص مبارکه این ظهور مقدّس می گردیم. همه چیز را باید به آثار مبارکه ربط داد. از لحظه ای که نطفه کودک منعقد می گردد و متولد می شود، گفته می شود از طرف او به زیارت مناجات و دعا پردازیم. از لحظه ای که خانواده بامدادان بیدار می شود، اعضاء آن تشویق می شوند، به طور خصوصی یا در جمع، به قرائت آثار مبارکه پردازند. در بامداد و در سراسر روز درهای معابد عالم بهائی باز است تا مردم در آینده با روح تضرّع و تبّتل یومیه به سر کار خود بروند. آنچه که در امور محافل روحانی محلی و ملی عالم رسوخ و نفوذ می نماید حالت دعا و مناجات است، خضوع و خشوع است، عبودیت و اخلاق است. زیرا آنها محافل روحانی هستند که در آنها

نظم و کارایی نظام اداری باید همیشه همراه با همان میزان از محبت، خلوص و تحوّل روحانی باشد. هر دو آنها اساسی هستند و تلاش برای جدا کردن یکی از دیگری به منزله بی حس کردن هیکل امرالله است. (ترجمه بیان حضرت ولی امرالله؛ انوار هدایت شماره ۱۲۴)

وقتی حضرت بهاء الله به ما می فرمایند که به تلاوت آیاتشان پردازیم، این بیان مبارک همراه با وعده ای است. وعده مزبور این است، مَنْ يقرأ آيات الله في بيته وحده لينشر نجاتها الملائكة النّاشرات الى كلّ الجهات وينقلب بها كلّ نفس سليم" (مانده آسمانی، ردیف ت، باب ۱ / متخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۸۹). بنابراین، کلمات ادعیه مبارکه ایشان بر فرد و اجتماع اثر می گذارد. آنها روح کودک را مشتعل می سازد و "تستجذب" ... افئدة الخلاق اجمعین (همان). مانند هر چیز دیگری در امر مبارک، آنها در هر دو سطح محلی و جهانی حرکت می کنند.

وقتی که ما این آخرین و اساسی ترین عنصر در تعلیم فرزندانمان را کشف می کنیم، در می یابیم که در توسّل یومیه به آثار مبارکه ما به تربیت خود نیز می پردازیم. ما در می یابیم که این وظیفه که ما بهائیان کلام حضرت باب، حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء را زیارت کنیم، ما را

در مقابل فرزندانمان خاضع و خاشع می‌سازد. زیرا جمیع ما در زمره یادگیرندگان هستیم. تنها راهی که می‌توانیم به کار دشوار هرروزه و وظیفه یکنواخت و کسل‌کننده تعلیم اطفال پردازیم این است که به طور مداوم و به نحوی مطبوع و دلپذیر، آگاه باشیم که ما هنوز مفاهیم ضمنی آن را به طور کامل نمی‌دانیم و همراه با فرزندانمان مشغول یادگیری هستیم.

خود ما والدین غالباً هنوز این عادت دعای روزانه و مطالعه هر روزه آثار مبارکه در حدی بسیار بالا را در خود به وجود نیاورده‌ایم، بنابراین القای این عادت در فرزندانمان دوچندان دشوار است. در طول روز موارد بسیاری وجود دارد که حواس انسان را پرت می‌کند. در موارد سکوت مطلق، یکی از مزاحمین صدای زنگ تلفن است. فشار دوستان خارج از خانه، فریبندگی تلویزیون، نفس خستگی ذهنی و جسمی بعد از یک روز پرتکاپو و پرتلاش، همه اینها عزم جزم ما را برای اجرای این وظیفه تحت تأثیر قرار می‌دهند. فرزندان ما، اگر بزرگتر باشند، ممکن است مساعی ما را با ملامت‌ها و بی‌اعتنایی‌های خود بیش از پیش تضعیف نمایند. و وقتی آنها خردسال باشند، مدت زمان کوتاه تمرکزشان، عدم کف نفسشان و پرت شدن حواسشان که به آسانی صورت می‌گیرد، تماماً بهانه‌هایی را به دست ما می‌دهند. اما اگر ما معتقد باشیم که حضرت بهاءالله صرفاً مجموعه‌ای از احکام<sup>۱</sup> (اقدس، بند ۵) را برای ما نازل نکرده‌اند، شاید بتوانیم با ذهنی بازتر و شادتر، قلبی امیدوارتر به اجرای وظیفه دعا خواندن، قرائت و مطالعه آثار پردازیم، و اعتمادی بیشتر داشته باشیم که حضرتش عملاً این آثار را صرفاً به عنوان علاجی برای شرایطی که ما با آنها دست و پنجه نرم می‌کنیم تجویز و توصیه فرموده است.

دعا و نماز همیشه در سطح خصوصی و فردی شروع می‌شود، و به این معنی تدریجاً در سالهای اولیه طفولیت اثرش را می‌گذارد. یکی از اولین مواردی که طفل باید یاد بگیرد دعا و مناجات است، زیرا آنها در زمره اولین کلماتی است که می‌شنود:

اما در وقت خواب اطفال، امهات باید غزلیات جمال مبارک را بخوانند تا از سن طفولیت اطفال به آیات هدی تربیت شوند. (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۶۰)

و زمانی که او خود قادر به خواندن و ترنم و تلاوت می‌شود، خواهد توانست امر حضرت

بهاءالله در کتاب اقدس را اطاعت کرده به اجرا در آورد:

عَلِّمُوا اولادکم ما نُزِّلَ مِن عندالله لیقرؤه بأحسن الألحان. (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۱۵)<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: در مجموعه نصوص تربیتی دو بیان پیاپی نقل شده که اولی (که فوقاً نقل گردید) از یکی از الواح عربی جمال مبارک و دیگری منقول از کتاب مستطاب اقدس است. مضمون هر دو یکی است. آیه کتاب

بنابراین، حکم کتاب اقدس که **«اتلوا آیات الله فی کلّ صباح و مساء»** باید از زمان نوزادی و شیرخوارگی اجرا شود، زیرا عبارت از یکی از اولین پیوندهای بین کودک و میثاق الهی است. حضرت بهاء الله در کتاب اقدس می‌فرماید که، **«مَنْ لَمْ يَتَلُ لَمْ يَوْفِ بَعْدَ اللَّهِ»**، زیرا وقتی ما دعا می‌کنیم اولین قدم را به سوی وقوف بر این نکته برمی‌داریم که ما که هستیم و رابطه ما با خالقمان چیست.

**إعلم أنّ شأن الصّيف أن يبتهل إلى القوی و یلبق للمستفیض أن يتضرّع إلى الفیاض الجلیل.** (حضرت

عبدالبهاء - بهاء الله و عصر جدید، ص ۱۰۸)

در حالی که این زمینه اصلی نمازها است، که کودک تا زمان وصول به سن پانزده سالگی ملزم به ادای آنها نیست، معهدا سایر ادعیه را که منعکس کننده کلیه وجوه زندگی او است یاد می‌گیرد. او برای شفا، برای طلب بخشش از گناهان، قبل از مبادرت به سفر، برای شکر و سپاس که سالم از سفر برگشته، دست به دعا و مناجات بر می‌دارد. او یاد می‌گیرد که حمد و ثنای الهی گوید، از برکات و عنایات او برای خانواده بلافصلش، برای دوستانش، برای نوع بشر و برای خودش ابراز شگفتی و سپاس نماید. بر ادعیه و مناجات‌ها با معانی ضمنی بهائی که کودک را بتوان به تلاوت آنها تشویق کرد، پایانی وجود ندارد، و بنا به بیان حضرت ولی امرالله آنها باید با اینها آشنا شوند نه با دعاهایی که افراد بشر می‌نویسند و بر زبان جاری می‌سازند، مانند بیان شکرانه و دعا قبل از غذا، که در ادیان گذشته معمول بوده است:

چون امرالله اجناس و مذاهب مختلفه را کلاً در بر می‌گیرد باید متوجه باشیم که آداب و سنن سابقه خویش را در شرع الهی وارد ننهائیم. (نقل ترجمه بیان حضرت ولی امرالله از صفحه ۱۱۲ مجموعه نصوص تربیتی)

همچنین، حضرت ولی امرالله هدایت فرمودند که ما نباید فرزندانمان را تشویق کنیم که عبارات و ترکیبات ساثره<sup>۱</sup> (همان مأخذ، ص ۱۰۷) را به عنوان جایگزینی جهت دعا به کار ببرند، زیرا، هیکل مبارک تصدیق می‌فرماید که، اگرچه دعا، ممکن است امری قلبی و حاکی از احساسات و عواطف درونی و وجدانی باشد، معهدا بسیاری از اذکار و افکار در آثار بهائی برای بیان ادعیه و مناجات موجود است که جذب آنها بسیار آسان و کلمات منزله فی حد ذاته دارای تأثیر و قوت<sup>۲</sup> مخصوص است (همان).

ممکن است، بر خلاف تصور ما، این تأثیر و قوت و نیرویی که ضرورتاً ما را به توجه به آن سوق می‌دهد، مواردی باشند که کودک با سهولتی تکان‌دهنده و مبهوت کننده احساس کند.

---

اقدس چنین است، **«تعلّموا شریاتکم ما نزل من سماء العظمة و الإقتدار لیقرنوا الواح الرحمن بأحسن الأبحان فی الغرف المبنیة فی مشارق الأذکار»**

وقتی، فی‌المثل، به کودک می‌آموزیم که به خداوند توجه کند و از او تقاضای بخشش کند، باید اینگونه به آن بیندیشیم که چنین آموزشی در حد آموزش شستن دستها موقعی که کثیف هستند، ساده و آسان است. در بدایت امر، برای خواندن چنین دعایی او ابتدا باید مسئولیت کارهای خود را قبول کند؛ او باید تشخیص دهد که دستهایش کثیفند. سپس او باید بیاموزد که تشخیص دهد چه زمانی اعمال او از موازین بهائی منحرف شده است؛ به عبارت دیگر، او باید دریابد که ناپاکی مزبور به دستهای او تعلق ندارد، بلکه مربوط به زمین است. بالاخره، دعا به او فن استغاثه و توسل را می‌آموزد، که درباره وابستگی مطلق به مواهب و رضایت الهی را به او باز می‌گوید؛ بنابراین او به منشأ پاکی متوسل شود و کشف می‌کند که او باید به آب برای زدودن کثافات از دستش روی آورد. وقتی ما به فرزندانمان می‌آموزیم که به این اصطلاحات فکر کنند، چه امری می‌تواند طبیعی‌تر از آن باشد که وقتی کثیف می‌شوند میل به پاکی داشته باشند، و وقتی عمل خطایی انجام می‌دهند میل به دعا برای بخشش در آنها پدید آید. حضرت عبدالبهاء تأیید می‌فرمایند که با این کار ما طراوت می‌یابیم، و مطمئناً به فیض ابر علم و عرفان نشو و نما می‌جوییم. (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۵۸)

وقتی طفل به تنهایی، با والدینش و در امنیت خانه، طعم این سرور را چشید، به نقطه‌ای رسیده که آماده است به بیرون توجه کند و اولین قدم را به سوی درک تأثیر کلام الهی در سطح جامعه بردارد. زیرا کلام الهی در جمیع سطوح بر ما اثر می‌گذارد، و آنچه که ما با دعا و تعمق در تنهایی یاد می‌گیریم باید از طریق مؤسسه مشرق‌الاذکار، مظهر قدرت کلام الهی در جامعه، مورد تأیید واقع شود. در آن لحظه، در لحظات بامدادی امر الهی، معابد تنها در سطح جهانی وجود دارند، یعنی یک مشرق‌الاذکار در هر قاره؛ اما تدریجاً ما ساخته شدن معابد دیگری را خواهیم دید؛ معابد بیشتری افتتاح می‌شود، طرح‌های بیشتری تهیه خواهد شد، و زمین‌هایی که قبلاً برای معابد بسیاری خریداری شده در آینده ساخته خواهند شد. نهایتاً، در جامعه بهائی، مطمئناً در هر شهر معبدی ساخته خواهد شد، و به این ترتیب حضرت بهاء‌الله حکم خود به والدین را به اعلیٰ مدارج کمال می‌رساند؛ این حکم که والدین باید کلام الهی را به فرزندان خود بیاموزند تا لیقرونا الواح الرحمن بأحسن الألقان فی الغرف المبنیة فی مشارق الأذکار (اقدس، بند ۱۵۰)

حتی اگر ما هنوز نتوانیم معابد عنصری را بر پای داشته باشیم، حضرت عبدالبهاء این نکته را روشن می‌فرمایند که اطفال می‌توانند به سهولت در دعای سحرگاهی شرکت کنند. آنها با این کار یاد می‌گیرند که دعا باید آغازگر تلاش‌های روزانه باشد، باید بخشی از ترک خانه و همراه و

همدمی در رفتن به مدرسه باشد. به این طریق آنها می‌توانند به نحوی فزاینده به تأثیر عمیقی پی ببرند که مؤسسه مشرق‌الاذکار در فعالیت‌های اجتماعی، بشردوستی، تربیتی و علمی (توضیحات کتاب اقدس، شماره ۵۳، ص ۱۴۲) جهانی که می‌کوشیم بسازیم خواهد داشت:

اطفال بهائی را جمع نموده در بامداد تعلیم مناجات می‌دهید. این عمل بسیار مقبول و سبب سرور قلوب که آن اطفال هر صبح توجه به ملکوت نموده به ذکر حق مشغول گردند و در نهایت ملاحظه و حلاوت مناجات کنند. (منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۳۶ / مجموعه نصوص تربیتی، ص ۴۳)

بنا به بیان حضرت ولی امرالله نفوذ و تأثیری که مقدر است کلمه‌الله، از طریق مشرق‌الاذکار و متفرعات آن بر حیات طبیعی جامعه بهائی داشته باشد به مراتب از عبادت فردی بهائی، هر قدر که الهام‌بخش باشد، مؤثرتر است. دقیقاً همانطور که کودک - با برخاستن بامدادان و رفتن به مدرسه، با ارتکاب خطا و تقاضای بخشش، با بیماری و تندرستی، با سفرها و خوابش - تدریجاً می‌آموزد که ادعیه با وجوه روزمره زندگی مرتبط است، جامعه بهائی نیز تدریجاً در خواهد یافت که قوای روحانی امر حضرت بهاءالله عبارت از نهر باریک و ناچیزی از الهام نیست که از طریق ادعیه به سوی فرد مؤمن هدایت گردد، بلکه سیلابی از قوه الهی است که باید بر جمیع مؤسسات خدمات اجتماعی تأثیر گذشته آنها را متحول سازد. به عبارت دیگر، حول بنایی که کلام الهی را در سطح جامعه انتشار می‌دهد باید مدارس و مکان‌های آموزشی قرار داشته باشند که سبب انتشار آموزش مادی در آن جامعه گردند. وقتی کودک خانه را بامدادان ترک می‌کند، قابل درک است که ابتدا به معبد برود و بعد به کلاس وارد شود. ارتباط نزدیک و روزانه بین مؤسساتی که برای رفاه اجتماعی و عقلانی او است و آن مؤسسات روحانی مجتمع در حول و ساطع از<sup>۱</sup> معبد تضمین خواهد نمود که تعلیم و تربیت او، از طریق تقویت هر روزه پیوند او با میثاق الهی، بهترین ثمرات را به بار خواهد آورد.

ترکیب بین کار و عبادت در امر بهائی کامل‌ترین قوه خود را در نماد مشرق‌الاذکار می‌یابد، و کودک جامعه بهائی این ترکیب را به همان سادگی در خواهد یافت که ما با زدن کلید چراغ انتظار روشن شدن اطاق را داریم. زیرا از جمله خدمات پرتحرک و بی‌غرضانه به عالم انسانی<sup>۱</sup> (همان مأخذ) که بخشی از مؤسسه مشرق‌الاذکار را تشکیل خواهد داد، دارالایتام، مدارس و سایر

---

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: نویسنده مأخذ را ذکر نکرده است. اما، عبارت مزبور از توفیق ۲۵ اکتبر ۱۹۲۹ مندرج در صفحه ۱۸۶ Baha'i Administration گرفته شده است.

مراکز تحقیقات علمی و انسان‌دوستانه است. اینها متفرعات همگانی و عمومی مشرق‌الاذکار است که حضرت ولی امرالله درباره آنها می‌فرماید:

عاجزان را آسایش بخشد، فقرا را دستگیر شود، مسافران را مأوی دهد، غم‌زدگان را تسلی عطا کند و نادانان را تربیت نماید. (نقل ترجمه از صفحه ۱۴۳ منضمات کتاب اقدس، توضیح شماره ۵۳)

حضرت بهاءالله به ما می‌فرماید که اصل کلّ علوم عرفان الهی است. همچنین به ما می‌گویند که به بیان آن حضرت (اقدس، بند ۱۰۲) "أنا قدرنا العلوم لعرفان المعلوم". بنابراین، زمانی تعلیم و تربیت طفل به ثمر می‌نشیند که او فی نفسه به عظمت و جلال حضرت بهاءالله پی ببرد، قدرت امرالله را در ذهن و عقل خود دریابد، قلب خود را به خدمت اسم اعظم متعهد سازد. احدی نمی‌تواند این کار را برای او انجام دهد. احدی نمی‌تواند آن جریان سیل آسای روح را که عبارت از ایمان است در نفس دیگری ایجاد نماید. احدی نمی‌تواند ایمان او را چنان قویم نماید که با معرفت و دعا نورانیت یافته به ایقان تبدیل گردد. اما اگر ما والدین قادر باشیم این فرایند را خودمان دنبال کنیم، و در بحر آثار مبارکه مستغرق شویم، به طوری که کلّ تعلیم و تربیت فرزندان ما بهره‌مند از آن قوه خلاقه شود، در این صورت در قرار دادن فرزندان خود در سواحل بحر ظهور حضرتش توفیق یافته‌ایم. در این صورت کنوزی را که این بحر به روی ماسه‌ها افکنده به آنها نشان خواهیم داد، و چشمان حیران و سرگردان آنها را با مرواریدهایی که در این ماسه‌ها وعده داده شده آشنا خواهیم ساخت. ما با فرو رفتن در دریای خدمت به امر مبارک و به همراه بردن آنها، اصل شنا کردن را به آنها یاد خواهیم داد. و آنها که به این ترتیب در ساحل قرار گرفته‌اند، اینگونه از مواهب بهره بر گرفته‌اند، اینگونه برانگیخته شده و مجذوب شده‌اند، باید که خودشان مشتاقانه در این بحر ذخار فرو بروند. حداقل این دعایی است که حضرت عبدالبهاء برای آنها می‌فرماید و به این کلام ناطق می‌شوند که این اطفال "مانند لئالی موهبت در صدف تربیت به فیض هدایت پرورش یافته زینت اکلیل عزت ابدیه گردند" (منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۳۰ / مجموعه نصوص تربیتی، ص ۴۷).

اهل یقین را اِخبار نمایند که در فضای قدس، قُربِ رضوان، روضه جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خُلدِ برین طائف حول آن گشته‌اند. پس، جهدی نمایند تا به آن مقام در آید و حقائق اسرار عشق را از شقایقش جوید و جمیع حکمت‌های بالغه احدیه را از اثمار باقیه‌اش بیابید. قُرتِ أبصار الدّین هم دخلوا فیه آمین. (کلمات مکتونه فارسی، شماره ۱۸)

## ختم کلام اهل یقین<sup>۱</sup>

ما با کودک، کوچکترین دندانه در چرخ عظیم مدنیت الهی شروع کردیم و از این دندانه کوچک، به نقطه‌ای رسیده‌ایم که می‌توانیم نگاهی اجمالی به عظمت مدنیت مزبور و جلالت هدف حضرت بهاء‌الله برای نوع بشر بیندازیم. در آن زمان، یعنی در آغاز، به این وضوح متوجه نشده بودیم که شگفتی‌های ینش "جهان‌بین" در اطراف و جوانب ما به چشم می‌خورد. در آن هنگام به نظر می‌رسید که اطفال باعث حواس‌پرتی و مانعی بر سر راه دید ما هستند. جواب دادن به نیازها و سؤالات آنها را در حالی که سرگیجه گرفته‌ایم، برای خویش تنگنایی یافتیم. اما شگفتی آن این است که ما برای تحقق آن نیازها قیام کردیم، آن سؤالات را جواب دادیم، یک بار دیگر از خود خویشتن خارج شدیم و تعاریف تنگ‌نظرانه و کوتاه‌بینانه خود را ترک نمودیم و از حضرت بهاء‌الله تبعیت کردیم. آن حضرت قدم به قدم ما از خانه‌ای که برای اولین بار به مسئولیت خود به عنوان والدین برای تربیت فرزندانمان پی بردیم، ما را هدایت فرمود؛ درون خیابان و شهری که در آن جامعه بهائی ما را مورد تشویق و حمایت قرار داد تا به مرتفع‌ترین ابنیه، آن تشکیلات امری که ملهم به الهامات الهی است ما را رهنمون گردید. و از آنجا، به دم موهبتش، ما را به نقطه‌ای آنچنان مرتفع فرابرد که به مدد کلام الهی تدریجاً متوجه شدیم که کودک نیز بنی نوع بشر است، مدرسه‌اش دیانت لایتنغیر الهی است، معلمین و مربیانش - آن نمادهای پرنور انقطاع، مظاهر ظهور الهی - به کندی و با محبت تمام او را تعلیم داده‌اند تا به مقصدش پی ببرد، به مقام و موقف بحق خود دست یابد و میراث زمین را از آن خود سازد.

حضرت عبدالبهاء گوشه‌ای از هدف مزبور را بیان می‌فرمایند و خطاب به کودکانی که

در قلوب ما هستند سخن می‌گویند:

ای یاران حقیقی جمیع بشر و نوع انسان به مثابه اطفال دبستانند و مطالع نور و مظاهر وحی ربّ غفور. ادیب عجیب جلیل و مرتبی بی‌نظیر و مثیل در دبستان حقایق. این فرزندان را به تعالیم الهی تربیت نمایند و در آغوش عنایت پرورش دهند تا در جمیع مراتب ترقی نموده مظاهر مواهب گردند و مرکز سنوحات رحمانیه شوند و مجمع کمالات انسانیه. در کلّ شئون صوری و معنوی، پنهان و عیان، جسمانی و روحانی، ترقی نمایند و عالم فانی را آئینه جهان‌نمای جاودانی کنند. (منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۱۲۵ / مجموعه نصوص تربیتی، ص ۴۴)

<sup>۱</sup> توضیح مترجم: عبارت "اهل یقین" در کلمات مکنونه فارسی را حضرت ولی امرالله به *children of assurance* (فرزندان یقین) ترجمه فرموده‌اند و نویسنده از این عبارت و واژه "فرزندان" استفاده کرده است.

نمی‌توانیم امیدوار باشیم که به چنین هدفی واصل شویم؛ این هدف به مراتب فراتر از درک ما است و نمی‌توان آن را در ابعاد محدود آئینه‌های فردی خود منعکس ساخت. اما حداقل می‌توانیم نسبت به آنچه که منتظر فرزندان ما است شگفت‌زده شویم. ما تدریجاً چیزی از جهانی را که میل داریم برای نسل‌های آینده به ارث بگذاریم درک کرده‌ایم. اگر نظری اجمالی به هدف حضرت بهاء‌الله ما را چنان مبهوت سازد که نفس در سینه حبس شود، اطمینان داشته باشیم که آنگاه که فرزندان ما بزرگ می‌شوند و خودشان به کند و کاو در این آثار می‌پردازند، حقایق خیره‌کننده به مراتب بیشتری را در خواهند یافت، و اصول درخشان فراوان‌تری را درک خواهند کرد. زیرا همانطور که منشی حضرت ولی امرالله از طرف ایشان مرقوم نمود، تعالیم حضرت بهاء‌الله به مثابه

عالم نوینی از افکار و حقایق شگفت‌انگیز است که حال آغاز ظهور و بروز و استفاده از مزایای آن است. چون به این اصل توجه نماییم که حضرت بهاء‌الله احکام و تعالیم خویش را برای مدت الف سنه مقرر فرموده‌اند، به خوبی درک خواهیم نمود که هر نسل نوینی از آثار و بیانات مبارکه حقیقت و مفهومی به دست خواهد آورد که از آنچه نسل‌های گذشته ادراک نموده‌اند به مراتب وسیع‌تر و عظیم‌تر است. (نقل ترجمه از صفحه ۱۰۸ مجموعه نصوص تربیتی)

وقتی کودکی در این نظر اجمالی سهیم می‌شود، و درمی‌یابد که چگونه به کودک بهائی "خوانده شدن" او مربوط می‌شود، غرق مسرت خواهد شد، از هیجان پرواز خواهد کرد، از حس هدفمندی و امیدواری مملو خواهد شد. او باز هم خشم و بدخلقی را خواهد داشت، اما هدف از کفّ نفس را در خواهد یافت. او باز هم در معادلات جبری اش با موانع برخورد کرده متوقف خواهد شد، اما به هدف از کلّ علم واصل خواهد شد و اصل کلّ علوم را خواهد یافت. او همیشه روزهای حزن‌آور و ملال‌آور را خواهد داشت، اما خواهد دانست که چرا زنده است و از این کشف خویش مسرور خواهد گردید. او مشحون از شور و اشتیاق خواهد بود که سرنوشتش را تحقق بخشد، زیرا اکنون او سرنوشتی دارد. او خواهد خواست دست‌هایش را بگشاید و دست‌های جمیع کودکان جهان را لمس کند، و آنها را در شادی و هیجان خویش سهیم سازد. او مبلغ امر خواهد شد. اگرچه او کودکی خردسال است، حقایق را درک خواهد کرد که حکمت ترکیبی گذشته قابل درک نخواهد بود. اگرچه او فردی صغیر است، فضایی را در قلبش کشف خواهد کرد تا به تمام جهان عشق بورزد.

تأییدات غیبیه الهیه هر یک را ینبوع علم و عرفان نماید و از ملاً اعلیٰ به مرکز صدور الهامات غیبیه وصول یابد و انکشافات معنویه حصول پذیرد. قطره حکم دریا گیرد و ذره جلوه آفتاب نماید... این است ثمره جود؛ این است مقام محمود. (مجموعه نصوص تربیتی، ص ۸۰-۷۹)